



قانون مدنی

بخش اول قانون مدنی

مصوب 1307.2.20

مقدمه

در انتشار و آثار و اجراء قوانین به طور عموم

ماده 1 - مصوبات مجلس شورای اسلامی و نتیجه همه‌پرسی پس از طی مراحل قانونی به رئیس جمهور ابلاغ می‌شود. رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آنرا امضاء و به مجریان ابلاغ نماید و دستور انتشار آنرا صادر کند و روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت 72 ساعت پس از ابلاغ منتشر نماید.

تبصره - در صورت استتکاف رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ در مدت مذکور در این ماده به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی روزنامه رسمی موظف است ظرف مدت 72 ساعت مصوبه را چاپ و منتشر نماید. (اصلاحی 1370/8/14)

متن ماده 1 سابق --- مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ و رئیس جمهور باید ظرف 5 روز آنرا امضاء و به دولت ابلاغ نموده و دولت موظف است ظرف مدت 48 ساعت آنرا منتشر نماید.

تبصره - در صورت استتکاف رئیس جمهور از امضاء یا ابلاغ به دولت در مهلت مقرر دولت موظف است مصوبه یا نتیجه همه پرسی را پس از انقضای مدت مذکور ظرف چهل و هشت ساعت منتشر نماید. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1 سابق : قوانین باید در ظرف سه روز از تاریخ توشیح به صحنه ملوکانه منتشر شود.

ماده 2 - قوانین پانزده روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم‌الاجرا است مگر آن که در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد. (اصلاحی 1348/8/29)

متن ماده 2 سابق : قوانین در تهران ده روز پس از انتشار و در ولایات بعد از انقضاء مدت مزبور به اضافه یک روز برای هر شش فرسخ مسافت تا تهران لازم‌الاجراء است مگر این که خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر کرده باشد.

ماده 3 - انتشار قوانین باید در روزنامه رسمی به عمل آید.

ماده 4 - اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر این که در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.

ماده 5 - کلیه سکنه ایران اعم از اتباع داخله و خارجه مطیع قوانین ایران خواهند بود مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده 6 - قوانین مربوطه به احوال شخصیه از قبیل نکاح و طلاق و اهلیت اشخاص وارث در مورد کلیه اتباع ایران ولو این که مقیم در خارجه باشند مجری خواهد بود.

ماده 7 - اتباع خارجه مقیم در خاک ایران از حیث مسائل مربوطه به احوال شخصیه و اهلیت خود و همچنین از حیث حقوق ارثیه در حدود معاهدات مطیع قوانین و مقررات دولت متبوع خود خواهند بود.

ماده 8 - اموال غیر منقول که اتباع خارجه در ایران بر طبق عهود تملک کرده یا می‌کنند از هر جهت تابع قوانین ایران خواهد بود.

ماده 9 - مقررات عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.

ماده 10 - قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است.

جلد اول - در اموال

کتاب اول - در بیان اموال و مالکیت به طور کلی

باب اول - در بیان انواع اموال



ماده 11 - اموال بر دو قسمت است منقول و غیر منقول.

فصل اول - در اموال غیر منقول

ماده 12 - مال غیر منقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود اعم از این که استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود.

ماده 13 - اراضی و ابنیه و آسیا و هر چه که در بنا منصوب و عرفاً جزء بنا محسوب می‌شود غیر منقول است و همچنین است لوله‌ها که برای جریان آب یا مقاصد دیگر در زمین یا بنا کشیده شده باشد.

ماده 14 - آینه و پرده نقاشی و مجسمه و امثال آنها در صورتی که در بنا یا زمین به کار رفته باشد به طوری که نقل آن موجب نقص یا خرابی خود آن یا محل آن بشود غیر منقول است.

ماده 15 - ثمره و حاصل مادام که چیده یا درو نشده است غیر منقول است اگر قسمتی از آن چیده یا درو شده باشد تنها آن قسمت منقول است.

ماده 16 - مطلق اشجار و شاخه‌های آن و نهال و قلمه مادام که بریده یا کنده نشده است غیر منقول است.

ماده 17 - حیوانات و اشیایی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده باشد از قبیل گاو و گاومیش و ماشین و اسباب و ادوات زراعت و تخم و غیره و به طور کلی هر مال منقول که برای استفاده از عمل زراعت لازم و مالک آن را به این امر تخصیص داده باشد از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال جزو ملک محسوب و در حکم مال غیر منقول است و همچنین است تلمبه و گاو و یا حیوان دیگری که برای آبیاری زراعت یا خانه و باغ اختصاص داده شده است.

ماده 18 - حق انتفاع از اشیاء غیر منقوله مثل حق عمری و سکنی و همچنین حق ارتفاق نسبت به ملک غیر از قبیل حق العبور و حق المجری و دعاوی راجعه به اموال غیر منقوله از قبیل تقاضای خلع ید و امثال آن تابع اموال غیر منقول است.

فصل دوم - در اموال منقوله

ماده 19 - اشیایی که نقل آن از محلی به محل دیگر ممکن باشد بدون این که به خود یا محل آن خرابی وارد آید منقول است.

ماده 20 - کلیه دیون از قبیل قرض و ثمن مبیع و مال الاجاره عین مستأجره از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است ولو این که مبیع یا عین مستأجره از اموال غیر منقوله باشد.

ماده 21 - انواع کشتیهای کوچک و بزرگ و قایقها و آسیاها و حمامهایی که در روی رودخانه و دریاها ساخته می‌شود و می‌توان آنها را حرکت داد و کلیه کارخانه‌هایی که نظر به طرز ساختمان جزو بنای عمارتی نباشد داخل در منقولات است ولی توقیف بعضی از اشیاء مزبوره ممکن است نظر به اهمیت آنها موافق ترتیبات خاصه به عمل آید.

ماده 22 - مصالح بنایی از قبیل سنگ و آجر و غیره که برای بنایی تهیه شده یا به واسطه خرابی از بنا جدا شده باشد مادامی که در بنا به کار نرفته داخل منقول است.

فصل سوم - در اموالی که مالک خاص ندارد

ماده 23 - استفاده از اموالی که مالک خاص ندارد مطابق قوانین مربوطه به آنها خواهد بود.

ماده 24 - هیچکس نمی‌تواند طرق و شوارع عامه و کوچه‌هایی را که آخر آنها مسدود نیست تملک نماید.

ماده 25 - هیچکس نمی‌تواند اموالی را که مورد استفاده عموم است و مالک خاص ندارد از قبیل پلها و کاروانسراها و آب‌انبارهای عمومی و مدارس قدیمه و میدانگاه‌های عمومی تملک کند. و همچنین است قنوات و چاه‌هایی که مورد استفاده عموم است.

ماده 26 - - اموال دولتی که معد است برای مصالح یا انتفاعات عمومی مثل استحکامات و قلاع و خندقها و خاکریزهای نظامی و

قورخانه و اسلحه و ذخیره و سفاین جنگی و همچنین اثاثه و ابنیه و عمارات دولتی و سیم‌های تلگرافی دولتی و موزه‌ها و

کتابخانه‌های عمومی و آثار تاریخ و امثال آنها و بالجمله آنچه از اموال منقوله و غیر منقوله که دولت به عنوان مصالح عمومی و منافع ملی در تحت تصرف دارد، قابل تملک خصوصی نیست و همچنین اموالی که موافق مصالح عمومی به ایالت و ولایت یا ناحیه یا شهری

اختصاص یافته باشد. (اصلاحی 1370/8/14)

متن ماده 26 سابق : اموال دولتی که معد است برای مصالح یا انتفاعات عمومی مثل استحکامات و قلاع و خندقها و خاکریزهای نظامی و قورخانه و اسلحه و ذخیره و سفاین جنگی و همچنین اثاثه و ابنیه و عمارات دولتی و سیم‌های تلگرافی دولتی و موزه‌ها و کتابخانه‌های عمومی و آثار تاریخی و امثال آنها و بالجمله آنچه که از اموال منقوله و غیر منقوله که دولت به عنوان مصالح عمومی و



منافع ملي در تحت تصرف دارد قابل تملك خصوصي نيست و همچنين است اموالي كه موافق مصالح عمومي به ايالت يا ولايت يا ناحيه يا شهري اختصاص يافته باشد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 26 سابق : اموال دولتي كه معد است براي مصالح يا انتفاعات عمومي مثل استحکامات و قلاع و خندقها و خاكريزهاي نظامي و قورخانه و اسلحه ذخيره و سفاین جنگي و همچنين اثاثيه و ابنیه سلطنتي و عمارات دولتي و سيمهاي تلگرافي دولتي و موزهها و كتابخانههاي عمومي و آثار تاريخي و امثال آنها و بالجملة آنچه كه از اموال منقوله و غير منقوله دولت به عنوان مصالح عمومي و منافع ملي در تحت تصرف دارد قابل تملك خصوصي نيست و همچنين است اموالي كه موافق مصالح عمومي به ايالت يا ولايت يا ناحيه يا شهري اختصاص يافته باشد.

ماده 27 - اموالي كه ملك اشخاص نمي باشد و افراد مردم مي توانند آنها را مطابق مقررات مندرجه در اين قانون و قوانين مخصوصه مربوطه به هريك از اقسام مختلفه آنها تملك كرده و يا از آنها استفاده كنند مباحث ناميده مي شود مثل اراضي موات يعني زمينهاي كه معطل افتاده و آبادي و كشت و زرع در آنها نباشد.

ماده 28 - اموال مجهول المالك با اذن حاكم يا مأذون از قبل او به مصارف فقرا مي رسد.

باب دوم - در حقوق مختلفه كه براي اشخاص نسبت به اموال حاصل مي شود

ماده 29 - ممكن است اشخاص نسبت به اموال علاقه هاي ذيل را دارا باشند:

1 - مالکیت (اعم از عين يا منفعت).

2 - حق انتفاع.

3 - حق ارتفاق به ملك غير.

فصل اول - در مالکیت

ماده 30 - هر مالکي نسبت به مايملك خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی كه قانون استثناء لژده باشد.

ماده 31 - هيچ مالي را از تصرف صاحب آن نمي توان بيرون كرد مگر به حكم قانون.

ماده 32 - تمام ثمرات و متعلقات اموال منقوله و غير منقوله كه طبعاً يا در نتيجه عملي حاصل شده باشد بالتبع مال مالك اموال مزبوره است.

ماده 33 - نما و محصولي كه از زمين حاصل مي شود مال مالك زمين است چه به خودي خود روييده باشد يا به واسطه عمليات مالك مگر اين كه نما يا حاصل از اصله يا حبه غير حاصل شده باشد كه در اين صورت درخت و محصول مال صاحب اصله يا حبه خواهد بود اگر چه بدون رضاي صاحب زمين كاشته شده باشد.

ماده 34 - نتايج حيوانات در ملكيت تابع مادر است و هر كس مالك مادر شد مالك نتايج آن هم خواهد شد.

ماده 35 - تصرف به عنوان مالکیت دليل مالکیت است مگر اين كه خلاف آن ثابت شود.

ماده 36 - تصرفي كه ثابت شود ناشي از سبب مملك يا ناقل قانوني نبوده معتبر نخواهد بود.

ماده 37 - اگر متصرف فعلي اقرار كند كه ملك سابقاً مال مدعي او بوده است در اين صورت مشاراليه نمي تواند براي رد ادعای مالکیت شخص مزبور به تصرف خود استناد كند مگر اين كه ثابت نمايد كه ملك به ناقل صحيح به او منتقل شده است.

ماده 38 - مالکیت زمين مستلزم مالکیت فضاي محاذي آن است تا هر كجا بالا رود و همچنين است نسبت به زير زمين بالجملة مالك حق همه گونه تصرف در هوا و فراز گرفتن دارد مگر آن چه را كه قانون استثناء كرده باشد.

ماده 39 - هر بنا و درخت كه در روي زمين است و همچنين هر بنا و حفري كه در زير زمين است ملك مالك آن زمين محسوب مي شود مگر اين كه خلاف آن ثابت شود.

فصل دوم - در حق انتفاع

ماده 40 - حق انتفاع عبارت از حقي است كه به موجب آن شخص مي تواند از مالي كه عين آن ملك ديگري است يا مالك خاصي ندارد استفاده كند.

حكم اخير نسبت به اعمال حقوقي كه مربوط به حقوق خانوادگي و يا حقوق ارثي بوده و يا مربوط به نقل و انتقال اموال غير منقول واقع در خارج ايران مي باشد شامل نخواهد بود.

مبحث اول - در عمري و رقبتي و سكني



ماده 41 - عمري حق انتفاعي است که به موجب عقدي از طرف مالک براي شخص به مدت عمر خود يا عمر منتفع و يا عمر شخص ثالثي برقرار شده باشد.

ماده 42 - رقبتي حق انتفاعي است که از طرف مالک براي مدت معيني برقرار مي‌گردد.

ماده 43 - اگر حق انتفاع عبارت از سکونت در مسکني باشد سکني يا حق سکني ناميده مي‌شود و اين حق ممکن است به طريق عمري يا به طريق رقبتي برقرار شود.

ماده 44 - در صورتي که مالک براي حق انتفاع مدتي معين نکرده باشد حبس مطلق بوده و حق مزبور تا فوت مالک خواهد بود مگر اين که مالک قبل از فوت خود رجوع کند.

ماده 45 - در موارد فوق حق انتفاع را فقط درباره شخص يا اشخاصي مي‌توان برقرار کرد که در حين ايجاد حق مزبور وجود داشته باشند ولي ممکن است حق انتفاع تبعاً براي کساني هم که در حين عقد بوجود نيامده‌اند برقرار شود و مادامي که صاحبان حق انتفاع موجود هستند حق مزبور باقي و بعد از انقراض آنها حق زائل مي‌گردد.

ماده 46 - حق انتفاع ممکن است فقط نسبت به مالي برقرار شود که استفاده از آن به ابقاء عين مملکت باشد اعم از اين که مال مزبور منقول باشد يا غير منقول و مشاع باشد يا مفروز.

ماده 47 - در حبس اعم از عمري و غيره قبض شرط صحت است.

ماده 48 - منتفع بايد از مالي که موضوع حق انتفاع است سوءاستفاده نکرده و در حفاظت آن تعدي يا تفریط ننمايد.

ماده 49 - مخارج لازمه براي نگاهداري مالي که موضوع انتفاع است بر عهده منتفع نيست مگر اين که خلاف آن شرط شده باشد.

ماده 50 - اگر مالي که موضوع حق انتفاع است بدون تعدي يا تفریط منتفع تلف شود مشاراليه مسئول آن نخواهد بود.

ماده 51 - حق انتفاع در موارد ذيل زائل مي‌شود:

(1) در صورت انقضاء مدت.

(2) در صورت تلف شدن مالي که موضوع انتفاع است.

ماده 52 - در موارد ذيل منتفع ضامن تضرات مالک است:

(1) در صورتي که منتفع از مال موضوع انتفاع سوءاستفاده کند.

(2) در صورتي که شرايط مقرر از طرف مالک را رعايت ننمايد و اين عدم رعايت موجب خسارتي بر موضوع حق انتفاع باشد.

ماده 53 - انتقال عين از طرف مالک به غير موجب بطلان حق انتفاع نمي‌شود ولي اگر منتقل اليه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق به ديگري است اختيار فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 54 - ساير كيفيات انتفاع از مال ديگري به نحوي خواهد بود که مالک قرار داده يا عرف و عادت اقتضاء بنمايد.

مبحث دوم - در وقف

ماده 55 - وقف عبارت است از اين که عين مال حبس و منافع آن تسهيل شود.

ماده 56 - وقف واقع مي‌شود به ايجاب از طرف واقف به هر لفظي که صراحتاً دلالت بر معني آن کند و قبول طبقه اول از موقوف عليهم يا قائم مقام قانوني آنها در صورتي که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوف عليهم غير محصور يا وقف بر مصالح عامه باشد در اين صورت قبول حاکم شرط است.

ماده 57 - واقف بايد مالک مالي باشد که وقف مي‌کند و به علاوه داراي اهليتي باشد که در معاملات معتبر است.

ماده 58 - فقط وقف مالي جايز است که به ابقاء عين بتوان از آن منتفع شد اعم از اين که منقول باشد يا غير منقول مشاع باشد يا مفروز.

ماده 59 - اگر واقف عين موقوفه را به تصرف وقف نهد وقف محقق نمي‌شود و هر وقت قبض داد وقف تحقق پيدا مي‌کند.

ماده 60 - در قبض فوريت شرط نيست بلکه مادامي که واقف رجوع از وقف نکرده است هر وقت قبض بدهد وقف تمام مي‌شود.

ماده 61 - وقف بعد از وقوع آن به نحو صحت و حصول قبض لازم است و واقف نمي‌تواند از آن رجوع کند يا در آن تغيير بدهد يا از موقوف عليهم کسي را خارج کند يا کسي را داخل در موقوف عليهم نمايد يا با آنها شريك کند يا اگر در ضمن عقد متولي معين نکرده بعد از آن متولي قرار دهد يا خودبه عنوان توليت دخالت کند.

ماده 62 - در صورتي که موقوف عليهم محصور باشند خود آنها قبض مي‌کنند و قبض طبقه اولي کافي است و اگر موقوف عليهم غير



محصور یا وقف بر مصالح عامه باشد متولای وقف و الا حاکم قبض می‌کند.

ماده 63 - ولی و وصی محجورین از جانب آنها موقوفه را قبض می‌کنند و اگر خود واقف تولیت را برای خود قرار داده باشد قبض خود او کفایت می‌کند.

ماده 64 - مالی را که منافع آن موقتاً متعلق به دیگری است می‌توان وقف نمود و همچنین وقف ملکی که در آن حق ارتفاق موجود است جایز است بدون این که به حق مزبور خللی وارد آید.

ماده 65 - صحت وقفی که به علت اضرار دیان واقف واقع شده باشد منوط به اجازه دیان است.

ماده 66 - وقف بر مقاصد غیر مشروع باطل است.

ماده 67 - مالی که قبض و اقباض آن ممکن نیست وقف آن باطل است لیکن اگر واقف تنها قادر بر اخذ و اقباض آن نباشد و موقوفه‌علیه قادر به اخذ آن باشد صحیح است.

ماده 68 - هر چیزی که طبعاً یا بر حسب عرف و عادت جزء یا از توابع و متعلقات عین موقوفه محسوب می‌شود داخل در وقف است مگر این که واقف آن را استثناء کند به نحوی که در فصل بیع مذکور است.

ماده 69 - وقف بر معدوم صحیح نیست مگر به تبع موجود.

ماده 70 - اگر وقف بر موجود و معدوم معاً واقع شود نسبت به سهم موجود صحیح و نسبت به سهم معدوم باطل است.

ماده 71 - وقف بر مجهول صحیح نیست.

ماده 72 - وقف بر نفس به این معنی که واقف خود را موقوفه‌علیه یا جزء موقوفه‌علیهم نماید یا پرداخت دیون یا سایر مخارج خود را از منافع موقوفه قرار دهد باطل است اعم از این که راجع به حال حیات باشد یا بعد از فوت.

ماده 73 - وقف بر اولاد و اقوام و خدمه و واردین و امثال آنها صحیح است.

ماده 74 - در وقف بر مصالح عامه اگر خود واقف نیز مصداق موقوفه‌علیهم واقع شود می‌تواند منتفع گردد.

ماده 75 - واقف می‌تواند تولیت یعنی اداره کردن امور موقوفه را مادام‌الحیات یا در مدت معینی برای خود قرار دهد و نیز می‌تواند متولای دیگری معین کند که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف اداره کند. تولیت اموال موقوفه ممکن است به یک یا چند نفر دیگر غیر از خود واقف واگذار شود که هر یک مستقلاً یا منضمماً اداره کنند و همچنین واقف می‌تواند شرط کند که خود او یا متولای که معین شده است نصب متولای کند و یا در این موضوع هر ترتیبی را که مقتضی بداند قرار دهد.

ماده 76 - کسی که واقف او را متولای قرار داده می‌تواند بدو تولیت را قبول یا رد کند و اگر قبول کرد دیگر نمی‌تواند رد نماید و اگر رد کرد مثل صورتی است که از اصل متولای قرار داده نشده باشد.

ماده 77 - هر گاه واقف برای دو نفر یا بیشتر به طور استقلال تولیت قرار داده باشد هر یک از آنها فوت کند دیگری یا دیگران مستقلاً تصرف می‌کنند و اگر به نحو اجتماع قرار داده باشد تصرف هر یک بدون تصویب دیگری یا دیگران نافذ نیست و بعد از فوت یکی از آنها حاکم شخصی را ضمیمه آن که باقیمانده است می‌نماید که مجتهداً تصرف کنند.

ماده 78 - واقف می‌تواند بر متولای ناظر قرار دهد که اعمال متولای به تصویب یا اطلاع او باشد.

ماده 79 - واقف یا حاکم نمی‌تواند کسی را که در ضمن عقد وقف متولای قرار داده شده است عزل کنند مگر در صورتی که حق عزل شرط شده باشد و اگر خیانت متولای ظاهر شود حاکم ضم امین می‌کند.

ماده 80 - اگر واقف وضع مخصوصی را در شخص متولای شرط کرده باشد و متولای فاقد آن وصف گردد منعزل می‌شود.

ماده 81 - در اوقاف عامه که متولای معین نداشته باشد اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود. (اصلاحی مورخ 1361/10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 81 سابق : در اوقاف عامه اگر واقف متولای معین نکرده باشد اداره کردن امور موقوفه بر طبق ماده 6 قانون 28 شعبان 1328 خواهد بود ولی در اوقاف خاصه اگر متولای مخصوص نباشد تصدی با خود موقوفه‌علیهم است.

ماده 82 - هر گاه واقف برای اداره کردن موقوفه ترتیب خاصی معین کرده باشد متولای باید به همان ترتیب رفتار کند و اگر ترتیبی قرار نداده باشد متولای باید راجع به تعمیر و اجاره و جمع‌آوری منافع و تقسیم آن بر مستحقین و حفظ موقوفه و غیره مثل وکیل امینی عمل نماید.

ماده 83 - متولای نمی‌تواند تولیت را به دیگری تفویض کند مگر آن که واقف در ضمن وقف به او اذن داده باشد ولی اگر در ضمن وقف



شرط‌مباشرت نشده باشد می‌تواند وکیل بگیرد.

ماده 84 - جاز است واقف از منافع موقوفه سهمی برای عمل متولی قرار دهد و اگر حق‌التولیه معین نشده باشد متولی مستحق اجرت‌المثل عمل است.

ماده 85 - بعد از آن که منافع موقوفه حاصل و حصه هر يك از موقوف‌علیهم معین شد موقوف‌علیه می‌تواند حصه خود را تصرف کند اگر چه متولی‌اذن نداده باشد مگر این که واقف اذن در تصرف را شرط کرده باشد.

ماده 86 - در صورتی که واقف ترتیبی قرار نداده باشد مخارج تعمیر و اصلاح موقوفه و اموری که برای تحصیل منفعت لازم است بر حق‌موقوف‌علیهم مقدم خواهد بود.

ماده 87 - واقف می‌تواند شرط کند که منافع موقوفه مابین موقوف‌علیهم به تساوی تقسیم شود یا به تفاوت و یا این که اختیار به متولی یا شخص دیگری بدهد که هر نحو مصلحت داند تقسیم کند.

ماده 88 - بیع وقف در صورتی که خراب شود یا خوف آن باشد که منجر به خرابی گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد در صورتی جایز است که عمران آن متعذر باشد یا کسی برای عمران آن حاضر نشود.

ماده 89 - هر گاه بعضی موقوفه خراب یا مشرف به خرابی گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد همان بعضی فروخته می‌شود مگر این که خرابی بعضی سبب سلب انتفاع قسمتی که باقیمانده است بشود در این صورت تمام فروخته می‌شود.

ماده 90 - عین موقوفه در مورد جواز بیع یا قرب به غرض واقف تبدیل می‌شود.

ماده 91 - در موارد ذیل منافع موقوفات عامه صرف بریات عمومی خواهد شد:

(1) در صورتی که منافع موقوفه مجهول‌المصرف باشد مگر این که قدر متیقنی در بین باشد.

(2) در صورتی که صرف منافع موقوفه در مورد خاصی که واقف معین کرده است متعذر باشد.

مبحث سوم - در حق انتفاع از مباحات

ماده 92 - هر کس می‌تواند با رعایت قوانین و نظامات راجعه به هر يك از مباحات از آنها استفاده نماید.

فصل سوم

در حق ارتفاق نسبت به ملك غیر و در احکام و آثار املاک نسبت به املاک مجاور

مبحث اول - در حق ارتفاق نسبت به ملك غیر

ماده 93 - ارتفاق حقی است برای شخص در ملك دیگری.

ماده 94 - صاحبان املاک می‌توانند در ملك خود هر حقی را که بخواهند نسبت به دیگری قرار دهند در این صورت کیفیت استحقاق تابع قرارداد و عقدي است که مطابق آن حق داده شده است.

ماده 95 - هر گاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضلاب یا آب باران زمین یا خانه دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمی‌تواند جلوگیری از آن کند مگر در صورتی که عدم استحقاق او معلوم شود.

ماده 96 - چشمه واقعه در زمین کسی محکوم به ملکیت صاحب زمین است مگر این که دیگری نسبت به آن چشمه عیناً یا انتفاعاً حقی داشته باشد.

ماده 97 - هر گاه کسی از قدیم در خانه یا ملك دیگری مجرای آب به ملك خود یا حق مرور داشته صاحب خانه یا ملك نمی‌تواند مانع آب بردن یا عبور او از ملك خود شود و همچنین است سایر حقوق از قبیل حق داشتن در و شبکه و ناودان و حق شرب و غیره.

ماده 98 - اگر کسی حق عبور در ملك غیر ندارد ولی صاحب ملك اذن داده باشد که از ملك او عبور کنند هر وقت بخواهد می‌تواند از اذن خود رجوع کرده و مانع عبور او بشود و همچنین است سایر ارتفاقات.

ماده 99 - هیچکس حق ندارد ناودان خود را به طرف ملك دیگری بگذارد یا آب باران از بام خود به بام یا ملك همسایه جاری کند و یا برف بریزد مگر به اذن او.

ماده 100 - اگر مجرای آب شخصی در خانه دیگری باشد و در مجری خرابی بهم رسد به نحوی که عبور آب موجب خسارت خانه شود مالك خانه حق ندارد صاحب مجری را به تعمیر مجری اجبار کند بلکه خود او باید دفع ضرر از خود نماید چنانچه اگر خرابی مجری مانع عبور آب شود مالك خانه ملزم نیست که مجری را تعمیر کند بلکه صاحب حق باید خود رفع مانع کند در این صورت برای تعمیر مجری می‌تواند داخل خانه یا زمین شود ولیکن بدون ضرورت حق ورود ندارد مگر به اذن صاحب ملك.



- ماده 101 - هر گاه کسی از آبی که ملک دیگری است به نحوی از انحاء حق انتفاع داشته باشد از قبلی دایر کردن آسیا و امثال آن صاحب آن نمی‌تواند مجری را تغییر دهد به نحوی که مانع از استفاده حق دیگری باشد.
- ماده 102 - هر گاه ملکی کلاً یا جزئاً به کسی منتقل شود و برای آن ملک حق الارتفاقی در ملک دیگر یا در جزء دیگر همان ملک موجود باشد آن حق به حال خود باقی می‌ماند مگر این که خلاف آن تصریح شده باشد.
- ماده 103 - هر گاه شرکاء ملکی دارای حقوق و منافع باشند و آن ملک مابین شرکاء تقسیم شود هر کدام از آنها به قدر حصه مالک آن حقوق و منافع خواهد بود مثل این که اگر ملکی دارای حق عبور در ملک غیر بوده و آن ملک که دارای حق است بین چند نفر تقسیم شود هر یک از آنها حق عبور از همان محلی که سابقاً حق داشته است خواهد داشت.
- ماده 104 - حق الارتفاق مستلزم وسایل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود مثل این که اگر کسی حق شرب از چشمه یا حوض یا آب انبار غیر دارد حق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب انبار هم برای برداشتن آب دارد.
- ماده 105 - کسی که حق الارتفاق در ملک غیر دارد مخارجی که برای تمتع از آن حق لازم شود به عهده صاحب حق می‌باشد مگر این که بین او و صاحب ملک بر خلاف آن قرار داده شده باشد.
- ماده 106 - مالک ملکی که مورد حق الارتفاق غیر است نمی‌تواند در ملک خود تصرفاتی نماید که باعث تضییع یا تعطیل حق مزبور باشد مگر با اجازه صاحب حق.
- ماده 107 - تصرفات صاحب حق در ملک غیر که متعلق حق اوست باید به اندازه‌ای باشد که فرار دادند و یا به مقدار متعارف و آن چه ضرورت انتفاع اقتضا می‌کند.
- ماده 108 - در تمام مواردی که انتفاع کسی از ملک دیگری به موجب اذن محض باشد مالک می‌تواند هر وقت بخواهد از اذن خود رجوع کند مگر این که مانع قانونی موجود باشد.
- مبحث دوم - در احکام و آثار املاک نسبت به املاک مجاور
- ماده 109 - دیواری که مابین دو ملک واقع است مشترک مابین صاحب آن دو ملک محسوب می‌شود مگر این که قرینه یا دلیلی بر خلاف آن موجود باشد.
- ماده 110 - بنا به طور ترصیف و وضع سرتیر از جمله قرائن است که دلالت بر تصرف و اختصاص می‌کنند.
- ماده 111 - هر گاه از دو طرف بنا متصل به دیوار به طور ترصیف باشد و یا از هر دو طرف بروی دیوار سرتیر گذاشته شده باشد آن دیوار محکوم به اشتراک است مگر این که خلاف آن ثابت شود.
- ماده 112 - هر گاه قرائن اختصاصی فقط از یک طرف باشد تمام دیوار محکوم به ملکیت صاحب آن طرف خواهد بود مگر این که خلافش ثابت شود.
- ماده 113 - مخارج دیوار مشترک بر عهده کسانی است که در آن شرکت دارند.
- ماده 114 - هیچ یک از شرکاء نمی‌تواند دیگری را اجبار بر بنا و تعمیر دیوار مشترک نماید مگر این که دفع ضرر به نحو دیگر ممکن نباشد.
- ماده 115 - در صورتی که دیوار مشترک خراب شود و احد شریکین از تجدید بنا و اجازه تصرف در مبنای مشترک امتناع نماید شریک دیگری می‌تواند در حصه خاص خود تجدید بنای دیوار را کند.
- ماده 116 - هر گاه احد شرکاء راضی به تصرف دیگری در مبنای باشد ولی از تحمل مخارج مضایقه نماید شریک دیگر می‌تواند بنای دیوار را تجدید کند و در این صورت اگر بنای جدید با مصالح مشترک ساخته شود دیوار مشترک خواهد بود والا مختص به شریکی است که بنا را تجدید کرده است.
- ماده 117 - اگر یکی از دو شریک دیوار مشترک را خراب کند در صورتی که خراب کردن آن لازم نبوده باید آن که خراب کرده مجدداً آن را بنا کند.
- ماده 118 - هیچ یک از دو شریک حق ندارد دیوار مشترک را بالا ببرد یا روی آن بنا سرتیر بگذارد یا دریچه و رف باز کند یا هر نوع تصرفی نماید مگر به اذن شریک دیگر.
- ماده 119 - هر یک از شرکاء بر روی دیوار مشترک سرتیر داشته باشد نمی‌تواند بدون رضای شریک دیگر تیرها را از جای خود تغییر دهد و به جای دیگر از دیوار بگذارد.
- ماده 120 - اگر صاحب دیوار به همسایه اذن دهد که بر وی دیوار او سرتیر بگذارد یا روی آن بنا کند هر وقت بخواهد می‌تواند از اذن خود



رجوع کند مگر این که بوجه ملزومی این حق را از خود سلب کرده باشد.

ماده 121 - هر گاه کسی به اذن صاحب دیوار بر روی دیوار سرتیوی گذارده باشد و بعد آن را بردارد نمی‌تواند مجدداً بگذارد مگر به اذن جدید از صاحب دیوار و همچنین است سایر تصرفات.

ماده 122 - اگر دیواری متمایل به ملک غیر یا شارع و نحو آن شود که مشرف به خرابی گردد صاحب آن اجبار می‌شود که آن را خراب کند.

ماده 123 - اگر خانه یا زمینی بین دو نفر تقسیم شود یکی از آنها نمی‌تواند دیگری را مجبور کند که با هم دیواری مابین دو قسمت بکشند.

ماده 124 - اگر از قدیم سرتیر عمارتی روی دیوار مختصی همسایه بوده و سابقه این تصرف معلوم نباشد باید به حال سابق باقی بماند و اگر به سبب خرابی عمارت و نحو آن سرتیر برداشته شود صاحب عمارت می‌تواند آن را تجدید کند و همسایه حق ممانعت ندارد مگر این که ثابت نماید وضعیت سابق به صرف اجازه او ایجاد شده بوده است.

ماده 125 - هر گاه طبقه تحتانی مال کسی باشد و طبقه فوقانی مال دیگری هر یک از آنها می‌تواند به طور متعارف در حصه اختصاصی خود تصرف کند لیکن نسبت به سقف بین دو طبقه هر یک از مالکین طبقه فوقانی و تحتانی می‌تواند در کف یا سقف طبقه اختصاصی خود به طور متعارف آن اندازه تصرف نماید که مزاحم حق دیگری نباشد.

ماده 126 - صاحب اتاق تحتانی نسبت به دیوارهای اتاق و صاحب فوقانی نسبت به دیوارهای غرفه بالاخصاص و هر دو نسبت به سقف مابین اتاق و غرفه بالاشترک متصرف شناخته می‌شوند.

ماده 127 - پله فوقانی ملک صاحب طبقه فوقانی محسوب است مگر این که خلاف آن ثابت شود.

ماده 128 - هیچ یک از صاحبان طبقه تحتانی و غرفه فوقانی نمی‌تواند دیگری را اجبار به تعمیر یا مساعدت در تعمیر دیوارها و سقف آن بنماید.

ماده 129 - هر گاه سقف واقع مابین عمارت تحتانی و فوقانی خراب شود در صورتی که بین مالک فوقانی و مالک تحتانی موافقت در تجدید بنا حاصل نشود و قرار داد ملزومی سابقاً بین آنها موجود نباشد هر یک از مالکین اگر تبرعاً سقف را تجدید نموده چنانچه با مصالح مشترکه ساخته شده باشد سقف مشترک است و اگر با مصالح مختصه ساخته شده متعلق به بانی خواهد بود.

ماده 130 - کسی حق ندارد خانه خود را به فضای خانه همسایه بدون اذن او خروجی بدهد و اگر بدون اذن خروجی بدهد ملزم به رفع آن خواهد بود.

ماده 131 - اگر شاخه درخت کسی داخل در فضای خانه یا زمین همسایه شود باید از آنجا عطف کند و اگر نکرد همسایه می‌تواند آن را عطف کند و اگر نشد از حد خانه خود قطع کند و همچنین است حکم ریشه‌های درخت که داخل ملک غیر می‌شود.

ماده 132 - کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد.

ماده 133 - کسی نمی‌تواند از دیوار خانه خود به خانه همسایه در باز کند اگر چه دیوار ملک مختصی او باشد لیکن می‌تواند از دیوار مختصی خود روزنه یا شبکه باز کند و همسایه حق منع او را ندارد ولی همسایه هم می‌تواند جلو روزنه و شبکه دیوار بکشد یا پرده بیاویزد که مانع رؤیت شود.

ماده 134 - هیچ یک از اشخاصی که در یک معبر یا یک مجری شریکند نمی‌توانند شرکاء دیگر را مانع از عبور یا بردن آب شوند.

ماده 135 - درخت و حفیره و نحو آنها که فاصل مابین املاک باشد در حکم دیوار مابین خواهد بود.

مبحث سوم - در حریم املاک

ماده 136 - حریم مقداری از اراضی اطراف ملک و قنات و نهر و امثال آن است که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد.

ماده 137 - حریم چاه برای آب خوردن (20) گز و برای زراعت (30) گز است.

ماده 138 - حریم چشمه و قنات از هر طرف در زمین رخوه (500) گز و در زمین سخت (250) گز است لیکن اگر مقادیر مذکوره در این ماده و ماده قبل برای جلوگیری از ضرر کافی نباشد به اندازه‌ای که برای دفع ضرر کافی باشد به آن افزوده می‌شود.

ماده 139 - حریم در حکم ملک صاحب حریم است و تملک و تصرف در آن که منافعی باشد با آن چه مقصود از حریم است بدون اذن از طرف مالک صحیح نیست و بنا بر این کسی نمی‌تواند در حریم چشمه و یا قنات دیگری چاه یا قنات بکند ولی تصرفاتی که موجب تضرر



نشود جائز است.

کتاب دوم - در اسباب تملك

ماده 140 - تملك حاصل مي‌شود:

(1) به احیاء اراضي موات و حيازت اشیاء مباحه.

(2) به وسیله عقود و تعهدات.

(3) به وسیله اخذ بشفعه.

(4) به ارث.

در احیاء اراضي موات و حيازت اشیاء مباحه

باب اول - در احیاء اراضي موات و مباحه

ماده 141 - مراد از احیاء زمين آن است که اراضي موات و مباحه را به وسیله عملیاتی که در عرف آباد کردن محسوب است از قبیل زراعت، درخت‌کاری، بنا ساختن و غیره قابل استفاده نمایند.

ماده 142 - شروع در احیاء از قبیل سنگ چیدن اطراف زمين یا کندن چاه و غیره تجزیر است و موجب مالکیت نمی‌شود ولی برای تجزیرکننده ایجاد حق اولویت در احیاء می‌نماید.

ماده 143 - هر کس از اراضي موات و مباحه قسمتی را به قصد تملك احیاء کند مالک آن قسمت می‌شود.

ماده 144 - احیاء اطراف زمين موجب تملك وسط آن نیز می‌باشد.

ماده 145 - احیاءکننده باید قوانین دیگر مربوطه به این موضوع را از هر حیث رعایت نماید.

باب دوم در حيازت مباحات

ماده 146 - مقصود از حيازت تصرف و وضع ید است یا مهیا کردن وسایل تصرف و استیلا.

ماده 147 - هر کس مال مباحی را با رعایت قوانین مربوطه به آن حيازت کند مالک آن می‌شود.

ماده 148 - هر کس در زمين مباح نهري بکند و متصل کند به رودخانه آن نهر را احیاء کرده و مالک آن نهر می‌شود ولی مادامی که متصل به رودخانه نشده است تجزیر محسوب است.

ماده 149 - هر گاه کسی به قصد حيازت میاه مباحه نهر یا مجري احداث کند آب مباحی که در نهر یا مجرای مزبور وارد شود ملک صاحب مجری است و بدون اذن مالک نمی‌توان از آن نهري جدا کرد یا زمینی مشروب نمود.

ماده 150 - هر گاه چند نفر در کندن مجري یا چاه شريك شوند به نسبت عمل و مخارجی که موجب تفاوت عمل باشد مالک آب آن می‌شوند و به همان نسبت بین آنها تقسیم می‌شود.

ماده 151 - یکی از شرکاء نمی‌تواند از مجرای مشترك مجرای جدا کند یا دهنه نهر را وسیع یا تنگ کند یا روی آن پل یا آسیاب بسازد یا اطراف آن درخت بکارد یا هر نحو تصرفی کند مگر به اذن سایر شرکاء.

ماده 152 - اگر نصیب مفروض یکی از شرکاء از آب نهر مشترك داخل مجرای مختصی آن شخص شود آن آب ملک مخصوص آن می‌شود و هر نحو تصرفی در آن می‌تواند بکند.

ماده 153 - هر گاه نهري مشترك مابین جماعتی باشد و در مقدار نصیب هر يك از آنها اختلاف شود حکم به تساوی نصیب آنها می‌شود مگر این که دلیلی بر زیادتی نصیب بعضی از آنها موجود باشد.

ماده 154 - کسی نمی‌تواند از ملک غیر آب به ملک خود ببرد بدون اذن مالک اگر چه راه دیگری نداشته باشد.

ماده 155 - هر کس حق دارد از نهري مباحه اراضي خود را مشروب کند یا برای زمين و آسیاب و سایر حوائج خود از آن نهر جدا کند.

ماده 156 - هر گاه آب نهر کافي نباشد که تمام اراضي اطراف آن مشروب شود و مابین صاحبان اراضي در تقدم و تأخر اختلاف شود و هیچ يك نتواند حق تقدم خود را ثابت کند با رعایت ترتیب هر زمینی که به منبع آب نزدیکتر است به قدر حاجت حق تقدم بر زمين پایین‌تر خواهد داشت.

ماده 157 - هر گاه دو زمين در دو طرف نهر محاذی هم واقع شوند و حق تقدم یکی بر دیگری محرز نباشد و هر دو در يك زمان بخواهند آب ببرند آب کافي برای هر دو نباشد باید برای تقدم و تأخر در بردن آب به نسبت حصه قرعه زده و اگر آب کافي برای هر دو باشد به نسبت حصه تقسیم می‌کنند.



- ماده 158 - هر گاه تاریخ احیاء اراضی اطراف رودخانه مختلف باشد زمینی که احیاء آن مقدم بوده است در آب نیز مقدم می‌شود بر زمین متأخر در احیاء اگر چه پایین‌تر از آن باشد.
- ماده 159 - هر گاه کسی بخواهد جدیداً زمینی در اطراف رودخانه احیاء کند اگر آب رودخانه زیاد باشد و برای صاحبان اراضی سابقه تزییفی نباشد می‌تواند از آب رودخانه زمین جدید را مشروب کند و الا حق بردن آب ندارد اگر چه زمین او بالاتر از سایر اراضی باشد.
- ماده 160 - هر کس در زمین خود یا اراضی مباحه به قصد تملک فقات یا چاهی بکند تا به آب برسد یا چشمه جاری کند مالک آب آن می‌شود و در اراضی مباحه مادامی که به آب نرسیده تعجیر محسوب است.
- باب سوم - در معادن
- ماده 161 - معدنی که در زمین کسی واقع شده باشد ملک صاحب زمین است و استخراج آن تابع قوانین مخصوصه خواهد بود.
- باب چهارم - در اشیاء پیدا شده و حیوانات ضاله
- فصل اول - در اشیاء پیدا شده
- ماده 162 - - هر کس مالی پیدا کند که قیمت آن کمتر از یک درهم که وزن آن 12.6 نخود نقره باشد، می‌تواند آنرا تملک کند. (اصلاحی 1370/8/14)
- متن ماده 162 سابق : هر کس مالی پیدا کند که قیمت آن کمتر از یک درهم (نیم مثقال و یک پنجم مثقال شرعی نقره) باشد می‌تواند آنرا تملک کند. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)
- متن ماده 162 سابق : هر کسی مالی پیدا کند که قیمت آن کمتر از دهشاهی باشد می‌تواند آن را تملک کند.
- ماده 163 - - اگر قیمت مال پیدا شده یک درهم که وزن آن 12.6 نخود نقره یا بیشتر باشد، پیداکننده باید یک سال تعریف کند و اگر در مدت مزبور صاحب مال پیدا نشد، مشارالیه مختار است که آنرا به طور امانت نگاه دارد یا تصرف دیگری در آن بکند در صورتی که آنرا به طور امانت نگاه دارد یا تصرف دیگری در آن بکند در صورتی که آنرا به طور امانت نگاه دارد و بدون تقصیر او تلف شود، ضامن نخواهد بود. تبصره - در صورتی که پیداکننده مال از همان ابتدا یا پیش از پایان مدت یک سال علم حاصل کند که تعریف بی‌فایده است و یا از یافتن صاحب مال مأیوس گردد تکلیف تعریف از او ساقط می‌شود. (اصلاحی 1370/8/14)
- متن ماده 163 سابق : اگر قیمت مال پیدا شده یک درهم یا بیشتر باشد پیداکننده باید یک سال تعریف کند و اگر در مدت مزبور صاحب مال پیدا نشد مشارالیه مختار است که آن را به طور امانت نگاهدارد یا تصرف دیگری در آن بکند. در صورتی که آن را به طور امانت نگاه دارد و بدون تقصیر او تلف شود ضامن نخواهد بود. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)
- متن ماده 163 سابق : اگر قیمت مال پیدا شده دهشاهی یا بیشتر باشد پیداکننده باید یک سال تعریف کند اگر در مدت مزبور صاحب مال پیدا نشد مشارالیه مختار است که آن را به طور امانت نگاهدارد یا تصرف دیگری در آن بکند در صورتی که آن را به طور امانت نگاهدارد و بدون تقصیر او تلف شود ضامن نخواهد بود.
- ماده 164 - تعریف اشیاء پیدا شده عبارت است از نشر و اعلان بر حسب مقررات شرعی به نحوی که بتوان گفت که عادتاً به اطلاع اهالی محل رسیده است. (اصلاحی مورخ 1381/10/8 و 1370/8/14)
- متن ماده 164 سابق : تعریف اشیاء پیدا شده علوت است از نشر و اعلان بر حسب مقتضیات وقت و محل به نحوی که عادتاً به اطلاع اهالی محل برسد.
- ماده 165 - هر کس در بیابان یا خرابه که خالی از سکنه بوده و مالک خاصی ندارد مالی پیدا کند می‌تواند آن را تملک کند و محتاج به تعریف نیست مگر این که معلوم باشد که مال عهد زمان حاضر است در این صورت در حکم سایر اشیاء پیدا شده در آبادی خواهد بود.
- ماده 166 - اگر کسی در ملک غیر یا ملکی که از غیر خریده مالی پیدا کند یا احتمال بدهد که مال مالک فعلی یا مالکین سابق است باید به آنها اطلاع بدهد اگر آنها مدعی مالکیت شدند و به قرائن مالکیت آنها معلوم شد باید به آنها بدهد و الا به طریقی که فوقاً مقرر است رفتار نماید.
- ماده 167 - اگر مالی که پیدا شده است ممکن نیست باقی بماند و فاسد می‌شود باید به قیمت عادله فروخته شود و قیمت آن در حکم خود مال پیدا شده خواهد بود.
- ماده 168 - اگر مال پچا شده در زمان تعریف بدون تقصیر پیداکننده تلف شود مشارالیه ضامن نخواهد بود.
- ماده 169 - منافع که از مال پیدا شده حاصل می‌شود قبل از تملک متعلق به صاحب آن است و بعد از تملک مال پیداکننده است.



فصل دوم - در حیوانات ضاله

- ماده 170 - حیوان گم شده (ضاله) عبارت از هر حیوان مملوکی است که بدون متصرف یافت شود ولی اگر حیوان مزبور در چراگاه یا نزدیک آبی یافت شود یا متمکن از دفاع خود در مقابل حیوانات درنده باشد ضاله محسوب نمی‌گردد.
- ماده 171 - هر کس حیوانات ضاله پیدا نماید باید آن را به مالک آن رد کند و اگر مالک را نشناسد باید به حاکم یا قائم مقام او تسلیم کند و الا ضامن خواهد بود اگر چه آن را بعد از تصرف رها کرده باشد.
- ماده 172 - اگر حیوان گمشده در نقاط مسکونه یافت شود و پیدا کننده با دسترسی به حاکم یا قائم مقام او آن را تسلیم نکند حق مطالبه مخارج نگاهداری آن را از مالک نخواهد داشت.
- هر گاه حیوان ضاله در نقاط غیر مسکونه یافت شود پیداکننده می‌تواند مخارج نگاهداری آن را از مالک مطالبه کند مشروط بر این که از حیوان انتفاعی نبرده باشد و الا مخارج نگاهداری با منافع حاصله احتساب و پیداکننده یا مالک فقط برای بقیه حق رجوع به یکدیگر را خواهد داشت.

باب پنجم - در دفینه

- ماده 173 - دفینه مالی است که در زمین یا بنایی دفن شده و بر حسب اتفاق و تصادف پیدا می‌شود.
- ماده 174 - دفینه که مالک آن معلوم نباشد ملک کسی است که آن را پیدا کرده است.
- ماده 175 - اگر کسی در ملک غیر دفینه پیدا نماید باید به مالک اطلاع دهد اگر مالک زمین مدعی مالکیت دفینه شد و آن را ثابت کرد دفینه به مدعی مالکیت تعلق می‌گیرد.
- ماده 176 - دفینه که در اراضی مباحه کشف شود متعلق به مستخرج آن است.
- ماده 177 - جواهری که از دریا استخراج می‌شود ملک کسی است که آن را استخراج کرده است و آنچه که آب به ساحل می‌اندازد ملک کسی است که آن را حیزت نماید.
- ماده 178 - مالی که در دریا غرق شده و مالک از آن اعراض کرده است مال کسی است که آن را بیرون بیاورد.

باب ششم - در شکار

- ماده 179 - شکار کردن موجب تملک است.
- ماده 180 - شکار حیوانات اهلی و حیوانات دیگری که علامت مالکیت در آن باشد موجب تملک نمی‌شود.
- ماده 181 - اگر کسی کندو یا محلی برای زنبور عسل تهیه کند زنبور عسلی که در آن جمع می‌شوند ملک آن شخص است همین طور است حکم کبوتر که در برج کبوتر جمع شود.
- ماده 182 - مقررات دیگر راجع به شکار به موجب نظامات مخصوصه معین خواهد شد.

قسمت دوم

در عقود و معاملات و الزامات

باب اول - در عقود و تعهدات به طور کلی

- ماده 183 - عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد.
- فصل اول - در اقسام عقود و معاملات
- ماده 184 - عقود و معاملات به اقسام ذیل منقسم می‌شوند:
- لازم، جائز، خیاری، منجز و معلق.
- ماده 185 - عقد لازم آن است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه.
- ماده 186 - عقد جائز آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد فسخ کند.
- ماده 187 - عقد ممکن است به یک طرف لازم باشد و نسبت به طرف دیگر جائز.
- ماده 188 - عقد خیاری آن است که برای طرفین یا یکی از آنها یا برای ثالثی اختیار فسخ باشد.
- ماده 189 - عقد منجز آن است که تأثیر آن بر حسب انشاء موقوف به امر دیگری نباشد و الا معلق خواهد بود.

فصل دوم

در شرایط اساسی برای صحت معامله



ماده 190 - براي صحت هر معامله شرايط ذيل اساسي است.

(1) قصد طرفين و رضاي آنها.

(2) اهليت طرفين.

(3) موضوع معين که مورد معامله باشد.

(4) مشروعيت جهت معامله.

مبحث اول - در قصد طرفين و رضاي آنها

ماده 191 - عقد محقق مي‌شود به قصد انشاء به شرط مفرون بودن به چيزي که دلالت بر قصد کند.

ماده 192 - در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود.

ماده 193 - انشاء معامله ممکن است به وسيله عملي که مبین قصد و رضا باشد مثل قبض و اقباض حاصل گردد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.

ماده 194 - الفاظ و اشارات و اعمال ديگر که متعاملين به وسيله آن انشاء معامله مي‌نمايند بايد موافق باشد به نحوي که احد طرفين همان عقدي راقبول کند که طرف ديگر قصد انشاء او را داشته است و الا معامله باطل خواهد بود.

ماده 195 - اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در خواب معامله نماید آن معامله به واسطه فقدان قصد باطل است.

ماده 196 - کسی که معامله می‌کند آن معامله برای خود آن شخص محسوب است مگر این که در موقع عقد خلاف آن را تصریح نماید یا بعد خلاف آن ثابت شود معذک ممکن است در ضمن معامله که شخص برای خود می‌کند تعهدی هم به نفع شخص ثالثی بنماید.

ماده 197 - در صورتی که ثمن یا مئمن معامله عین متعلق به غیر باشد آن معامله برای صاحب عین خواهد بود.

ماده 198 - ممکن است طرفین یا یکی از آنها به وکالت از غیر اقدام بنماید و نیز ممکن است که یک نفر به وکالت از طرف متعاملین این اقدام را به عمل آورد.

ماده 199 - رضاي حاصل در نتیجه اشتباه یا اکراه موجب نفوذ معامله نیست.

ماده 200 - اشتباه وقتي موجب عدم نفوذ معامله است که مربوط به خود موضوع معامله باشد.

ماده 201 - اشتباه در شخص طرف به صحت معامله خللي وارد نمي‌آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف علت عمده عقد بوده باشد.

ماده 202 - اکراه با عمالي حاصل مي‌شود که مؤثر در شخص با شعوري بوده و او را نسبت به جان یا مال یا آبروي خود تهديد کند به نحوي که عادتاً قابل تحمل نباشد. در مورد اعمال اکراه‌آمیز سن و شخصیت و اخلاق و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود.

ماده 203 - اکراه موجب عدم نفوذ معامله است اگر چه از طرف شخص خارجي غير از متعاملين واقع شود.

ماده 204 - تهديد طرف معامله در نفس یا جان یا آبروي اقوام نزديک او از قبيل زوج و زوجه و آباء و اولاد موجب اکراه است. در مورد این ماده تشخیص نزدیکی درجه برای مؤثر بودن اکراه بسته به نظر عرف است.

ماده 205 - هر گاه شخصي که تهديد شده است بداند که تهديدکننده نمي‌تواند تهديد خود را به موقع اجرا گذارد و یا خود شخص مزبور قادر باشد براین که بدون مشقت اکراه را از خود دفع کند و معامله را واقع نسازد آن شخص مکره محسوب نمی‌شود.

ماده 206 - اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به معامله کند مکره محسوب نشده و معامله اضطراري معتبر خواهد بود.

ماده 207 - ملزم شدن شخص به انشاء معامله به حکم مقامات صالحه قانوني اکراه محسوب نمی‌شود.

ماده 208 - مجرد خوف از کسی بدون آن که از طرف آن کس تهديدی شده باشد اکراه محسوب نمی‌شود.

ماده 209 - امضاء معامله بعد از رفع اکراه موجب نفوذ معامله است.

مبحث دوم - در اهليت طرفين

ماده 210 - متعاملين بايد براي معامله اهليت داشته باشند.

ماده 211 - براي این که متعاملين اهل محسوب شوند بايد بالغ و عاقل و رشيد باشند.

ماده 212 - معامله با اشخاصي که بالغ یا عاقل یا رشيد نيستند بواسطه عدم اهليت باطل است.

ماده 213 - معامله محجورين نافذ نيست.

مبحث سوم - در مورد معامله



ماده 214 - مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هر يك از متعاملین تعهد تسلیم یا ایفاء آن را می‌کنند.

ماده 215 - مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلانی مشروع باشد.

ماده 216 - مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است.

مبحث چهارم در جهت معامله

ماده 217 - در معامله لازم نیست که جهت آن تصریح شود ولی اگر تصریح شده باشد باید مشروع باشد و الا معامله باطل است.

ماده 218 - هر گاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است. (اصلاحی مورخ

1370/8/14)

ماده 218 حذف شد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 218 سابق : هر گاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین واقع شده آن معامله نافذ نیست.

ماده 218 مکرر - هر گاه طلبکار به دادگاه دادخواست داده دلائل اقامه نماید که مدیون برای فرار از دین قصد فروش اموال خود را دارد،

دادگاه می‌تواند قرار توقیف اموال وی را به میزان بدهی او صادر نماید که در این صورت بدون اجازه دادگاه حق فروش اموال را نخواهد

داشت. (اضافه شده به موجب قانون مورخ 1370/8/14)

فصل سوم - در اثر معاملات

مبحث اول - در قواعد عمومی

ماده 219 - عقودي که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها لازمالاتباع است مگر این که به رضای طرفین اقاله

یا به علت قانونی فسخ شود.

ماده 220 - عقود نه فقط متعاملین را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده است ملزم می‌نماید بلکه متعاملین به لایه نتایجی هم که

به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود ملزم می‌باشند.

ماده 221 - اگر کسی تعهد اقدام به امری را بکند یا تعهد نماید که از انجام امری خودداری کند در صورت تخلف مسئول خسارت طرف

مقابل است مشروط بر این که جبران خسارت تصریح شده و یا تعهد عرفاً به منزله تصریح باشد و یا بر حسب قانون موجب ضمان باشد.

ماده 222 - در صورت عدم ایفاء تعهد با رعایت ماده فوق حاکم می‌تواند به کسی که تعهد به نفع او شده است اجازه دهد که خود او

عمل را انجام دهد و متخلف را به تأدیه مخارج آن محکوم نماید.

ماده 223 - هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است مگر این که فساد آن معلوم شود.

ماده 224 - الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه.

ماده 225 - متعارف بودن امری در عرف و عادت به طوری که عقد بدون تصریح هم منصرف آن باشد به منزله ذکر در عقد است.

مبحث دوم

در خسارات حاصله از عدم اجرای تعهدات

ماده 226 - در مورد عدم ایفاء تعهدات از طرف یکی از متعاملین طرف دیگر نمی‌تواند ادعای خسارت نماید مگر این که برای ایفاء تعهد

مدت معینی مقرر شده و مدت مزبور منقضی شده باشد و اگر برای ایفاء تعهد مدتی مقرر نبوده طرف وقتی می‌تواند ادعای خسارت

نماید که اختیار موقع انجام با او بوده و ثابت نماید که انجام تعهد را مطالبه کرده است.

ماده 227 - متخلف از انجام تعهد وقتی محکوم به تأدیه خسارت می‌شود که نتواند ثابت نماید که عدم انجام به واسطه علت خارجی

بوده است که نمی‌توان مربوط به او نمود.

ماده 228 - در صورتی که موضوع تعهد تأدیه وجه نقدی باشد حاکم می‌تواند با رعایت ماده 221 مدیون را به جبران خسارت حاصله از

تأخیر در تأدیه دین محکوم نماید.

ماده 229 - اگر متعهد به واسطه حادثه که دفع آن خارج از حیطه اقتدار اوست نتواند از عهده تعهد خود برآید محکوم به تأدیه خسارت

نخواهد بود.

ماده 230 - اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف متخلف مبلغی به عنوان خسارت تأدیه نماید حاکم نمی‌تواند او را

به بیشتر یا کمتر از آن چه که ملزم شده است محکوم کند.



مبحث سوم - در اثر عقود نسبت به اشخاص ثالث

ماده 231 - معاملات و عقود فقط درباره طرفین متعاملین و قائم مقام قانونی آنها مؤثر است مگر در مورد ماده 196

فصل چهارم

در بیان شرایطی که در ضمن عقد می‌شود

مبحث اول - در اقسام شرط

ماده 232 - شروط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست:

1 - شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد.

2 - شرطی که در آن نفع و فایده نباشد.

3 - شرطی که نامشروع باشد.

ماده 233 - شروط مفصله ذیل باطل و موجب بطلان عقد است.

1 - شرط خلاف مقتضای عقد.

2 - شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین شود.

ماده 234 - شرط بر سه قسم است:

1 - شرط صفت.

2 - شرط نتیجه

3 - شرط فعل اثباتاً یا نفیاً.

شرط صفت عبارت است از شرط راجعه به کیفیت یا کمیت مورد معامله

شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود.

شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود.

مبحث دوم - در احکام شرط

ماده 235 - هر گاه شرطی که در ضمن عقد شده است شرط صفت باشد و معلوم شود آن صفت موجود نیست کسی که شرط به

نفع او شده است اختیار فسخ خواهد داشت.

ماده 236 - شرط نتیجه در صورتی که حصول آن نتیجه موقوف به سبب خاصی نباشد آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل می‌شود.

ماده 237 - هر گاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را به جا بیاورد و

در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفاء شرط بنماید.

ماده 238 - هر گاه فعلی در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملتزم به انجام آن غیر مقدور ولی انجام آن به وسیله شخص دیگری مقدور

باشد حاکم می‌تواند به خرج ملتزم موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.

ماده 239 - هر گاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری

بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 240 - اگر بعد از عقد انجام شرط ممتنع شود یا معلوم شود که حین العقد ممتنع بوده است کسی که شرط بر نفع او شده است

اختیار فسخ معامله را خواهد داشت مگر این که امتناع مستند به فعل مشروطه باشد.

ماده 241 - مملکت است در معامله شرط شود که یکی از متعاملین برای آن چه که به واسطه معامله مشغول‌الذمه می‌شود رهن یا

ضامن بدهد.

ماده 242 - هر گاه در عقد شرط شده باشد که مشروط علیه مال معین را رهن دهد و آن مال تلف یا معیوب شود مشروطه اختیار

فسخ معامله را خواهد داشت نه حق مطالبه عوض رهن یا ارض عیب و اگر بعد از آن که مال را مشروطه به رهن گرفت آن مال تلف یا

معیوب شود دیگر اختیار فسخ ندارد.

ماده 243 - هر گاه در عقد شرط شده باشد که ضامنی داده شود و این شرط انجام نگیرد مشروطه حق فسخ معامله را خواهد

داشت.

ماده 244 - طرف معامله که شرط به نفع او شده می‌تواند از عمل به آن شرط صرف نظر کند در این صورت مثل آن است که این شرط



در معامله قیدنشده باشد لیکن شرط نتیجه قابل اسقاط نیست.

ماده 245 - اسقاط حق حاصل از شرط ممکن است به لفظ باشد یا به فعل یعنی عملی که دلالت بر اسقاط شرط نماید.

ماده 246 - در صورتی که معامله به واسطه اقاله یا فسخ به هم بخورد شرطی که در ضمن آن شده است باطل می‌شود و اگر کسی که ملزم به انجام شرط بوده است عمل به شرط کرده باشد می‌تواند عوض او را از مشروطه بگیرد.

فصل پنجم - در معاملاتی که موضوع آن مال غیر است یا معاملات فضولی

ماده 247 - معامله به مال غیر جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت نافذ نیست ولو اینکه صاحب مال باطناً راضی باشد ولی اگر مالک یا قائم‌مقام او پس از وقوع معامله آن را اجازه نمود در این صورت معامله صحیح و نافذ می‌شود.

ماده 248 - اجازه مالک نسبت به معامله فضولی حاصل می‌شود به لفظ یا فعلی که دلالت بر امضاء عقد نماید.

ماده 249 - سکوت مالک ولو با حضور در مجلس عقد اجازه محسوب نمی‌شود.

ماده 250 - اجازه در صورتی مؤثر است که مسبوق به رد نباشد والا اثری ندارد.

ماده 251 - رد معامله فضولی حاصل می‌شود به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر عدم رضای به آن نماید.

ماده 252 - لازم نیست اجازه یا رد فوری باشد. اگر تأخیر موجب تضرر طرف اصیل باشد مشارالیه می‌تواند معامله را به هم بزند.

ماده 253 - در معامله فضولی اگر مالک قبل از اجازه یا رد فوت نماید اجازه یا رد با وارث است.

ماده 254 - هر گاه کسی نسبت به مال غیر معامله نماید و بعد از آن به نحوی از انحاء به معامله‌کننده فضولی منتقل شود صرف تملک موجب نفوذ معامله سابقه نخواهد بود.

ماده 255 - هر گاه کسی نسبت به مالی معامله به عنوان فضولی نماید و بعد معلوم شود که آن مال ملک معامله‌کننده بوده است یا ملک کسی بوده است که معامله‌کننده می‌توانسته است از قبل او ولایتاً یا وکالتاً معامله نماید در این صورت نفوذ و صحت معامله موکول به اجازه معامل است و الامعالمه باطل خواهد بود.

ماده 256 - هر گاه کسی مال خود و مال غیر را به یک عقده منتقل کند یا انتقال مالی را برای خود و دیگری قبول کند معامله نسبت به خود او نافذ و نسبت به غیر فضولی است.

ماده 257 - اگر عین مالی که موضوع معامله فضولی بوده است قبل از این که مالک معامله فضولی را اجازه یا رد کند مورد معامله دیگر نیز واقع شود مالک می‌تواند هر یک از معاملات را که بخواهد اجازه کند در این صورت هر یک را اجازه کرد معاملات بعد از آن نافذ و سابق بر آن باطل خواهد بود.

ماده 258 - نسبت به منافع مالی که مورد معامله فضولی بوده است و همچنین نسبت به منافع حاصله از عوض آن اجازه یا رد از روز عقد مؤثر خواهد بود.

ماده 259 - هر گاه معامل فضولی مالی را که موضوع معامله بوده است به تصرف متعامل داده باشد و مالک آن معامله را اجازه نکند متصرف ضامن عین و منافع است.

ماده 260 - در صورتی که معامل فضولی عوض مالی را که موضوع معامله بوده است گرفته و در نزد خود داشته باشد و مالک با اجازه معامله قبض‌عوض را نیز اجازه کند دیگر حق رجوع به طرف دیگر نخواهد داشت.

ماده 261 - در صورتی که مبیع فضولی به تصرف مشتری داده شود هر گاه مالک معامله را اجازه نکرد مشتری نسبت به اصل مال و منافع مدتی که در تصرف او بوده ضامن است اگر چه منافع را استیفاء نکرده باشد و همچنین است نسبت به هر عیبی که در مدت تصرف مشتری حادث شده باشد.

ماده 262 - در مورد ماده قبل مشتری حق دارد که برای استرداد ثمن عیناً یا مثلاً یا قیمتاً به بایع فضولی رجوع کند.

ماده 263 - هر گاه مالک معامله را اجازه نکند و مشتری هم بر فضولی بودن آن جاهل باشد حق دارد که برای ثمن و کلیه غرامات به بایع فضولی رجوع کند و در صورت عالم بودن فقط حق رجوع برای ثمن را خواهد داشت.

فصل ششم - در سقوط تعهدات

ماده 264 - تعهدات به یکی از طرق ذیل ساقط می‌شود:

1 - به وسیله وفاء به عهد.

2 - به وسیله اقاله.



- 3 - به وسیله ابراء.
- 4 - به وسیله تبدیل تعهد.
- 5 - به وسیله تهاتر.
- 6 - به وسیله مالکیت مافی‌الذمه.
- می‌بخت اول - در وفاء به عهد
- ماده 265 - هر کس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تبرع است بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون این که مقروض آن چیز باشد می‌تواند استرداد کند.
- ماده 266 - در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد اگر متعهد به میل خود آن را ایفاء نماید دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود.
- ماده 267 - ایفاء دین از جانب غیر مدیون هم جائز است اگر چه از طرف مدیون اجازه نداشته باشد ولیکن کسی که دین دیگری را ادا می‌کند اگر باذن باشد حق مراجعه به او دارد و الا حق رجوع ندارد.
- ماده 268 - انجام فعلی در صورتی که مباشرت شخص متعهد شرط شده باشد به وسیله دیگری ممکن نیست مگر با رضایت متعهدله.
- ماده 269 - وفاء به عهد وقتی محقق می‌شود که متعهد چیزی را که می‌دهد مالک و یا مأذون از طرف مالک باشد و شخصاً هم اهلیت داشته باشد.
- ماده 270 - اگر متعهد در مقام وفاء به عهد مالی تأدیه نماید دیگر نمی‌تواند به عنوان این که در حین تأدیه مالک آن مال نبوده استرداد آن را از متعهدله بخواهد مگر این که ثابت کند که مال غیر و یا مجوز قانونی در ید او بوده بدون این که اذن در تأدیه داشته باشد.
- ماده 271 - دین باید به شخص داین یا به کسی که از طرف او وکالت دارد تأدیه گردد یا به کسی که قانوناً حق قبض را دارد.
- ماده 272 - تأدیه به غیر اشخاص مذکور در ماده فوق وقتی صحیح است که داین راضی شود.
- ماده 273 - اگر صاحب حق از قبول آن امتناع کند متعهد به وسیله تصرف دادن آن به حاکم یا قائم مقام او بری می‌شود و از تاریخ این اقدام مسئول خسارتی که ممکن است به موضوع حق وارد آید نخواهد بود.
- ماده 274 - اگر متعهدله اهلیت قبض نداشته باشد تأدیه در وجه او معتبر نخواهد بود.
- ماده 275 - متعهدله را نمی‌توان مجبور نمود که چیز دیگری به غیر آن چه که موضوع تعهد است قبول نماید اگر چه آن شیء قیمتی معادل یا بیشتر از موضوع تعهد باشد.
- ماده 276 - مدیون نمی‌تواند مالی را که از طرف حاکم ممنوع از تصرف در آن شده است در مقام وفاء به عهد تأدیه نماید.
- ماده 277 - متعهد نمی‌تواند متعهدله را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلانه یا قرار اقساط دهد.
- ماده 278 - اگر موضوع تعهد عین معینی باشد تسلیم آن به صاحبش در وضعیتی که حین تسلیم دارد موجب براءت متعهد می‌شود اگر چه کسر و نقصان از تعدی یا تفریط متعهد ناشی نشده باشد مگر در مواردی که در این قانون تصریح شده است ولی اگر متعهد با انقضای اجل و مطالبه تأخیر در تسلیم نموده باشد مسئول هر کسر و نقصان خواهد بود اگر چه کسر و نقصان مربوط به نقصیر شخص متعهد نباشد.
- ماده 279 - اگر موضوع تعهد عین شخصی نبوده و کلی باشد متعهد مجبور نیست که از فرد اعلائی آن ایفاء کند لیکن از فردی هم که عرفاً معیوب محسوب است نمی‌تواند بدهد.
- ماده 280 - انجام تعهد باید در محلی که عقد واقع شده به عمل آید مگر این که بین متعاملین قرارداد مخصوصی باشد یا عرف و عادت ترتیب دیگری اقتضا نماید.
- ماده 281 - مخارج تأدیه به عهده مدیون است مگر این که شرط خلاف شده باشد.
- ماده 282 - اگر کسی به یک نفر دیون متعدده داشته باشد تشخیص این که تأدیه از بابت کدام دین است با مدیون می‌باشد.
- می‌بخت دوم - در اقاله
- ماده 283 - بعد از معامله طرفین می‌توانند به تراضی آن را اقاله و تفاسخ کنند.
- ماده 284 - اقاله به هر لفظ یا فعلی واقع می‌شود که دلالت بر بهم زدن معامله کند.



- ماده 285 - موضوع اقاله ممکن است تمام معامله واقع شود یا فقط مقداری از مورد آن.
- ماده 286 - تلف یکی از عوضین مانع اقاله نیست در این صورت به جای آن چیزی که تلف شده است مثل آن در صورت مثلی بودن و قیمت آن در صورت قیمتی بودن داده می‌شود.
- ماده 287 - نمآت و منافع منفصله که از زمان عقد تا زمان اقاله در مورد معامله حادث می‌شود مال کسی است که بواسطه عقد مالک شده است ولی نمآت متصله مال کسی است که در نتیجه اقاله مالک می‌شود.
- ماده 288 - اگر مالک بعد از عقد در مورد معامله تصرفاتی کند که موجب ازدیاد قیمت آن شود در حین اقاله به مقدار قیمتی که به سبب عمل او زیاد شده است مستحق خواهد بود.
- مبحث سوم - در ابراء
- ماده 289 - ابراء عبارت از این است که داین از حق خود به اختیار صرفنظر نماید.
- ماده 290 - ابراء وقتی موجب سقوط تعهد می‌شود که متعهد برای ابراء اهلیت داشته باشد.
- ماده 291 - ابراء ذمه میت از دین صحیح است.
- مبحث چهارم - در تبدیل تعهد
- ماده 292 - تبدیل تعهد در موارد ذیل حاصل می‌شود:
- 1) وقتی که متعهد و متعهدله به تبدیل تعهد اصلی به تعهد جدیدی که قائم مقام آن می‌شود به سببی از اسباب تراضی نمایند در این صورت متعهدنسبت به تعهد اصلی بری می‌شود.
 - 2) وقتی که شخص ثالث با رضایت متعهدله قبول کند که دین متعهد را ادا نماید.
 - 3) وقتی که متعهدله مافی‌الذمه متعهد را به کسی دیگر منتقل نماید.
- ماده 293 - در تبدیل تعهد تضمینات تعهد سابق به تعهد لاحق تعلق نخواهد گرفت مگر این که طرفین معامله آن را صراحتاً شرط کرده باشند.
- مبحث پنجم - در تهاتر
- ماده 294 - وقتی دو نفر در مقابل یکدیگر مدیون باشند بین دیون آنها به یکدیگر به طریقی که در مواد ذیل مقرر است تهاتر حاصل می‌شود.
- ماده 295 - تهاتر قهری است و بدون این که طرفین در این موضوع تراضی نمایند حاصل می‌گردد بنا بر این به محض این که دو نفر در مقابل یکدیگر در آن واحد مدیون شدند هر دو دین تا اندازه‌ای که با هم معادله می‌نماید به طور تهاتر بر طرف شده و طرفین به مقدار آن در مقابل یکدیگر بری می‌شوند.
- ماده 296 - تهاتر فقط در مورد دو دینی حاصل می‌شود که موضوع آنها از یک جنس باشد با اتحاد زمان و مکان تأدیه ولو به اختلاف سبب.
- ماده 297 - اگر بعد از ضمان مضمون‌له به مضمون‌عنه مدیون شود موجب فراغ ذمه ضامن نخواهد شد.
- ماده 298 - اگر فقط محل تأدیه دینین مختلف باشد تهاتر وقتی حاصل می‌شود که با تأدیه مخارج مربوطه به نقل موضوع قرض از محلی به محل دیگری یا به نحوی از انحاء طرفین حق تأدیه در محل معین را ساقط نمایند.
- ماده 299 - در مقابل حقوق ثابتة اشخاص ثالث تهاتر مؤثر نخواهد بود و بنا بر این اگر موضوع دین به نفع شخص ثالثی در نزد مدیون مطابق قانون توقیف شده باشد و مدیون بعد از این توقیف از داین خود طلبکار گردد دیگر نمی‌تواند به استناد تهاتر از تأدیه مال توقیف شده امتناع کند.
- مبحث ششم - مالکیت مافی‌الذمه
- ماده 300 - اگر مدیون مالک مافی‌الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود مثل این که اگر کسی به مورث خود مدیون باشد پس از فوت مورث دین او نسبت به سهم‌الارث ساقط می‌شود.
- باب دوم - در الزاماتی که بدون قرارداد حاصل می‌شود.
- فصل اول - در کلیات
- ماده 301 - کسی که عمداً یا اشتهاً چیزی را که مستحق نبوده است دریافت کند ملزم است آن را به مالک تسلیم کند.



- ماده 302 - اگر کسی که اشتبهاً خود را مدیون می‌دانست آن دین را تأدیه کند حق دارد از کسی که آن را بدون حق اخذ کرده است استرداد نماید.
- ماده 303 - کسی که مالی را من غیر حق دریافت کرده است ضامن عین و منافع آن است اعم از این که به عدم استحقاق خود عالم باشد یا جاهل.
- ماده 304 - اگر کسی که چیزی را بدون حق دریافت کرده است خود را محق می‌دانسته لیکن در واقع محق نبوده و آن چیز را فروخته باشد معامله فضولی و تابع احکام مربوطه به آن خواهد بود.
- ماده 305 - در مورد مواد فوق صاحب مال باید از عهده مخارج لازمه که برای نگاهداری آن شده است برآید مگر در صورت علم متصرف به عدم استحقاق خود.
- ماده 306 - اگر کسی اموال غایب یا محجور و امثال آنها را بدون اجازه مالک یا کسی که حق اجازه دارد اداره کند باید حساب زمان تصدی خود را بدهد در صورتی که تحصیل اجازه در موقع مقدور بوده یا تأخیر در دخالت موجب ضرر نبوده است حق مطالبه مخارج نخواهد داشت ولی اگر عدم دخالت یا تأخیر در دخالت موجب ضرر صاحب مال باشد دخالت‌کننده مستحق اخذ مخارجی خواهد بود که برای اداره کردن لازم بوده است.
- فصل دوم - در ضمان قهری
- ماده 307 - امور ذیل موجب ضمان قهری است:
- (1) غصب و آنچه که در حکم غصب است.
 - (2) اتلاف.
 - (3) تسبیب.
 - (4) استیفاء.
- میحث اول - در غصب
- ماده 308 - غصب استیلا بر حق غیر است به نحو عدوان اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است.
- ماده 309 - هر گاه شخصی مالک را از تصرف در مال خود مانع شود بدون آن که خود او تسلط بر آن مال پیدا کند غاصب محسوب نمی‌شود لیکن در صورت اتلاف یا تسبیب ضامن خواهد بود.
- ماده 310 - اگر کسی که مالی به عاریه یا به ودیعه و امثال آنها در دست اوست منکر گردد از تاریخ انکار در حکم غاصب است.
- ماده 311 - غاصب باید مال مغضوب را عیناً به صاحب آن رد نماید و اگر عین تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر به علت دیگری رد عین ممکن نباشد باید بدل آن را بدهد.
- ماده 312 - هر گاه مال مغضوب بوده و مثل آن پیدا نشود غاصب باید قیمت حین‌الاداء را بدهد و اگر مثل موجود بوده و از مالیت افتاده باشد باید آخرین قیمت آن را بدهد.
- ماده 313 - هر گاه کسی در زمین خود با مصالح متعلقه به دیگری بنایی سازد یا درخت غیر را بدون اذن مالک در آن زمین غرس کند صاحب مصالح یا درخت می‌تواند قلع یا نزع آن را بخواهد مگر این که به اخذ قیمت تراضی نمایند.
- ماده 314 - اگر در نتیجه عمل غاصب قیمت مال مغضوب زیاد شود غاصب حق مطالبه قیمت زیادی را نخواهد داشت مگر این که آن زیادتی عین باشد که در این صورت عین زاید متعلق به خود غاصب است.
- ماده 315 - غاصب مسئول هر نقص و عیبی است که در زمان تصرف او به مال مغضوب وارد شده باشد هر چند مستند به فعل او نباشد.
- ماده 316 - اگر کسی مال مغضوب را از غاصب غصب کند آن شخص نیز مثل غاصب سابق ضامن است اگر چه به غاصبیت غاصب اولی جاهل باشد.
- ماده 317 - مالک می‌تواند عین و در صورت تلف شدن عین مثل یا قیمت تمام یا قسمتی از مال مغضوب را از غاصب اولی یا از هر يك از غاصبین بعدی که بخواهد مطالبه کند.
- ماده 318 - هر گاه مالک رجوع کند به غاصبی که مال مغضوب در ید او تلف شده است آن شخص حق رجوع به غاصب دیگر ندارد ولی اگر به غاصب دیگری به غیر آن کسی که مال در ید او تلف شده است رجوع نماید مشارالیه نیز می‌تواند به کسی که مال در ید او تلف



- شده است رجوع کند و یابه یکی از لاحقین خود رجوع کند تا منتهی شود به کسی که مال در ید او تلف شده است و به طور لظی ضمان بر عهده کسی مستقر است که مال مغضوب در نزد او تلف شده است.
- ماده 319 - اگر مالک تمام یا قسمتی از مال مغضوب را از یکی از غاصبین بگیرد حق رجوع به قدر مأخوذ به غاصبین دیگر ندارد.
- ماده 320 - نسبت به منافع مال مغضوب هر يك از غاصبین به اندازه منافع زمان تصرف خود و مابعد خود ضامن است اگر چه استیفاء منفعت نکرده باشد لیکن غاصبی که از عهده منافع زمان تصرف غاصبین لاحق خود بر آمده است می‌تواند به هر يك نسبت به زمان تصرف او رجوع کند.
- ماده 321 - هر گاه مالک ذمه یکی از غاصبین را نسبت به مثل یا قیمت مال مغضوب ابراء کند حق رجوع به غاصبین دیگر نخواهد داشت. ولی اگر حق خود را به یکی از آنان به نحوی از انحاء انتقال دهد آن کس قائم مقام مالک می‌شود و دارای همان حقی خواهد بود که مالک دارا بوده است.
- ماده 322 - ابراء ذمه یکی از غاصبین نسبت به منافع زمان تصرف او موجب ابراء ذمه دیگران از حصه آنها نخواهد بود لیکن اگر یکی از غاصبین رانسیبت به منافع عین ابراء کند حق رجوع بلاحقین نخواهد داشت.
- ماده 323 - اگر کسی ملک مغضوب را از غاصب بخرد آن کس نیز ضامن است و مالک می‌تواند بر طبق مقررات مواد فوق به هر يك از بایع و مشتری رجوع کرده عین و در صورت تلف شدن آن مثل یا قیمت مال و همچنین منافع آن را در هر حال مطالبه نماید.
- ماده 324 - در صورتی که مشتری عالم به غصب باشد حکم رجوع هر يك از بایع و مشتری به یکدیگر در آن چه که مالک از آنها گرفته است حکم غاصب از غاصب بوده تابع مقررات فوق خواهد بود.
- ماده 325 - اگر مشتری جاهل به غصب بوده و مال به او رجوع نموده باشد او نیز می‌تواند نسبت به ثمن و خسارات به بایع رجوع کند اگر چه مبیع نزد خود مشتری تلف شده باشد و اگر مالک نسبت به مثل یا قیمت رجوع به بایع کند بایع حق رجوع به مشتری را نخواهد داشت.
- ماده 326 - اگر عوضی که مشتری عالم بر غصب در صورت تلف مبیع به مالک داده است زیاد بر مقدار ثمن باشد به مقدار زیاده نمی‌تواند رجوع به بایع کند ولی نسبت به مقدار ثمن حق رجوع دارد.
- ماده 327 - اگر ترتیب ایادی بر مال مغضوب به معامله دیگری غیر از بیع باشد احکام راجعه به بیع مال غصب که فوقاً ذکر شده مجری خواهد بود.
- مبحث دوم - در اتلاف
- ماده 328 - هر کس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد اعم از این که از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از این که عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است.
- ماده 329 - اگر کسی خانه یا بنای کسی را خراب کند باید آن را به مثل صورت اول بنا نماید و اگر ممکن نباشد باید از عهده قیمت بر آید.
- ماده 330 - اگر کسی حیوان متعلق به غیر را بدون اذن صاحب آن بکشد باید تفاوت قیمت زنده و کشته آن را بدهد ولیکن اگر برای دفاع از نفس بکشد یا ناقص کند ضامن نیست.
- مبحث سوم - در تسبیب
- ماده 331 - هر کس سبب تلف مالی شود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد باید از عهده نقص قیمت آن برآید.
- ماده 332 - هر گاه يك نفر سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف شدن آن مال بشود مباشر مسئول است نه مسبب مگر این که سبب اقوی باشد به نحوی که عرفاً اتلاف مستند به او باشد.
- ماده 333 - صاحب دیوار یا عمارت یا کارخانه مسئول خساراتی است که از خراب شدن آن وارد می‌شود مشروط بر این که خرابی در نتیجه عیبی حاصل گردد که مالک مطلع بر آن بوده و یا از عدم مواظبت او تولید شده است.
- ماده 334 - مالک یا متصرف حیوان مسئول خساراتی نیست که از ناحیه آن حیوان وارد می‌شود مگر این که در حفظ حیوان تقصیر کرده باشد لیکن در هر حال اگر حیوان به واسطه عمل کسی منشاء ضرر گردد فاعل آن عمل مسئول خسارات وارده خواهد بود.
- ماده 335 - در صورت تصادم بین دو کشتی یا دو قطار راه‌آهن یا دو اتومبیل و امثال آنها مسئولیت متوجه طرفی خواهد بود که تصادم در



نتیجه عمدیاً مسامحه او حاصل شده باشد و اگر طرفین تقصیر یا مسامحه کرده باشند هر دو مسئول خواهند بود.

مبحث چهارم - در استیفاء

ماده 336 - هر گاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص عادتاً مهیای آن عمل باشد عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود مگر اینکه معلوم شود که قصد تبرع داشته است.

تبصره : چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت‌المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید. (اصلاحی به موجب قانون الحاق یک تبصره به ماده 336 قانون مدنی مصوب 85/10/23)

ماده 337 - هر گاه کسی بر حسب اذن صریح یا ضمنی از مال غیر استیفاء منفعت کند صاحب مال مستحق اجرت‌المثل خواهد بود مگر این که معلوم شود که اذن در انتفاع مجانی بوده است.

باب سوم - در عقود معینه مختلفه

فصل اول - در بیع

مبحث اول - در احکام بیع

ماده 338 - بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم.

ماده 339 - پس از توافق بائع و مشتری در مبیع و قیمت آن عقد بیع به ایجاب و قبول واقع می‌شود.

ممکن است بیع به دادوستد نیز واقع گردد.

ماده 340 - در ایجاب و قبول الفاظ و عبارات باید صریح در معنی بیع باشد.

ماده 341 - بیع ممکن است مطلق باشد یا مشروط و نیز ممکن است که برای تسلیم تمام یا قسمتی از مبیع یا برای تأدیه تمام یا قسمتی از ثمن اجلی قرار داده شود.

ماده 342 - مقدار و جنس و وصف و مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است.

ماده 343 - اگر مبیع به شرط مقدار معین فروخته شود بیع واقع می‌شود اگر چه هنوز مبیع شمرده نشده یا کیل یا ذرع نشده باشد.

ماده 344 - اگر در عقد بیع شرطی ذکر نشده یا برای تسلیم مبیع با تأدیه قیمت موعودی معین نگشته باشد بیع قطعی و ثمن حال محسوب است مگر این که بر حسب عرف و عادت محل یا عرف و عادت تجارت در معاملات تجارتي وجود شرطی یا موعودی معهود باشد اگر چه در قرارداد بیع ذکر نشده باشد.

مبحث دوم - در طرفین معامله

ماده 345 - هر يك از بائع و مشتری بای علاوه بر اهلیت قانونی برای معامله اهلیت برای تصرف در مبیع یا ثمن را نیز داشته باشد.

ماده 346 - عقد بیع باید مقرون به رضای طرفین باشد و عقد مکره نافذ نیست.

ماده 347 - شخص کور می‌تواند خرید و فروش نماید مشروط بر این که بطریقی غیر از معامله یا به وسیله کس دیگر ولو طرف معامله جهل خود را مرتفع نماید. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

شخص کور می‌تواند خرید و فروش نماید مشروط بر این که شخصاً به طریقی غیر از معاينه یا به وسیله کس دیگر ولو طرف معامله جهل خود را مرتفع نماید. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 347 سابق : شخص کور می‌تواند خرید و فروش نماید مشروط بر این که شخصاً به طریقی غیر از معاينه یا به وسیله کس دیگر ولو خود بائع جهل او مرتفع شود.

مبحث سوم - در مبیع

ماده 348 - بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالیت و یا منفعت عقلایی ندارد یا چیزی که بائع قدرت بر



تسلیم آن‌ندارد باطل است مگر این که مشتری خود قادر بر تسلیم باشد.

ماده 349 - بیع مال وقف صحیح نیست مگر در موردی که بین موقوف‌علیهم تولید اختلاف شود به نحوی که بیم سفک دماء رود یا منجر به خرابی مال موقوفه گردد و همچنین در مواردی که در مبحث راجع به وقف مقرر است.

ماده 350 - مبیع ممکن است مفروز باشد یا مشاع یا مقدار معین به طور کلی از شیء متساوی‌الاجزاء و همچنین ممکن است کلی فی‌الذمه باشد.

ماده 351 - در صورتی که مبیع کلی یعنی صادق بر افراد عدیده باشد بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر بشود.

ماده 352 - بیع فضولی نافذ نیست مگر بعد از اجازه مالک به طوری که در معاملات فضولی مذکور است.

ماده 353 - هر گاه چیز معین به عنوان جنس خاصی فروخته شود و در واقع از آن جنس نباشد بیع باطل است و اگر بعضی از آن از غیر جنس باشد نسبت به آن بعض باطل است و نسبت به مابقی مشتری حق فسخ دارد.

ماده 354 - ممکن است بیع از روی نمونه به عمل آید در این صورت باید تمام مبیع مطابق نمونه تسلیم شود و الا مشتری خیار فسخ خواهد داشت.

ماده 355 - اگر ملکی به شرط داشتن مساحت معین فروخته شده باشد و بعد معلوم شود که کمتر از آن مقدار است و مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت و اگر معلوم شود که بیشتر است بایع می‌تواند آن را فسخ کند مگر این که در هر دو صورت طرفین به محاسبه زیاده یا نقیصه تراضی‌نمایند.

ماده 356 - هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است اگر چه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگر چه متعاملین جاهل بر عرف باشند.

ماده 357 - هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا از تابع مبیع شمرده نشود داخل در بیع نمی‌شود مگر این که صریحاً در عقد ذکر شده باشد.

ماده 358 - نظر به دو ماده فوق در بیع باغ اشجار و در بیع خانه ممر و مجری و هر چه ملصق به بنا باشد به طوری که نتوان آن را بدون خرابی نقل نمود متعلق به مشتری می‌شود و بر عکس زراعت در بیع زمین و میوه در بیع درخت و حمل در بیع حیوان متعلق به مشتری نمی‌شود مگر این که تصریح شده باشد یا بر حسب عرف از توابع شمرده شود.

در هر حال طرفین عقد می‌توانند به عکس ترتیب فوق تراضی کنند.

ماده 359 - هر گاه دخول شیء در مبیع عرفاً مشکوک باشد آن شیء داخل در بیع نخواهد بود مگر آن که تصریح شده باشد.

ماده 360 - هر چیزی که فروش آن مستقلاً جایز است استثناء آن از مبیع نیز جائز است.

ماده 361 - اگر در بیع عین معین معلوم شود که مبیع وجود نداشته بیع باطل است.

مبحث چهارم - در آثار بیع

ماده 362 - آثار بیعی که صحیحاً واقع شده باشد از قرار ذیل است:

(1) به مجرد وقوع بیع مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می‌شود.

(2) عقد بیع بایع را ضامن درک مبیع و مشتری را ضامن درک ثمن قرار می‌دهد.

(3) عقد بیع بایع را به تسلیم مبیع ملزم می‌نماید.

(4) عقد بیع مشتری را به تأدیه ثمن ملزم می‌کند.

فقره اول - در ملکیت مبیع و ثمن

ماده 363 - در عقد بیع وجود خیار فسخ برای متبایعین با وجود اجلی برای تسلیم مبیع با تأدیه ثمن مانع انتقال نمی‌شود بنا بر این اگر ثمن یا مبیع عین معین بوده و قبل از تسلیم آن احد متعاملین مفلس شود طرف دیگر حق مطالبه آن عین را خواهد داشت.

ماده 364 - در بیع خیاری مالکیت از حین عقد بیع است نه از تاریخ انقضاء خیار و در بیعی که قبض شرط است مثل بیع صرف انتقال از حین حصول شرط است نه از حین وقوع بیع.

ماده 365 - بیع فاسد اثری در تملک ندارد.

ماده 366 - هر گاه کسی به بیع فاسد مالی را قبض کند باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود ضامن عین و منافع آن



خواهد بود.

فقره دوم - در تسلیم

ماده 367 - تسلیم عبارت است از دادن مبیع به تصرف مشتری به نحوی که متمکن از انحاء تصرفات و انتفاعات باشد و قبض عبارت است از استیلاء مشتری بر مبیع.

ماده 368 - تسلیم وقتی حاصل می‌شود که مبیع تحت اختیار مشتری گذاشته شده باشد اگر چه مشتری آن را هنوز عملاً تصرف نکرده باشد.

ماده 369 - تسلیم به اختلاف مبیع به کیفیات مختلفه است و باید به نحوی باشد که عرفاً آن را تسلیم گویند.

ماده 370 - اگر طرفین معامله برای تسلیم مبیع موعدی قرار داده باشند قدرت بر تسلیم در آن موعده شرط است نه در زمان عقد.

ماده 371 - در بیعی که موقوف به اجازه مالک است قدرت بر تسلیم در زمان اجازه معتبر است.

ماده 372 - اگر نسبت به بعض مبیع بایع قدرت بر تسلیم داشته و نسبت به بعض دیگر نداشته باشد بیع نسبت به بعض که قدرت بر تسلیم داشته صحیح است و نسبت به بعض دیگر باطل است.

ماده 373 - اگر مبیع قبلاً در تصرف مشتری بوده باشد محتاج به قبض جدید نیست و همچنین است در ثمن.

ماده 374 - در حصول قبض اذن بایع شرط نیست و مشتری می‌تواند مبیع را بدون اذن قبض کند.

ماده 375 - مبیع باید در محلی تسلیم شود که عقد بیع در آنجا واقع شده است مگر این که عرف و عادت مقتضی تسلیم در محل دیگر باشد و یا در ضمن بیع محل مخصوصی برای تسلیم معین شده باشد.

ماده 376 - در صورت تأخیر در تسلیم مبیع یا ثمن ممتنع اجبار به تسلیم می‌شود.

ماده 377 - هر یک از بایع و مشتری حق دارد از تسلیم مبیع یا ثمن خودداری کند تا طرف دیگر حاضر به تسلیم شود مگر این که مبیع یا ثمن مؤجل باشد در این صورت هر کدام از مبیع یا ثمن که حال باشد باید تسلیم شود.

ماده 378 - اگر بایع قبل از اخذ ثمن مبیع را به میل خود تسلیم مشتری نماید حق استرداد آن را نخواهد داشت مگر به موجب فسخ در مورد خیار.

ماده 379 - اگر مشتری ملتزم شده باشد که برای ثمن ضامن یا رهن بدهد و عمل به شرط نکند بایع حق فسخ خواهد داشت. و اگر بایع ملتزم شده باشد که برای درک مبیع ضامن بدهد و عمل به شرط نکند مشتری حق فسخ دارد.

ماده 380 - در صورتی که مشتری مفلس شود و عین مبیع نزد او موجود باشد بایع حق استرداد آن را دارد و اگر مبیع هنوز تسلیم نشده باشد می‌تواند از تسلیم آن امتناع کند.

ماده 381 - مخارج تسلیم مبیع از قبیل اجرت نقل آن به محل تسلیم، اجرت شمردن و وزن کردن و غیره به عهده بایع است مخارج تسلیم ثمن بر عهده مشتری است.

ماده 382 - هر گاه عرف عادت از بابت مخارج معامله یا محل تسلیم بر خلاف ترتیبی باشد که ذکر شده و یا در عقد بر خلاف آن شرط شده باشد باید بر طبق متعارف یا مشروط در عقد رفتار شود و همچنین متبایعین می‌توانند آن را به تراضی تغییر دهند.

ماده 383 - تسلیم باید شامل آن چیزی هم باشد که اجزاء و توابع مبیع شمرده می‌شود.

ماده 384 - هر گاه در حال معامله مبیع از حیث مقدار معین بوده و در وقت تسلیم کمتر از آن مقدار درآید مشتری حق دارد که بیع را فسخ کند یا قیمت موجود را با تأدیه حصه‌ای از ثمن به نسبت موجود قبول نماید و اگر مبیع زیاده از مقدار معین باشد زیاده مال بایع است.

ماده 385 - اگر مبیع از قبیل خانه یا فرش باشد که تجزیه آن بدون ضرر ممکن نمی‌شود و به شرط بودن مقدار معین فروخته شده ولی در حین تسلیم کمتر یا بیشتر در آید در صورت اولی مشتری و در صورت دوم بایع حق فسخ خواهد داشت.

ماده 386 - اگر در مورد دو ماده قبل معامله فسخ شود بایع باید علاوه بر ثمن مخارج معامله و مصارف متعارف را که مشتری نموده است بدهد.

ماده 387 - اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر این که بایع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت تلف از مال مشتری خواهد بود.

ماده 388 - اگر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید.



ماده 389 - اگر در مورد دو ماده فوق تلف شدن مبیع یا نقص آن ناشی از عمل مشتری باشد مشتری حقی بر بایع ندارد و باید ثمن را تأدیه کند.

فقره سوم - در ضمان درك

ماده 390 - اگر بعد از قبض ثمن مبیع کلاً یا جزائماً مستحق للغير درآید بایع ضامن است اگر چه تصریح به ضمان نشده باشد.

ماده 391 - در صورت مستحق للغير بر آمدن کل یا بعض از مبیع بایع باید ثمن مبیع را مسترد دارد و در صورت جهل مشتری بوجود فساد بایع باید از عهده غرامات وارده بر مشتری نیز برآید.

ماده 392 - در مورد ماده قبل بایع باید از عهده تمام ثمنی که اخذ نموده است نسبت به کل یا بعض بر آید اگرچه بعد از عقد بیع به علتی از علل در مبیع کسر قیمتی حاصل شده باشد.

ماده 393 - راجع به زیادتی که از عمل مشتری در مبیع حاصل شده باشد مقررات ماده 314 مجری خواهد بود.

فقره چهارم - در تأدیه ثمن

ماده 394 - مشتری باید ثمن را در موعد و در محل و بر طبق شرائطی که در عقد بیع مقرر شده است تأدیه نماید.

ماده 395 - اگر مشتری ثمن را در موعد مقرر تأدیه نکند بایع حق خواهد داشت که بر طبق مقررات راجعه به خیار تأخیر ثمن معامله را فسخ یا از حاکم اجبار مشتری را به تأدیه ثمن بخواهد.

مبحث پنجم

در خیارات و احکام راجعه به آن

فقره اول - در خیارات

ماده 396 - خیارات از قرار ذیلند:

1 - خیار مجلس. 2 - خیار حیوان.

3 - خیار شرط. 4 - خیار تأخیر ثمن.

5 - خیار رؤیت و تخلف وصف. 6 - خیار عین.

7 - خیار عیب. 8 - خیار تدلیس.

9 - خیار تبعض صفة. 10 - خیار تخلف شرط.

اول - در خیار مجلس

ماده 397 - هر يك از متبایعین بعد از عقد فی المجلس و مادام که متفرق نشده اند اختیار فسخ معامله را دارند.

دوم - در خیار حیوان

ماده 398 - اگر مبیع حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد اختیار فسخ معامله را دارد

سوم - در خیار شرط

ماده 399 - در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد.

ماده 400 - اگر ابتدا مدت خیار ذکر نشده باشد ابتداء آن از تاریخ عقد محسوب است و الا تابع قرارداد متعاملین است.

ماده 401 - اگر برای خیار شرط مدت نشده باشد هم شرط خیار و هم بیع باطل است.

چهارم - در خیار تأخیر ثمن

ماده 402 - هر گاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن بوده و برای تأدیه ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین اجلی معین نشده باشد اگر سه روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله می شود.

ماده 403 - اگر بایع به نحوی از انحاء مطالبه ثمن نماید و به قرائن معلوم گردد که مقصود التزام به بیع بوده است خیار او ساقط خواهد شد.

ماده 404 - هر گاه بایع در ظرف سه روز از تاریخ بیع تمام مبیع را تسلیم مشتری کند یا مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد دیگر برای بایع اختیار فسخ نخواهد بود اگر چه ثانیاً به نحوی از انحاء مبیع به بایع و ثمن به مشتری برگشته باشد.



- ماده 405 - اگر مشتری ثمن را حاضر کرد که بدهد و بایع از اخذ آن امتناع نمود خیار فسخ نخواهد داشت.
- ماده 406 - خیار تأخیر مخصوص بایع است و برای مشتری از جهت تأخیر در تسلیم مبیع این اختیار نمی‌باشد.
- ماده 407 - تسلیم بعض ثمن یا دادن آن به کسی که حق قبض ندارد خیار بایع را ساقط نمی‌کند.
- ماده 408 - اگر مشتری برای ثمن ضامن بدهد یا بایع ثمن را حواله دهد بعد از تحقیق حواله خیار تأخیر ساقط می‌شود.
- ماده 409 - هر گاه مبیع از چیزهایی باشد که در کمتر از سه روز فاسد و یا کم قیمت می‌شود ابتداء خیار از زمانی است که مبیع مشرف به فساد یا کسر قیمت می‌گردد.
- پنجم - در خیار رؤیت و تخلف وصف
- ماده 410 - هر گاه کسی مالی را ندیده و آن را فقط به وصف بگرد بعد از دیدن اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو که هست قبول نماید.
- ماده 411 - اگر بایع مبیع را ندیده ولی مشتری آن را دیده باشد و مبیع غیر اوصافی که ذکر شده است دارا باشد فقط بایع خیار فسخ خواهد داشت.
- ماده 412 - هر گاه مشتری بعضی از مبیع را دیده و بعض دیگر را به وصف یا از روی نمونه خریده باشد و آن بعض مطابق وصف یا نمونه نباشد می‌تواند تمام مبیع را رد کند یا تمام آن را قبول نماید.
- ماده 413 - هر گاه یکی از متبایعین مالی را سابقاً دیده و به اعتماد رویت سابق معامله کند و بعد از رؤیت معلوم شود که مال مزبور اوصاف سابقه را ندارد اختیار فسخ خواهد داشت.
- ماده 414 - در بیع کلی خیار رؤیت نیست و بایع باید جنسی بدهد که مطابق با اوصاف مقرر بین طرفین باشد.
- ماده 415 - خیار رؤیت و تخلف وصف بعد از رؤیت فوری است.
- ششم - در خیار غبن
- ماده 416 - هر یک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند.
- ماده 417 - **غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد.** (اصلاحی مورخ 1370/8/14)
- غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد.** (اصلاحی مورخ 1381/10/8)
- متن ماده 417 سابق : اگر غبن به مقدار خمس قیمت یا بیشتر باشد فاحش است و در کمتر از مقدار مزبور در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد.
- ماده 418 - اگر مغبون در حین معامله عالم به قیمت عادلانه بوده است خیار فسخ نخواهد داشت.
- ماده 419 - در تعیین مقدار غبن شرایط معامله نیز باید منظور گردد.
- ماده 420 - خیار غبن بعد از علم به غبن فوری است.
- ماده 421 - اگر کسی که طرف خود را مغبون کرده است تفاوت قیمت را بدهد خیار غبن ساقط نمی‌شود مگر این که مغبون به اخذ تفاوت قیمت راضی گردد.
- هفتم - در خیار عیب
- ماده 422 - اگر بعد از معامله ظاهر شود که مبیع معیوب بوده مشتری مختار است در قبول مبیع معیوب یا اخذ ارش یا فسخ معامله.
- ماده 423 - خیار عیب وقتی برای مشتری ثابت می‌شود که عیب مخفی و موجود در حین عقد باشد.
- ماده 424 - عیب وقتی مخفی محسوب است که مشتری در زمان بیع عالم به آن نبوده است اعم از این که این عدم علم ناشی از آن باشد که عیب واقعاً مستور بوده است یا این که ظاهر بوده ولی مشتری ملتفت آن نشده است.
- ماده 425 - عیبی که بعد از بیع و قبل از قبض در مبیع حادث شود در حکم عیب سابق است.
- ماده 426 - تشخیص عیب بر حسب عرف و عادت می‌شود و بنابر این ممکن است بر حسب ازمنه و امکانه مختلف شود.
- ماده 427 - اگر در مورد ظهور عیب مشتری اختیار ارش کند تفاوتی که باید به او داده شود به طریق ذیل معین می‌گردد:
- قیمت حقیقی مبیع در حال بی‌عیبی و قیمت حقیقی آن در حال معیوبی به توسط اهل خبره معین شود



- اگر قیمت آن در حال بی‌عیبی مساوی با قیمتی باشد که در زمان بیع بین طرفین مقرر شده است تفاوت بین این قیمت و قیمت مبیع در حال معیوبی مقدار ارزش خواهد بود.
- و اگر قیمت مبیع در حال بی‌عیبی کمتر یا زیادتر از ثمن معامله باشد نسبت بین قیمت مبیع در حال معیوبی و قیمت آن در حال بی‌عیبی معین شده و باید از ثمن مقرر به همان نسبت نگاهداشته و بقیه را به عنوان ارزش به مشتری رد کند.
- ماده 428 - در صورت اختلاف بین اهل خبره حد وسط قیمتها معتبر است.
- ماده 429 - در موارد ذیل مشتری نمی‌تواند بیع را فسخ کند و فقط می‌تواند ارزش بگیرد:
- 1) در صورت تلف شدن مبیع نزد مشتری یا منتقل کردن آن به غیر.
 - 2) در صورتی که تغییری در مبیع پیدا شود اعم از این که تغییر به فعل مشتری باشد یا نه.
 - 3) در صورتی که بعد از قبض مبیع عیب دیگری در آن حادث شود مگر این که در زمان خیار مختص به مشتری حادث شده باشد که در این صورت مانع از فسخ و رد نیست.
- ماده 430 - اگر عیب حادث بعد از قبض در نتیجه عیب قدیم باشد مشتری حق رد را نیز خواهد داشت.
- ماده 431 - در صورتی که در یک عقد چند چیز فروخته شود بدون این که قیمت هر یک علیحده معین شده باشد و بعضی از آنها معیوب درآید مشتری باید تمام آن را رد کند و ثمن را مسترد دارد یا تمام را نگاهدارد و ارزش بگیرد و تبعیض نمی‌تواند بکند مگر به رضای بایع.
- ماده 432 - در صورتی که در یک عقد بایع یک نفر و مشتری متعدد باشد و در مبیع عیبی ظاهر شود یکی از مشتریها نمی‌تواند سهم خود را به تنهایی رد کند و دیگری سهم خود را نگاه دارد مگر با رضای بایع و بنا بر این اگر در رد مبیع اتفاق نکردند فقط هر یک از آنها حق ارزش خواهد داشت.
- ماده 433 - اگر در یک عقد بایع متعدد باشد مشتری می‌تواند سهم یکی را رد و دیگری را با اخذ ارزش قبول کند.
- ماده 434 - اگر ظاهر شود که مبیع معیوب اصلاً مالیت و قیمت نداشته بیع باطل است و اگر بعض مبیع قیمت نداشته باشد بیع نسبت به آن بعض باطل است و مشتری نسبت به باقی از جهت تبعض صفقه اختیار فسخ دارد.
- ماده 435 - خیار عیب بعد از علم به آن فوری است.
- ماده 436 - اگر بایع از عیوب مبیع تبری کرده باشد به این که عهده عیوب را از خود سلب کرده یا با تمام عیوب بفروشد مشتری در صورت ظهور عیب حق رجوع به بایع نخواهد داشت و اگر بایع از عیب خاصی تبری کرده باشد فقط نسبت به همان عیب حق مراجعه ندارد.
- ماده 437 - از حیث احکام عیب ثمن شخصی مثل مبیع شخصی است.
- هشتم - در خیار تدلیس
- ماده 438 - تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود.
- ماده 439 - اگر بایع تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری.
- ماده 440 - خیار تدلیس بعد از علم به آن فوری است.
- نهم - در خیار تبعض صفقه
- ماده 441 - خیار تبعض صفقه وقتی حاصل می‌شود که عقد بیع نسبت به بعض مبیع به جهتی از جهات باطل باشد در این صورت مشتری حق خواهد داشت بیع را فسخ نماید یا به نسبت قسمتی که بیع واقع شده است قبول کند و نسبت به قسمتی که بیع باطل بوده است ثمن را استرداد کند.
- ماده 442 - در مورد تبعض صفقه قسمتی از ثمن که باید به مشتری بر گردد به طریق ذیل حساب می‌شود:
- آن قسمت از مبیع که به ملکیت مشتری قرار گرفته منفرداً قیمت می‌شود و هر نسبتی که بین قیمت مزبور و قیمتی که مجموع مبیع در حال اجتماع دارد پیدا شود به همان نسبت از ثمن را بایع نگاهداشته و بقیه را باید به مشتری رد نماید.
- ماده 443 - تبعض صفقه وقتی موجب خیار است که مشتری در حین معامله عالم به آن نباشد ولی در هر حال ثمن تقسیت می‌شود.
- دهم - در خیار تخلف شرط
- ماده 444 - احکام خیار تخلف شرطی به طوری است که در مواد 234 الی 245 ذکر شده است.



فقره دوم - در احکام خيارات به طور كلي

ماده 445 - هر يك از خيارات بعد از فوت منتقل به وراث مي‌شود.

ماده 446 - خيار شرط ممكن است به قيد مباشرت و اختصاص به شخص مشروطه قرار داده شود در اين صورت منتقل به وراث نخواهد شد.

ماده 447 - هر گاه شرط خيار براي شخصي غير از متعاملين شده باشد منتقل به ورثه نخواهد شد.

ماده 448 - سقوط تمام يا بعضي از خيارات را مي‌توان در ضمن عقد شرط نمود.

ماده 449 - فسخ به هر لفظ يا فعلي كه دلالت بر آن نمايد حاصل مي‌شود.

ماده 450 - تصرفاتي كه نوعاً كاشف از رضاي معامله باشد امضاي فعلي است مثل آن كه مشتري كه خيار دارد با علم به خيار مبيع را بفروشد يا رهن بگذارد.

ماده 451 - تصرفاتي كه نوعاً كاشف از به هم زدن معامله باشد فسخ فعلي است.

ماده 452 - اگر متعاملين هر دو خيار داشته باشند و يكي از آنها امضاء كند و ديگري فسخ نمايد معامله منفسخ مي‌شود.

ماده 453 - در خيار مجلس و حيوان و شرط اگر مبيع بعد از تسليم و در زمان خيار بايع يا متعاملين تلف يا ناقص شود بر عهده مشتري است و اگر خيار مختص مشتري باشد تلف يا نقص به عهده بايع است.

ماده 454 - هر گاه مشتري مبيع را اجاره داده باشد و بيع فسخ شود اجاره باطل نمي‌شود مگر اين كه عدم تصرفات ناقله در عين و منفعت بر مشتري صريحاً يا ضمناً شرط شده كه در اين صورت اجاره باطل است.

ماده 455 - اگر پس از عقد بيع مشتري تمام يا قسمتي از مبيع را متعلق حق غير قرار دهد مثل اين كه نزد كسي رهن گذارد فسخ معامله موجب زوال حق شخص مزبور نخواهد شد مگر اين كه شرط خلاف شده باشد.

ماده 456 - تمام انواع خيار در جميع معاملات لازمه ممكن است موجود باشد مگر خيار مجلس و حيوان و تأخير ثمن كه مخصوص بيع است.

ماده 457 - هر بيع لازم است مگر اين كه يكي از خيارات در آن ثابت شود.

فصل دوم - در بيع و شرط

ماده 458 - در عقد بيع متعاملين مي‌توانند شرط نمايند كه هر گاه بايع در مدت معينه تمام مثل ثمن را به مشتري رد كند خيار فسخ معامله را نسبت به تمام مبيع داشته باشد و همچنين مي‌توانند شرط كنند كه هر گاه بعض مثل ثمن را رد كرد خيار فسخ معامله را نسبت به تمام يا بعض مبيع داشته باشد در هر حال حق خيار تابع قرار داد متعاملين خواهد بود و هر گاه نسبت به ثمن قيد تمام يا بعض نشده باشد خيار ثابت نخواهد بود مگر با رد تمام ثمن.

ماده 459 - در بيع شرط به مجرد عقد مبيع ملك مشتري مي‌شود با قيد خيار براي بايع بنابر اين اگر بايع به شرايطي كه بين او و مشتري براي استرداد مبيع مقرر شده است عمل ننمايد بيع قطعي شده و مشتري مالك قطعي مبيع مي‌گردد و اگر بالعكس بايع به شرايط مزبوره عمل ننمايد و مبيع را استرداد كند از حين فسخ مبيع مال بايع خواهد شد ولي نمآت و منافع حاصله از حين عقد تا حين فسخ مال مشتري است.

ماده 460 - در بيع شرط مشتري نمي‌تواند در مبيع تصرفي كه منافي خيار باشد از قبيل نقل و انتقال و غيره بنمايد.

ماده 461 - اگر مشتري در زمان خيار از اخذ ثمن امتناع كند بايع مي‌تواند با تسليم ثمن به حاكم قائم مقام او معامله را فسخ كند.

ماده 462 - اگر مبيع به شرط به واسطه فوت مشتري به ورثه او منتقل شود حق فسخ بيع در مقابل ورثه به همان ترتيب كه بوده است باقي خواهد بود.

ماده 463 - اگر در بيع شرط معلوم شود كه قصد بايع حقيقت بيع نبوده است احكام بيع در آن مجري نخواهد بود.

فصل سوم - در معاوضه

ماده 464 - معاوضه عقدي است كه به موجب آن يكي از طرفين مالي مي‌دهد به عوض مال ديگر كه از طرف ديگر اخذ مي‌كند بدون ملاحظه اين كه يكي از عوضين مبيع و ديگري ثمن باشد.

ماده 465 - در معاوضه احكام خاصه بيع جاري نيست.

فصل چهارم - در اجاره



- ماده 466 - اجاره عقدي است که به موجب آن مستأجر مالک منافع عين مستأجره مي‌شود. اجاره دهنده را موجر و اجاره کننده را مستأجر و مورد اجاره را عين مستأجره گویند.
- ماده 467 - مورد اجاره ممکن است اشیاء یا حیوان یا انسان باشد.
- مبحث اول - در اجاره اشیاء
- ماده 468 - در اجاره اشیاء مدت اجاره باید معین شود و الا اجاره باطل است.
- ماده 469 - مدت اجاره از روزي شروع مي‌شود که بین طرفین مقرر شده است و اگر در عقد اجاره ابتدای مدت ذکر نشده باشد از وقت عقد محسوب است.
- ماده 470 - در صحت اجاره قدرت بر تسلیم عين مستأجره شرط است.
- ماده 471 - برای صحت اجاره باید انتفاع از عين مستأجره به ابقاء اصل آن ممکن باشد.
- ماده 472 - عين مستأجره باید معین باشد و اجاره عين مجهول یا مردد باطل است.
- ماده 473 - لازم نیست که مؤجر مالک عين مستأجره باشد ولی باید مالک منافع آن باشد.
- ماده 474 - مستأجر مي‌تواند عين مستأجره را به دیگری اجاره بدهد مگر این که در عقد اجاره خلاف آن شرط شده باشد.
- ماده 475 - اجاره مال مشاع جائز است لیکن تسلیم عين مستأجره موقوف است به اذن شريك.
- ماده 476 - موجر باید عين مستأجره را تسلیم مستأجر کند و در صورت امتناع موجر اجبار مي‌شود و در صورت تعذر اجبار مستأجر خيار فسخ دارد.
- ماده 477 - موجر باید عين مستأجره را در حالي تسليم نماید که مستأجر بتواند استفاده مطلوبه از آن را بکند.
- ماده 478 - هر گاه معلوم شود عين مستأجره در حال اجاره معیوب بوده مستأجر مي‌تواند اجاره را فسخ کند یا به همان نحوي که بوده است اجاره را با تمام اجرت قبول کند ولی اگر موجر رفع عیب کند به نحوي که به مستأجر ضرري نرسد مستأجر حق فسخ ندارد.
- ماده 479 - عیبي که موجب فسخ اجاره مي‌شود عیبي است که موجب نقصان منفعت یا صعوبت در انتفاع باشد.
- ماده 480 - عیبي که بعد از عقد و قبل از قبض منفعت در عين مستأجره حادث شود موجب خيار است و اگر عیب در اثناء مدت اجاره حادث شود نسبت به بقیه مدت خيار ثابت است.
- ماده 481 - هر گاه عين مستأجره به واسطه عیب از قابلیت انتفاع خارج شده و نتوان رفع عیب نمود اجاره باطل مي‌شود.
- ماده 482 - اگر مورد اجاره عين كلي باشد و فردي که موجر داده معیوب در آید مستأجر حق فسخ ندارد و مي‌تواند موجر را مجبور به تبدیل آن نماید و اگر تبدیل آن ممکن نباشد حق فسخ خواهد داشت.
- ماده 483 - اگر در مدت اجاره عين مستأجره به واسطه حادثه کلاً یا بعضاً تلف شود از زمان تلف نسبت به مقدار تلف شده منفسخ مي‌شود و در صورت تلف بعضی آن مستأجر حق دارد اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا فقط مطالبه تقلیل نسبتی مال الاجاره نماید.
- ماده 484 - موجر نمی‌تواند در مدت اجاره در عين مستأجره تغییری بدهد که منافی مقصود مستأجر از استیجار باشد.
- ماده 485 - اگر در مدت اجاره در عين مستأجره تعمیراتی لازم آید که تأخیر در آن موجب ضرر موجر باشد مستأجر نمی‌تواند مانع تعمیرات مزبور گردد اگر چه در مدت تمام یا قسمتی از زمان تعمیر نتواند از عين مستأجره کلاً یا بعضاً استفاده نماید در این صورت حق فسخ اجاره را خواهد داشت.
- ماده 486 - تعمیرات و کلیه مخارجي که در عين مستأجره برای امکان انتفاع از آن لازم است به عهده مالک است مگر آن که شرط خلاف شده یا عرف بلد بر خلاف آن جاری باشد و همچنین است آلات و ادواتي که برای امکان انتفاع از عين مستأجره لازم مي‌باشد.
- ماده 487 - هر گاه مستأجر نسبت به عين مستأجره تعدي یا تفریط نماید و مؤجر قادر بر منع آن نباشد موجر حق فسخ دارد.
- ماده 488 - اگر شخص ثالثی بدون ادعای حقي در عين مستأجره یا منافع آن مزاحم مستأجر گردد در صورتی که قبل از قبض باشد مستأجر حق فسخ دارد و اگر فسخ ننمود مي‌تواند برای رفع مزاحمت و مطالبه اجرت‌المثل به خود مزاحم رجوع کند و اگر مزاحمت بعد از قبض واقع شود حق فسخ ندارد و فقط مي‌تواند به مزاحم رجوع کند.
- ماده 489 - اگر شخصی که مزاحمت مي‌نماید مدعي حق نسبت به عين مستأجره یا منافع آن باشد مزاحم نمی‌تواند عين مزبور را از يد مستأجر انتزاع نماید مگر بعد از اثبات حق با طرفیت مالک و مستأجر هر دو.
- ماده 490 - مستأجر باید: اولاً - در استعمال عين مستأجره به نحو متعارف رفتار کرده و تعدي یا تفریط نکند.



ثانیاً - عین مستأجره برای همان مصرفی که در اجاره مقرر شده و در صورت عدم تعیین در منافع مقصوده که از اوضاع و احوال استنباط می‌شود استعمال نماید.

ثالثاً - مال الاجاره را در مواعیدی که بین طرفین مقرر است تأدیه کند و در صورت عدم تعیین موعد نقداً باید بپردازد.
ماده 491 - اگر منفعتی که در اجاره تعیین شده است به خصوصیت آن منظور نبوده مستأجر می‌تواند استفاده منفعتی کند که از حیث ضرر مساوی یا کمتر از منفعت معینه باشد.

ماده 492 - اگر مستأجر عین مستأجره را در غیر موردی که در اجاره ذکر شده باشد یا از اوضاع و احوال استنباط می‌شود استعمال کند و منع آن ممکن نباشد موجر حق فسخ اجاره را خواهد داشت.

ماده 493 - مستأجر نسبت به عین مستأجره ضامن نیست به این معنی که اگر عین مستأجره بدون تفریط یا تعدی او کلاً یا بعضاً تلف شود مسئول نخواهد بود ولی اگر مستأجر تفریط یا تعدی نماید ضامن است اگر چه نقص در نتیجه تفریط یا تعدی حاصل نشده باشد.
ماده 494 - عقد اجاره به محض انقضاء مدت بر طرف می‌شود و اگر پس از انقضاء آن مستأجر عین مستأجره را بدون اذن مالک مدتی در تصرف خود نگاه دارد موجر برای مدت مزبور مستحق اجرت‌المثل خواهد بود اگر چه مستأجر استیفاء منفعت نکرده باشد و اگر با اجازه مالک در تصرف نگاه دارد وقتی باید اجرت‌المثل بدهد که استیفاء منفعت کرده باشد مگر این که مالک اجازه داده باشد که مجاناً استفاده نماید.

ماده 495 - اگر برای تأدیه مال الاجاره ضامنی داده شده باشد ضامن مسئول اجرت‌المثل مذکور در ماده فوق نخواهد بود.

ماده 496 - عقد اجاره بواسطه تلف شدن عین مستأجره از تاریخ تلف باطل می‌شود و نسبت به تخلف از شرایطی که بین مؤجر و مستأجر مقرر است خیار فسخ از تاریخ تخلف ثابت می‌گردد.

ماده 497 - عقد اجاره به واسطه فوت موجر یا مستأجر باطل نمی‌شود ولیکن اگر موجر فقط برای مدت عمر خود مالک منافع عین مستأجره بوده است اجاره به فوت موجر باطل می‌شود اگر شرط مباشرت مستأجر شده باشد به فوت مستأجر باطل می‌گردد.

ماده 498 - اگر عین مستأجره به دیگری منتقل شود اجاره به حال خود باقی است مگر این که موجر حق فسخ در صورت نقل را برای خود شرط کرده باشد.

ماده 499 - هر گاه متولی با ملاحظه صرفه وقف مال موقوفه را اجاره دهد اجاره به فوت او باطل نمی‌گردد.

ماده 500 - در بیع شرط مشتری می‌تواند مبیع را برای مدتی که بیع حق خیار ندارد اجاره دهد و اگر اجاره منافی با خیار بیع باشد به وسیله جعل خیار یا نحو آن حق بیع را محفوظ دارد و الا اجاره تا حدی که منافی با حق بیع باشد باطل خواهد بود.

ماده 501 - اگر در عقد اجاره مدت به طور صریح ذکر نشده و مال الاجاره هم از قرار روز یا ماه یا سالی فلان مبلغ معین شده باشد اجاره برای یک‌روز یا یک‌ماه یا یک‌سال صحیح خواهد بود و اگر مستأجر عین مستأجره را بیش از مدتهای مزبوره در تصرف خود نگاه دارد و موجر هم تخلیه ید او را نخواهد موجر به موجب مواضع حاصله برای بقیه مدت و به نسبت زمان تصرف مستحق اجرت مقرر بین طرفین خواهد بود.

ماده 502 - اگر مستأجر در عین مستأجره بدون اذن موجر تعمیراتی نماید حق مطالبه قیمت آن را نخواهد داشت.

ماده 503 - هر گاه مستأجر بدون اجازه موجر در خانه یا زمینی که اجاره کرده وضع بنا یا غرس اشجار کند هر یک از موجر و مستأجر حق دارد هر وقت بخواهد بنا را خراب یا درخت را قطع نماید در این صورت اگر در عین مستأجره نقصی حاصل شود بر عهده مستأجر است.

ماده 504 - هر گاه مستأجر به موجب عقد اجاره مجاز در بنا یا غرس بوده موجر نمی‌تواند مستأجر را به خراب کردن یا کندن آن اجبار کند و بعد از انقضاء مدت اگر بنا یا درخت در تصرف مستأجر باقی بماند موجر حق مطالبه اجرت‌المثل زمین را خواهد داشت اگر در تصرف موجر باشد مستأجر حق مطالبه اجرت‌المثل بنا یا درخت را خواهد داشت.

ماده 505 - اقساط مال الاجاره که به علت نرسیدن موعد پرداخت آن بر ذمه مستأجر مستقر نشده است به موت او حاصل نمی‌شود.

ماده 506 - در اجاره عقار آفت زراعت از هر قبیل که باشد به عهده مستأجر است مگر این که در عقد اجاره طور دیگر شرط شده باشد.

مبحث دوم - در اجاره حیوانات

ماده 507 - در اجاره حیوان تعیین منفعت یا به تعیین مدت اجاره است یا به بیان مسافت و محلی که راکب یا محمول باید به آنجا حمل



شود.

ماده 508 - در موردی که منفعت به بیان مدت اجاره معلوم شود تعیین راکب یا محمول لازم نیست ولی مستأجر نمی‌تواند زیاده بر مقدار متعارف حمل کند و اگر منفعت به بیان مسافت و محل معین شده باشد تعیین راکب یا محمول لازم است.

ماده 509 - در اجاره حیوان ممکن است شرط شود که اگر موجر در وقت معین محمول را به مقصد نرساند مقدار معینی از مال الاجاره کم شود.

ماده 510 - در اجاره حیوان لازم نیست که عین مستأجره حیوان معینی باشد بلکه تعیین آن به نوع معینی کافی خواهد بود.

ماده 511 - حیوانی که مورد اجاره است باید برای همان مقصودی استعمال شود که قصد طرفین بوده است بنا بر این حیوانی که برای سواری اجاره شده است نمی‌توان برای بارکشی استعمال نمود.

می‌بخت سوم - در اجاره اشخاص

ماده 512 - در اجاره اشخاص کسی که اجاره می‌کند مستأجر و کسی که مورد اجاره واقع می‌شود اجیر و مال الاجاره اجرت نامیده می‌شود.

ماده 513 - اقسام عمده اجاره اشخاص از قرار ذیل است:

1 - اجاره خدمه و کارگران از هر قبیل.

2 - اجاره متصدیان حمل و نقل اشخاص یا مال التجاره اعم از راه خشکی یا آب یا هوا.

فقره اول - در اجاره خدمه و کارگر

ماده 514 - خادم یا کارگر نمی‌تواند اجیر شود مگر برای مدت معینی یا برای انجام امر معینی

ماده 515 - اگر کسی بدون تعیین انتهای مدت اجیر شود مدت اجاره محدود خواهد بود به مدتی که مزد از قرار آن معین شده است بنا بر این اگر مزد اجیر از قرار روز یا هفته یا ماه یا سالی فلان مبلغ معین شده باشد مدت اجاره محدود به یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال خواهد بود و پس از انقضاء مدت مزبور اجاره بر طرف می‌شود ولی اگر پس از انقضاء مدت اجیر به خدمت خود دوام دهد و مؤجر او را نگاه دارد اجیر نظر به مراضات حاصله به همانطوری که در زمان اجاره بین او و مؤجر مقرر بود مستحق اجرت خواهد شد.

فقره دوم - در اجاره متصدی حمل و نقل

ماده 516 - تعهدات متصدیان حمل و نقل اعم از این که از راه خشکی یا آب یا هوا باشد برای حفاظت و نگاهداری اشیایی که به آنها سپرده می‌شود همان است که برای امانت داران مقرر است بنا بر این در صورت تفریط یا تعدی مسئول تلف یا ضایع شدن اشیایی خواهند بود که برای حمل به آنها داده می‌شود و این مسئولیت از تاریخ تحویل اشیاء به آنان خواهد بود.

ماده 517 - مفاد ماده 509 در مورد متصدیان حمل و نقل نیز مجری خواهد بود.

فصل پنجم - در مزارعه و مساقات

می‌بخت اول - در مزارعه

ماده 518 - مزارعه عقدی است که به موجب آن احد طرفین زمینی را برای مدت معینی به طرف دیگر می‌دهد که آن را زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند.

ماده 519 - در عقد مزارعه حصه هر یک از مزارع و عامل باید به نحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد و اگر به نحو دیگر باشد احکام مزارعه جاری نخواهد شد.

ماده 520 - در مزارعه جائز است شرط شود که یکی از دو طرف علاوه بر حصه از حاصل مال دیگری نیز به طرف مقابل بدهد.

ماده 521 - در عقد مزارعه ممکن است هر یک از بذر و عوامل مال مزارع باشد یا عامل در این صورت نیز حصه مشاع هر یک از طرفین بر طبق قرارداد یا عرف بلد خواهد بود.

ماده 522 - در عقد مزارعه لازم نیست که متصرف زمین مالک آن هم باشد ولی لازم است که مالک منافع بوده باشد یا به عنوانی از عناوین از قبیل ولایت و غیره حق تصرف در آن را داشته باشد.

ماده 523 - زمینی که مورد مزارعه است باید برای زرع مقصود قابل باشد اگر چه محتاج به اصلاح یا تحصیل آب باشد و اگر زرع محتاج به عملیاتی باشد از قبیل حفر نهر یا چاه و غیره و در حین عقد جاهل به آن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت.

ماده 524 - نوع زرع باید در عقد مزارعه معین باشد مگر این که بر حسب عرف بلد معلوم و یا عقد برای مطلق زراعت بوده باشد در



صورت اخيرعامل در اختيار نوع زراعت مختار خواهد بود.

ماده 525 - عقد مزارعه عقدي است لازم.

ماده 526 - هر يك از مالك عامل و مزارع مي‌تواند در صورت غبن معامله را فسخ كند.

ماده 527 - هر گاه زمين به واسطه فقدان آب يا علل ديگر از اين قبيل از قابليت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممكن نباشد عقد مزارعه منفسخ مي‌شود.

ماده 528 - اگر شخص ثالثي قبل از اين كه زمين مورد مزارعه تسليم عامل شود آن را غصب كند عامل مختار بر فسخ مي‌شود ولي اگر غصب بعد از تسليم واقع شود حق فسخ ندارد.

ماده 529 - عقد مزارعه به قوت متعاملين يا احد آنها باطل نمي‌شود مگر اينكه مباشرت عامل شرط شده باشد در اين صورت به فوت او منفسخ مي‌شود.

ماده 530 - هر گاه كسي به مدت عمر خود مالك منافع زميني بوده و آن را به مزارعه داده باشد عقد مزارعه به فوت او مرفسخ مي‌شود.

ماده 531 - بعد از ظهور ثمره زرع عامل مالك حصه خود از آن مي‌شود.

ماده 532 - در عقد مزارعه اگر شرط شود كه تمام ثمره مال مزارع يا عامل تنها باشد عقد باطل است.

ماده 533 - اگر عقد مزارعه به علت باطل شود تمام حاصل مال صاحب بذر است و طرف ديگر كه مالك زمين يا آب يا صاحب عمل بوده است به نسبت آن چه كه مالك بوده مستحق اجرت‌المثل خواهد بود. اگر بذر مشترك بين مزارع و عامل باشد حاصل و اجرت‌المثل نيز به نسبت بذر بين آنها تقسيم مي‌شود.

ماده 534 - هر گاه عامل در اثناء يا در ابتداء عمل آن را ترك كند و كسي نباشد كه عمل را به جاي او انجام دهد حاكم به تقاضي مزارع عامل را اجباريه انجام مي‌كند و يا عمل را به خرج عامل ادامه مي‌دهد و در صورت عدم امكان مزارع حق فسخ دارد.

ماده 535 - اگر عامل زراعت نكند و مدت منقضي شود مزارع مستحق اجرت‌المثل است.

ماده 536 - هر گاه عامل به طور متعارف مواظبت در زراعت ننمايد و از اين حيث حاصل كم شود يا ضرر ديگر متوجه مزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود.

ماده 537 - هر گاه در عقد مزارعه زرع معيني قيد شده باشد و عامل غير آن را زرع نمايد مزارعه باطل و بر طبق ماده 533 رفتار مي‌شود.

ماده 538 - هر گاه مزارعه در اثناء مدت قبل از ظهور ثمره فسخ شود حاصل مال مالك بذر است و طرف ديگر مستحق اجرت‌المثل خواهد بود.

ماده 539 - هر گاه مزارعه بعد از ظهور ثمره فسخ شود هر يك از مزارع و عامل به نسبتي كه بين آنها مقرر بوده شريك در ثمره هستند ليكن از تاريخ فسخ تا برداشت حاصل هر يك به اخذ اجرت‌المثل زمين و عمل و ساير مصالح‌الاملاك خود كه به حصه مقرر به طرف ديگر تعلق مي‌گيرد مستحق خواهد بود.

ماده 540 - هر گاه مدت مزارعه منقضي شود و اتفاقاً زرع نرسيده باشد مزارع حق دارد كه زراعت را ازاله كند يا آن را به اخذ اجرت‌المثل ابقاء نمايد.

ماده 541 - عامل مي‌تواند براي زراعت اجير بگيرد يا با ديگري شريك شود ولي براي انتقال معامله يا تسليم زمين به ديگري رضاي مزارع لازم است.

ماده 542 - خراج زمين به عهده مالك است مگر اين كه خلاف آن شرط شده باشد ساير مخارج زمين بر حسب تعيين طرفين يا متعارف است.

مبحث دوم - در مساقات

ماده 543 - مساقات معامله ايست كه بين صاحب درخت و امثال آن يا عامل در مقابل حصه مشاع معين از ثمره واقع مي‌شود و ثمره اعم است از ميوه و برگ و گل و غير آن.

ماده 544 - در هر مورد كه مساقات باطل باشد يا فسخ شود تمام ثمره مال مالك است و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود.

ماده 545 - مقررات راجعه به مزارعه كه در مبحث قبل ذكر شده است در مورد عقد مساقات نيز مرعي خواهد بود مگر اين كه عامل



نمی‌تواند بدون اجازه مالک معامله را به دیگری واگذار یا با دیگری شرکت نماید.

فصل ششم - در مضاربه

ماده 546 - مضاربه عقدی است که به موجب آن احد متعاملین سرمایه می‌دهد با قید این که طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند صاحب سرمایه مالک و عامل مضارب نامیده می‌شود.

ماده 547 - سرمایه باید وجه نقد باشد.

ماده 548 - حصه هر یک از مالک و مضارب در منافع باید جزء مشاع از کل از قبیل ربع یا ثلث و غیره باشد.

ماده 549 - حصه‌های مزبوره در ماده فوق باید در عقد مضاربه معین شود مگر این که در عرف منجزاً معلوم بوده و سکوت در عقد منصرف به آن‌گردد.

ماده 550 - مضاربه عقدی است جائز.

ماده 551 - عقد مضاربه به یکی از علل ذیل منفسخ می‌شود:

(1) در صورت موت یا جنون یا سفه احد طرفین.

(2) در صورت مفلس شدن مالک.

(3) در صورت تلف شدن تمام سرمایه و ربح.

(4) در صورت عدم امکان تجارتي که منظور طرفین بود.

ماده 552 - هر گاه در مضاربه برای تجارت مدت معین شده باشد تعیین مدت موجب لزوم عقد نمی‌شود لیکن پس از انقضاء مدت مضارب نمی‌تواند معامله بکند مگر به اجازه جدید مالک.

ماده 553 - در صورتی که مضاربه مطلق باشد یعنی تجارت خاصی شرط نشده باشد عامل می‌تواند هر قسم تجارتي را که صلاح بداند بنماید ولی در طرز تجارت باید متعارف را رعایت کند.

ماده 554 - مضارب نمی‌تواند نسبت به همان سرمایه با دیگری مضاربه کند یا آن را به غیر واگذار نماید مگر با اجازه مالک.

ماده 555 - مضاربه باید اعمالی را که برای نوع تجارت متعارف و معمول بلد و زمان است به جا آورد ولی اگر اعمالی را که بر طبق عرف بایستی به اجیر رجوع کند خود شخصاً انجام دهد مستحق اجرت آن نخواهد بود.

ماده 556 - مضارب در حکم امین است و ضامن مال مضاربه نمی‌شود مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده 557 - اگر کسی مالی برای تجارت بدهد و قرار گذارد که تمام منافع مال مالک باشد در این صورت معامله مضاربه محسوب نمی‌شود و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود مگر این که معلوم شود که عامل عمل را تبرعاً انجام داده است.

ماده 558 - اگر شرط شود که مضارب ضامن سرمایه خواهد بود و یا خسارات حاصله از تجارت متوجه مالک نخواهد شد عقد باطل است مگر این که به طور لزوم شرط شده باشد که مضارب از مال خود به مقدار خسارت یا تلف مجاناً به مالک تملیک کند.

ماده 559 - در حساب جاری یا حساب به مدت ممکن است با رعایت شرط قسمت اخیر ماده قبل احکام مضاربه جاری و حق المضاربه به آن تعلق بگیرد.

ماده 560 - به غیر از آن که فوقاً مذکور شد مضاربه تابع شرایط و مقرراتی است که به موجب عقد بین طرفین مقرر است.

فصل هفتم - در جعاله

ماده 561 - جعاله عبارت است از التزام شخصی به اداء اجرت معلوم در مقابل عملی اعم از این که طرف معین باشد یا غیر معین.

ماده 562 - در جعاله ملتزم را جاعل و طرف را عامل و اجرت را جعل می‌گویند.

ماده 563 - در جعاله معلوم بودن اجرت من جمیع الجهات لازم نیست بنابراین اگر کسی ملتزم شود که هر کس گم شده او را پیدا کند حصه مشاع معینی از آن مال او خواهد بود جعاله صحیح است.

ماده 564 - در جعاله گذشته از عدم لزوم تعیین عامل ممکن است عمل هم مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد.

ماده 565 - جعاله تعهدی است جائز و مادامی که عمل به اتمام نرسیده است هر یک از طرفین می‌توانند رجوع کنند ولی اگر جاعل در اثناء عمل رجوع نماید باید اجرت‌المثل عمل عامل را بدهد.

ماده 566 - هر گاه در جعاله عمل دارای اجزاء متعدد بوده و هر یک از اجزاء مقصود بالاصاله جاعل بوده باشد و جعاله فسخ گردد عامل از اجرت‌المسمی به نسبت عملی که کرده است مستحق خواهد بود اعم از این که فسخ از طرف جاعل باشد یا از طرف خود عامل.



ماده 567 - عامل وقتي مستحق جعل مي‌گردد که متعلق جعاله را تسليم کرده يا انجام داده باشد.

ماده 568 - اگر عاملين متعدد به شرکت هم عمل را انجام دهند هر يك به نسبت مقدار عمل خود مستحق جعل مي‌گردد.

ماده 569 - مالي که جعاله براي آن واقع شده است از وقتي که به دست عامل مي‌رسد تا به جاعل رد کند در دست او امانت است.

ماده 570 - جعاله بر عمل نامشروع و يا بر عمل غير عقلاني باطل است.

فصل هشتم - در شرکت

مبحث اول - در احکام شرکت

ماده 571 - شرکت عبارت است از اجتماع حقوق مالکين متعدد در شئيء واحد به نحو اشاعه.

ماده 572 - شرکت اختياري است يا قهري.

ماده 573 - شرکت اختياري يا در نتيجه عقدي از عقود حاصل مي‌شود يا در نتيجه عمل شرکاء از قبيل مزج اختياري يا قبول مالي مشاعاً در ازاء عمل چند نفر و نحو اينها.

ماده 574 - شرکت قهري اجتماع حقوق مالکين است که در نتيجه امتزاج يا ارث حاصل مي‌شود.

ماده 575 - هر يك از شرکاء به نسبت سهم خود در نفع و ضرر سهيم مي‌باشد مگر اين که براي يك يا چند نفر از آنها در مقابل عملي سهم زيادتري منظور شده باشد.

ماده 576 - طرز اداره کردن اموال مشترك تابع شرايط مقرره بين شرکاء خواهد بود.

ماده 577 - شريکي که در ضمن عقد به اداره کردن اموال مشترك مأذون شده است مي‌تواند هر عملي را که لازمه اداره کردن است انجام دهد و به هيچوجه مسئول خسارات حاصله از اعمال خود نخواهد بود مگر در صورت تفريط يا تعدي.

ماده 578 - شرکاء همه وقت مي‌توانند از اذن خود رجوع کنند مگر اين که اذن در ضمن عقد لازم داده شده باشد که در اين صورت مادام که شرکت باقي است حق رجوع ندارند.

ماده 579 - اگر اداره کردن شرکت به عهده شرکاء متعدد باشد به نحوي که هر يك به طور استقلال مأذون در اقدام باشد هر يك از آنها مي‌تواند منفرداً به اعمالی که براي اداره کردن لازم است اقدام کند.

ماده 580 - اگر بين شرکاء مقرر شده باشد که يکي از مديران نمي‌تواند بدون ديگري اقدام کند مديری که به تنهائي اقدام کرده باشد در صورت عدم امضاء شرکاء ديگر در مقابل شرکاء ضامن خواهد بود اگر چه براي مأذونين ديگر امکان فعلي براي مداخله در امر اداره کردن موجود نبوده باشد.

ماده 581 - تصرفات هر يك از شرکاء در صورتي که بدون اذن يا خارج از حدود اذن باشد فضولي بوده و تابع مقررات معاملات فضولي خواهد بود.

ماده 582 - شريکي که بدون اذن يا در خارج از حدود اذن تصرف در اموال شرکت نمايد ضامن است.

ماده 583 - هر يك از شرکاء مي‌تواند بدون رضایت شرکاء ديگر سهم خود را جزئاً يا کلاً به شخص ثالثي منتقل کند.

ماده 584 - شريکي که مال الشريکه در يد اوست در حکم امين است و ضامن تلف و نقص آن نمي‌شود مگر در صورت تفريط يا تعدي.

ماده 585 - شريك غير مأذون در مقابل اشخاصي که با آنها معامله کرده مسئول بوده و طلبکاران فقط حق رجوع به او دارند.

ماده 586 - اگر براي شرکت در ضمن عقد لازمي مدت معين نشده باشد هر يك از شرکاء هر وقت بخواهد مي‌تواند رجوع کند.

ماده 587 - شرکت به يکي از طرق ذيل مرتفع مي‌شود:

(1) در صورت تقسيم.

(2) در صورت تلف شدن تمام مال شرکت.

ماده 588 - در موارد ذيل شرکاء مأذون در تصرف اموال مشترکه نمي‌باشند:

(1) در صورت انقضاء مدت مأذونيت يا رجوع از آن در صورت امکان رجوع.

(2) در صورت فوت يا محجور شدن يکي از شرکاء.

مبحث دوم - در تقسيم اموال شرکت

ماده 589 - هر شريك المال مي‌تواند هر وقت بخواهد تقاضي تقسيم مال مشترك را بنمايد مگر در مواردی که تقسيم به موجب اين قانون ممنوع يا شرکاء بوجه ملزمي ملتزم بر عدم تقسيم شده باشند.



- ماده 590 - در صورتی که شرکاء بیش از دو نفر باشند ممکن است تقسیم فقط به نسبت سهم یکی یا چند نفر از آنها به عمل آید و سهام دیگران به اشاعه باقی بماند.
- ماده 591 - هر گاه تمام شرکاء به تقسیم مال مشترک راضی باشند تقسیم به نحوی که شرکاء تراضی نمایند به عمل می آید و در صورت عدم توافق بین شرکاء حاکم اجبار به تقسیم می کند مشروط بر این که تقسیم مشتمل بر ضرر نباشد که در این صورت اجبار جائز نیست و تقسیم باید به تراضی باشد.
- ماده 592 - هر گاه تقسیم برای بعضی از شرکاء مضر و برای بعضی دیگر بی ضرر باشد در صورتی که تقاضا از طرف متضرر باشد طرف دیگر اجبار می شود و اگر بر عکس تقاضا از طرف غیر متضرر بشود شریک متضرر اجبار بر تقسیم نمی شود.
- ماده 593 - ضرری که مانع از تقسیم می شود عبارت است از نقصان فاحش قیمت به مقداری که عادت قابل مسامحه نباشد.
- ماده 594 - هر گاه فنان مشترک یا امثال آن خرابی پیدا کرده و محتاج به تنقیه یا تعمیر شود و یک یا چند نفر از شرکاء بر ضرر شریک یا شرکاء دیگر از شرکت در تنقیه یا تعمیر امتناع نمایند شریک یا شرکاء متضرر می توانند به حاکم رجوع نمایند در این صورت اگر ملک قابل تقسیم نباشد حاکم می تواند برای قلع ماده نزاع و دفع ضرر شریک ممتنع را به اقتضای موقع به شرکت در تنقیه یا تعمیر یا اجاره یا بیع سهم خود اجبار کند.
- ماده 595 - هر گاه تقسیم متضمن افنادن تمام مال مشترک یا حصه یک یا چند نفر از شرکاء از مالیت باشد تقسیم ممنوع است اگر چه شرکاء تراضی نمایند.
- ماده 596 - در صورتی که اموال مشترک متعدد باشد قسمت اجباری در بعضی از آنها ملازم با تقسیم باقی اموال نیست.
- ماده 597 - تقسیم ملک از وقف جایز است ولی تقسیم مال موقوفه بین موقوف علیهم جایز نیست.
- ماده 598 - ترتیب تقسیم آن است که اگر مال مشترک مثلی باشد به نسبت سهام شرکاء افزاز می شود و اگر قیمتی باشد بر حسب قیمت تعدیل می شود و بعد از افزاز یا تعدیل در صورت عدم تراضی بین شرکاء حصص آنها به قرعه معین می گردد.
- ماده 599 - تقسیم بعد از آن که صحیحاً واقع شد لازم است و هیچ یک از شرکاء نمی تواند بدون رضای دیگران از آن رجوع کند.
- ماده 600 - هر گاه در حصه یک یا چند نفر از شرکاء عیبی ظاهر شود که در حین تقسیم عالم به آن نبوده شریک یا شرکاء مزبور حق دارند تقسیم را به هم بزنند.
- ماده 601 - هر گاه بعد از تقسیم معلوم شود که قسمت به غلط واقع شده است تقسیم باطل می شود.
- ماده 602 - هر گاه بعد از تقسیم معلوم شود که مقدار معینی از اموال تقسیم شده مال غیر بوده است در صورتی که مال غیر در تمام حصص مفروزآبه تساوی باشد تقسیم صحیح و الا باطل است.
- ماده 603 - ممر و مجرای هر قسمتی که از متعلقات آن است بعد از تقسیم مخصوص همان قسمت می شود.
- ماده 604 - کسی که در ملک دیگری حق ارتفاق دارد نمی تواند مانع از تقسیم آن ملک بشود ولی بعد از تقسیم حق مزبور به حال خود باقی می ماند.
- ماده 605 - هر گاه حصه بعضی از شرکاء مجرای آب یا محل عبور حصه شریک دیگر باشد بعد از تقسیم حق مجری یا عبور ساقط نمی شود مگر این که سقوط آن شرط شده باشد و همچنین است سایر حقوق ارتفافی.
- ماده 606 - هر گاه ترکه میت قبل از اداء دیون تقسیم شود و یا بعد از تقسیم معلوم شود که بر میت دینی بوده است طلبکار باید به هر یک از وراثت به نسبت سهم او رجوع کند و اگر یک یا چند نفر از وراثت معسر شده باشد طلبکار می تواند برای سهم معسر یا معسرین نیز به وارث دیگر رجوع نماید.
- فصل نهم - در ودیعه
- مبحث اول - در کلیات
- ماده 607 - ودیعه عقدي است که به موجب آن یک نفر مال خود را به دیگری می سپارد برای آن که آن را مجاناً نگاهدارد. ودیعه گذار مودع و ودیعه گیر را مستودع یا امین می گویند.
- ماده 608 - در ودیعه قبول امین لازم است اگر چه به فعل باشد.
- ماده 609 - کسی می تواند مالی را به ودیعه گذارد که مالک یا قائم مقام مالک باشد و یا از طرف مالک صراحتاً یا ضمناً مجاز باشد.
- ماده 610 - در ودیعه طرفین باید اهلیت برای معامله داشته باشند و اگر کسی مالی را از کسی دیگر که برای معامله اهمیت ندارد به



- عنوان ودیعه قبول کند باید آن را به ولی او رد نماید و اگر در ید او ناقص یا تلف شود ضامن است.
- ماده 611 - ودیعه عقدی است جائز.
- مبحث دوم - در تعهدات امین
- ماده 612 - امین باید مال ودیعه را به طوری که مالک مقرر نموده حفظ کند و اگر ترتیبی تعیین نشده باشد آن را به طوری که نسبت به آن مال متعارف است حفظ کند و الا ضامن است.
- ماده 613 - هر گاه مالک برای حفاظت مال ودیعه ترتیبی مقرر نموده باشد و امین از برای حفظ مال تغییر آن ترتیب را لازم بداند می‌تواند تغییر دهد مگر این که مالک صریحاً نهی از تغییر کرده باشد که در این صورت ضامن است.
- ماده 614 - امین ضامن تلف یا نقصان مالی که به او سپرده شده است نمی‌باشد مگر در صورت تعدی یا تفریط.
- ماده 615 - امین در مقام حفظ مسئول و قایمی نمی‌باشد که دفع آن از اقتدار او خارج است.
- ماده 616 - هر گاه رد مال ودیعه مطالبه شود و امین از رد آن امتناع کند از تاریخ امتناع احکام امین به او مترتب نشده و ضامن تلف و هر نقص یا عیبی است که در مال ودیعه حادث شود اگر چه آن عیب یا نقص مستند به فعل او نباشد.
- ماده 617 - امین نمی‌تواند غیر از جهت حفاظت تصرفی در ودیعه کند یا به نحوی از انحاء از آن منتفع گردد مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانت‌گذار و الا ضامن است.
- ماده 618 - اگر مال ودیعه در جعبه سربسته یا پاکت مختوم به امین سپرده شده باشد حق ندارد آن را باز کند و الا ضامن است.
- ماده 619 - امین باید عین مالی را که دریافت کرده است رد نماید.
- ماده 620 - امین باید مال ودیعه را به همان حالی که موقع پس دادن موجود است مسترد دارد و نسبت به نواقصی که در آن حاصل شده و مربوط به عمل امین نباشد ضامن نیست.
- ماده 621 - اگر مال ودیعه قهراً از امین گرفته شود و مشارالیه قیمت یا چیز دیگری به جای آن اخذ کرده باشد باید آن چه را که در عوض گرفته است به امانت‌گذار بدهد ولی امانت‌گذار مجبور به قبول آن نبوده و حق دارد مستقیماً به قاهر رجوع کند.
- ماده 622 - اگر وارث امین مال ودیعه را تلف کند باید از عهده مثل یا قیمت آن برآید اگر چه عالم به ودیعه بودن مال نبوده باشد.
- ماده 623 - منافع حاصله از ودیعه مال مالک است.
- ماده 624 - امین باید مال ودیعه را فقط به کسی که آن را از او دریافت کرده است یا قائم مقام قانونی او یا به کسی که مأذون در اخذ می‌باشد مسترد دارد و اگر به واسطه ضرورتی بخواهد آن را رد کند و به کسی که حق اخذ دارد دسترس نداشته باشد باید به حاکم رد نماید.
- ماده 625 - هر گاه مستحق‌الغیر بودن مال ودیعه محقق گردد باید امین آن را به مالک حقیقی رد کند و اگر مالک معلوم نباشد تابع احکام اموال مجهول‌المالک است.
- ماده 626 - اگر کسی مال خود را به ودیعه گذارد ودیعه به فوت امانت‌گذار باطل و امین ودیعه را نمی‌تواند رد کند مگر به وراثت او.
- ماده 627 - در صورت تعدد وراثت و عدم توافق بین آنها مال ودیعه باید به حاکم رد شود.
- ماده 628 - اگر در احوال شخص امانت‌گذار تغییری حاصل گردد مثلاً اگر امانت‌گذار مجبور شود عقد ودیعه منفسخ و ودیعه را نمی‌توان مسترد نمود مگر به کسی که حق اداره کردن اموال مجبور را دارد.
- ماده 629 - اگر مال مجبوری به ودیعه گذارده شده باشد آن مال باید پس از رفع حجر به مالک مسترد شود.
- ماده 630 - اگر کسی مالی را به سمت قیمومت یا ولایت ودیعه گذارد آن مال باید پس از رفع سمت مزبور به مالک آن رد شود مگر این که از مالک رفع حجر نشده باشد که در این صورت به قیم یا ولی بعدی مسترد می‌گردد.
- ماده 631 - هر گاه کسی مال غیر را به عنوانی غیر از مستودع متصرف باشد و مقررات این قانون او را نسبت به آن مال امین قرار داده باشد مثل مستودع است بنا بر این مستأجر نسبت به عین مستأجره قیم یا ولی نسبت به مال صغیر یا مولی‌علیه و امثال آنها ضامن نمی‌باشد مگر در صورت تفریط یا تعدی و در صورت استحقاق مالک به استرداد از تاریخ مطالبه او و امتناع متصرف با امکان رد متصرف مسئول تلف و هر نقص یا عیبی خواهد بود اگرچه مستند به فعل او نباشد.
- ماده 632 - کاروانسرادار و صاحب مهمانخانه و حمامی و امثال آنها نسبت به اشیاء و اسباب یا البسه واردین وقتی مسئول می‌باشند که اشیاء و اسباب یا البسه نزد آنها ایداع شده باشد و اینکه بر طبق عرف بلد در حکم ایداع باشد.



مبحث سوم - در تعهدات امانت‌گذار

ماده 633 - امانت‌گذار باید مخارجی را که امانت‌دار برای حفظ مال ودیعه کرده است به او بدهد.

ماده 634 - هر گاه رد مال مستلزم مخارجی باشد بر عهده امانت‌گذار است.

فصل دهم - در عاریه

ماده 635 - عاریه عقدی است که به موجب آن احد طرفین به طرف دیگر اجازه می‌دهد که از عین مال او مجاناً منتفع شود.

عاریه دهنده را معیر و عاریه گیرنده را مستعیر گویند.

ماده 636 - عاریه دهنده علاوه بر اهلیت باید مالک منفعت مالی باشد که عاریه می‌دهد اگر چه مالک عین نباشد.

ماده 637 - هر چیزی که بتوان به ابقاء اصلش از آن منتفع شد می‌تواند موضوع عقد عاریه گردد. منفعتی که مقصود از عاریه است منفعتی است که مشروع و عقلانی باشد.

ماده 638 - عاریه عقدی است جائز و به موت هر یک از طرفین منفسخ می‌شود.

ماده 639 - هر گاه مال عاریه دارای عیوبی باشد که برای مستعیر تولید خسارتی کند معیر مسئول خسارت وارده نخواهد بود مگر این که عرفاً مسبب محسوب شود.

همین حکم در مورد مودع و موجر و امثال آنها نیز جاری می‌شود.

ماده 640 - مستعیر ضامن تلف یا نقصان مال عاریه نمی‌باشد مگر در صورت تفریط یا تعدی.

ماده 641 - مستعیر مسئول منقصت ناشی از استعمال مال عاریه نیست مگر این که در غیر مورد اذن استعمال نموده باشد و اگر عاریه مطلق بوده برخلاف متعارف استفاده کرده باشد.

ماده 642 - اگر بر مستعیر شرط ضمان شده باشد مسئول هر کسر و نقصانی خواهد بود اگر چه مربوط به عمل او نباشد.

ماده 643 - اگر بر مستعیر شرط ضمان منقصت ناشی از صرف استعمال نیز شده باشد ضامن این منقصت خواهد بود.

ماده 644 - در عاریه طلا و نقره اعم از مسکوک و غیر مسکوک مستعیر ضامن است هر چند شرط ضمان نشده و تفریط یا تعدی هم نکرده باشد.

ماده 645 - در رد عاریه باید مفاد مواد 624 و 626 تا 630 رعایت شود.

ماده 646 - مخارج لازمه برای انتفاع از مال عاریه بر عهده مستعیر است و مخارج نگاهداری آن تابع عرف و عادت است مگر این که شرط خاصی شده باشد.

ماده 647 - مستعیر نمی‌تواند مال عاریه را به هیچ نحوی به تصرف غیر دهد مگر به اذن معیر.

فصل یازدهم - در قرض

ماده 648 - قرض عقدی است که به موجب آن احد طرفین مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می‌کند که طرف مزبور مثل آن را از حیث مقدار و جنس و وصف رد نماید و در صورت تعدر رد مثل قیمت یوم‌الرد را بدهد.

ماده 649 - اگر مالی که موضوع قرض است بعد از تسلیم تلف یا ناقص شود از مال مقترض است.

ماده 650 - مقترض باید مثل مالی را که قرض کرده است رد کند اگر چه قیمت ترقی یا تنزل کرده باشد.

ماده 651 - اگر برای اداء قرض بوجه ملزومی اجلی معین شده باشد مقترض نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت طلب خود را مطالبه کند.

ماده 652 - در موقع مطالبه حاکم مطابق اوضاع و احوال برای مقترض مهلت یا اقساطی قرار می‌دهد

ماده 653 - حذف شد. (اصلاحی 1361/10/8)

متن ماده 653 سابق : مقترض می‌تواند بوجه ملزومی به مقرض وکالت دهد در مدتی که قرض بر ذمه او باقی است مقدار معینی از دارایی مدیون را در هر ماه یا در هر سال مجاناً به خود منتقل نماید.

فصل دوازدهم - در قمار و گرویندی

ماده 654 - قمار و گرویندی باطل و دعاوی راجعه به آن مسموع نخواهد بود. همین حکم در مورد کلیه تعهداتی که از معاملات

نامشروع تولید شده باشد جاریست.



ماده 655 - در دوانیدن حیوانات سواری و همچنین در تیراندازی و شمشیرزنی گروبندي جائز و مفاد ماده قبل در مورد آنها رعایت نمی‌شود. (اصلاحی مورخ 1361 / 10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 655 سابق : در دوانیدن حیوانات سواری و همچنین در تیراندازی و شمشیربازی گروبندي جائز و مفاد ماده قبل در مورد آنها رعایت نمی‌شود.

فصل سیزدهم - در وکالت

مبحث اول - در کلیات

ماده 656 - وکالت عقدي است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید.

ماده 657 - تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است.

ماده 658 - وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود.

ماده 659 - وکالت ممکن است مجانی باشد یا با اجرت.

ماده 660 - وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد یا مقید و برای امر یا امور خاصی.

ماده 661 - در صورتی که وکالت مطلق باشد فقط مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود.

ماده 662 - وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.

ماده 663 - وکیل نمی‌تواند عملی را که از حدود وکالت او خارج است انجام دهد.

ماده 664 - وکیل در محاکمه وکیل در قبض حق نیست مگر این که قرائن دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق وکیل در مرافعه نخواهد بود.

ماده 665 - وکالت در بیع وکالت در قبض ثمن نیست مگر این که قرینه قطعی دلالت بر آن کند.

مبحث دوم - در تعهدات وکیل

ماده 666 - هر گاه از تقصیر وکیل خسارتی به موکل متوجه شود که عرفاً وکیل مسبب آن محسوب می‌گردد مسئول خواهد بود.

ماده 667 - وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید و از آن چه که موکل بالصراحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار او است تجاوز نکند.

ماده 668 - وکیل باید حساب مدت وکالت خود را به موکل بدهد و آن چه را که به جای او دریافت کرده است به او رد کند.

ماده 669 - هر گاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید مگر این که هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را به جا آورد.

ماده 670 - در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می‌شود.

ماده 671 - وکالت در هر امر مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر این که تصریح به عدم وکالت باشد.

ماده 672 - وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر این که صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد.

ماده 673 - اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود مسئول خواهد بود.

مبحث سوم - در تعهدات موکل

ماده 674 - موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است انجام دهد. در مورد آن چه که در خارج از حدود وکالت انجام داده شده است موکل هیچگونه تعهد نخواهد داشت مگر این که اعمال فضولی وکیل را صراحتاً یا ضمناً اجازه کند.

ماده 675 - موکل باید تمام مخارجی را که وکیل برای انجام وکالت خود نموده است و همچنین اجرت وکیل را بدهد مگر این که در عقد وکالت طور دیگر مقرر شده باشد.

ماده 676 - حق الوکاله وکیل تابع قرارداد بین طرفین خواهد بود و اگر نسبت به حق الوکاله یا مقدار آن قرارداد نباشد تابع عرف و عادت است اگر عادت مسلمی نباشد وکیل مستحق اجرت‌المثل است.

ماده 677 - اگر در وکالت مجانی یا با اجرت بودن آن تصریح نشده باشد محمول بر این است که با اجرت باشد.



مبحث چهارم - در طرق مختلفه انقضاء وکالت

ماده 678 - وکالت به طریق ذیل مرتفع می‌شود:

1 - به عزل موکل.

2 - به استعفای وکیل.

3 - به موت یا به جنون وکیل یا موکل.

ماده 679 - موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر این که وکالت وکیل با عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.

ماده 680 - تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید نسبت به موکل نافذ است.

ماده 681 - بعد از این که وکیل استعفا داد مادامی که معلوم است موکل به اذن خود باقی است می‌تواند در آن چه وکالت داشته اقدام کند.

ماده 682 - محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد.

ماده 683 - هر گاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است خود انجام دهد یا به طور کلی عملی که منافعی با وکالت وکیل باشد به جا آورده مثل این که مالی را که برای فروش آن وکالت داده بود خود بفروشد وکالت منفسخ می‌شود.

فصل چهاردهم - در ضمان عقدي

مبحث اول - در کلیات

ماده 684 - عقد ضمان عبارت است از این که شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است به عهده بگیرد. متعهد را ضامن طرف دیگر را مضمون‌له و شخص ثالث را مضمون‌عنه یا مدیون اصلی می‌گویند.

ماده 685 - در ضمان رضای مدیون اصلی شرط نیست.

ماده 686 - ضامن باید برای معامله اهلیت داشته باشد.

ماده 687 - ضامن شدن از محجور و میت صحیح است.

ماده 688 - ممکن است از ضامن ضمانت کرد.

ماده 689 - هر گاه چند نفر ضامن شخصی شوند ضمانت هر کدام که مضمون‌له قبول کند صحیح است.

ماده 690 - در ضمان شرط نیست که ضامن مالدار باشد لیکن اگر مضمون‌له در وقت ضمان به عدم تمکن ضامن جاهل بوده باشد می‌تواند عقد ضمان را فسخ کند ولی اگر ضامن بعد از عقد غیر ملی شود مضمون‌له خیاری نخواهد داشت.

ماده 691 - ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است باطل است.

ماده 692 - در دین حال ممکن است ضامن برای تأدیه آن اجلی معین کند و همچنین می‌تواند در دین مؤجل تعهد پرداخت فوری آن را بنماید.

ماده 693 - مضمون‌له می‌تواند در عقد ضمان از ضامن مطالبه رهن کند اگر چه دین اصل رهنی نباشد.

ماده 694 - علم ضامن به مقدار و اوصاف و شرایط دینی که ضمانت آن را می‌نماید شرط نیست بنا بر این اگر کسی ضامن دین شخص بشود بدون این که بداند آن دین چه مقدار است ضمان صحیح است لیکن ضمانت یکی از چند دین به نحو تردید باطل است.

ماده 695 - معرف تفصیلی ضامن به شخص مضمون‌له یا مضمون‌عنه لازم نیست.

ماده 696 - هر دینی را ممکن است ضمانت نمود اگر چه شرط فسخی در آن موجود باشد.

ماده 697 - ضمان عهده از مشتری یا بایع نسبت به درک مبیع یا ثمن در صورت مستحق‌الغیر در آمدن آن جایز است.

مبحث دوم

در اثر ضمان بین ضامن و مضمون‌له

ماده 698 - بعد از اینکه ضمان به طور صحیح واقع شد ذمه مضمون‌عنه بری و ذمه ضامن به مضمون‌له مشغول می‌شود.

ماده 699 - تعلیق در ضمان مثل این که ضامن قید کند که اگر مدیون نداد من ضامنم باطل است ولی التزام به تأدیه ممکن است معلق باشد.



- ماده 700 - تعلیق ضامن به شرایط صحت آن مثل این که ضامن قید کند که اگر مضمون‌عنه مدیون باشد من ضامنم موجب بطلان آن نمی‌شود.
- ماده 701 - ضمان عقدي است لازم و ضامن یا مضمون‌له نمی‌توانند آن را فسخ کنند مگر در صورت اعسار ضامن به طوري که در ماده 690 مقرر است یا در صورت بودن حق فسخ نسبت به دین مضمون‌له و یا در صورت تخلف از مقررات عقد.
- ماده 702 - هر گاه ضمان مدت داشته باشد مضمون‌له نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت مطالبه طلب خود را از ضامن کند اگر چه دین حال باشد.
- ماده 703 - در ضمان حال مضمون‌له حق مطالبه طلب خود را دارد اگر چه دین مؤجل باشد.
- ماده 704 - ضمان مطلق محمول به حال است مگر آن که به قرائن معلوم شود که مؤجل بوده است.
- ماده 705 - ضمان مؤجل به فوت ضامن حال می‌شود.
- ماده 706 - **حذف شد.** (اصلاحی مورخ 1361/10/8 و 1370/8/14)
- متن ماده 706 سابق : هر گاه دین مدت داشته ولي ضمان حال باشد بعد از ضمان مضمون‌له حق مطالبه از ضامن دارد.
- ماده 707 - اگر مضمون‌له ذمه مضمون‌عنه را بری کند ضامن بری نمی‌شود مگر این که مقصود ابراء از اصل دین باشد.
- ماده 708 - کسی که ضامن درك مبيع است در صورت فسخ ببيع به سبب اقاله یا خیار از ضمان بری می‌شود.
- مبحث سوم
در اثر ضمان بین ضامن و مضمون‌عنه
- ماده 709 - ضامن حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد مگر بعد از اداء دین ولي می‌تواند در صورتی که مضمون‌عنه ملتزم شده باشد که در مدت معینی برائت او را تحصیل نماید و مدت مزبور هم منقضي شده باشد رجوع کند.
- ماده 710 - اگر ضامن با رضایت مضمون‌له حواله کند به کسی که دین را بدهد و آن شخص قبول نماید مثل آن است که دین را ادا کرده است و حق رجوع به مضمون‌عنه دارد و همچنین است حواله مضمون‌له به عهده ضامن.
- ماده 711 - اگر ضامن دین را تأدیه کند و مضمون‌عنه آن را ثانیاً بپردازد ضامن حق رجوع به مضمون‌له نخواهد داشت و باید به مضمون‌عنه مراجعه کند و مضمون‌عنه می‌تواند از مضمون‌له آن چه را که گرفته است مسترد دارد.
- ماده 712 - هر گاه مضمون‌له فوت شود و ضامن وارث او باشد حق رجوع به مضمون‌عنه دارد.
- ماده 713 - اگر ضامن به مضمون‌له کمتر از دین داده باشد بر آن چه داده نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند اگر چه دین را صلح به کمتر کرده باشد.
- ماده 714 - اگر ضامن زیاده‌تر از دین به داین بدهد حق رجوع به زیاده ندارد مگر در صورتی که به اذن مضمون‌عنه داده باشد.
- ماده 715 - هر گاه دین مدت داشته و ضامن قبل از موعد آن را بدهد مادام که دین حال نشده است نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند.
- ماده 716 - در صورتی که دین حال باشد هر وقت ضامن ادا کند می‌تواند رجوع به مضمون‌عنه نماید هر چند ضمان مدت داشته و موعد آن نرسیده باشد مگر آن که مضمون‌عنه اذن به ضمان مؤجل داده باشد.
- ماده 717 - هر گاه مضمون‌عنه دین را ادا کند ضامن بری می‌شود هر چند ضامن به مضمون‌عنه اذن در ادا نداده باشد.
- ماده 718 - هر گاه مضمون‌له ضامن را از دین ابراء کند ضامن و مضمون‌عنه هر دو بری می‌شوند.
- ماده 719 - هر گاه مضمون‌له ضامن را ابراء یا دیگری مجاناً دین را بدهد ضامن حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد.
- ماده 720 - ضامنی که به قصد تبرع ضمانت کرده باشد حق رجوع به مضمون‌عنه ندارد.
- مبحث چهارم
در اثر ضمان بین ضامنین
- ماده 721 - هر گاه اشخاص متعدد از يك شخص و برای يك قرض به نحو تسهیم ضمانت کرده باشند مضمون‌له به هر يك از آنها فقط به قدر سهام او حق رجوع دارد و اگر یکی از ضامنین تمام قرض را تأدیه نماید به هر يك از ضامنین دیگر که اذن تأدیه داده باشد می‌تواند به قدر سهم او رجوع کند.
- ماده 722 - ضامن ضامن حق رجوع به مدیون اصلي ندارد و باید به مضمون‌عنه خود رجوع کند و به همین طریق هر ضامنی به



- مضمون عنه خود رجوع می‌کند تا به مدیون اصلی برسد.
- ماده 723 - ممکن است کسی در ضمن عقد لازمی به تأدیه دین دیگری ملتزم شود در این صورت تعلیق به التزام مبطل نیست مثل این که کسی التزام خود را به تأدیه دین مدیون معلق به عدم تأدیه او نماید.
- فصل پانزدهم - در حواله
- ماده 724 - حواله عقدي است که به موجب آن طلب شخصي از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثي منتقل می‌گردد. مدیون را محیل، طلبکار را محتال، شخص ثالث را محال علیه می‌گویند.
- ماده 725 - حواله محقق نمی‌شود مگر با رضای محتال و قبول محال علیه.
- ماده 726 - اگر در مورد حواله محیل مدیون محتال نباشد احکام حواله در آن جاری نخواهد بود.
- ماده 727 - برای صحت حواله لازم نیست که محال علیه مدیون به محیل باشد در این صورت محال علیه پس از قبولی در حکم ضامن است.
- ماده 728 - در صحت حواله ملائت محال علیه شرط نیست.
- ماده 729 - هر گاه در وقت حواله محال علیه معتبر بوده و محتال جاهل به اعسار او باشد محتال می‌تواند حواله را فسخ و به محیل رجوع کند.
- ماده 730 - پس از تحقیق حواله ذمه محیل از دینی که حواله داده بری و ذمه محال علیه مشغول می‌شود.
- ماده 731 - در صورتی که محال علیه مدیون محیل نبوده بعد از اداء وجه حواله می‌تواند به همان مقداری که پرداخته است رجوع به محیل نماید.
- ماده 732 - حواله عقدي است لازم و هیچ يك از محیل و محتال و محال علیه نمی‌تواند آن را فسخ کند مگر در مورد ماده 729 و یا در صورتی که خيار فسخ شرط شده باشد.
- ماده 733 - اگر در بیع با بیع حواله داده باشد که مشتری ثمن را به شخصي بدهد یا مشتری حواله داده باشد که با بیع ثمن را از کسی بگیرد و بعد بطلان بیع معلوم گردد حواله باطل می‌شود و اگر محتال ثمن را اخذ کرده باشد باید مسترد دارد ولی اگر بیع به واسطه فسخ یا اقاله منفسخ شود حواله باطل نبوده لیکن محال علیه بری و با بیع یا مشتری می‌تواند به یکدیگر رجوع کند.
- مفاد این ماده در مورد سایر تعهدات نیز جاری خواهد بود.
- فصل شانزدهم - در کفالت
- ماده 734 - کفالت عقدي است که به موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثي را تعهد می‌کند. مرتعهد را کفیل، شخص ثالث را مکفول و طرف دیگر را مکفوله می‌گویند.
- ماده 735 - کفالت به رضای کفیل و مکفوله واقع می‌شود.
- ماده 736 - در صحت کفالت علم کفیل به ثبوت حقی بر عهده مکفول شرط نیست بلکه دعوی حق از طرف مکفوله کافی است اگر چه مکفول منکر آن باشد.
- ماده 737 - کفالت ممکن است مطلق باشد یا موقت و در صورت موقت بودن باید مدت آن معلوم باشد.
- ماده 738 - ممکن است شخص دیگر کفیل کفیل شود.
- ماده 739 - در کفالت مطلق مکفوله هر وقت بخواهد می‌تواند احضار مکفول را تقاضا کند ولی در کفالت موقت قبل از رسیدن موعد حق مطالبه ندارد.
- ماده 740 - کفیل باید مکفول را در زمان و مکانی که تعهد کرده است حاضر نماید و الا باید از عهده حقی که بر عهده مکفول ثابت می‌شود برآید.
- ماده 741 - اگر کفیل ملتزم شده باشد که مالی در صورت عدم احضار مکفول بدهد باید به نحوی که ملتزم شده است عمل کند.
- ماده 742 - اگر در کفالت محل تسلیم معین نشده باشد کفیل باید مکفول را در محل عقد تسلیم کند مگر این که عقد منصرف به محل دیگر باشد.
- ماده 743 - اگر مکفول غایب باشد به کفیل مهلتی که برای حاضر کردن مکفول کافی باشد داده می‌شود.
- ماده 744 - اگر کفیل مکفول را در غیر زمان و مکان مقرر یا بر خلاف شرایطی که کرده‌اند تسلیم کند قبول آن بر مکفوله لازم نیست.



لیکن اگر قبول کرد کفیل بری می‌شود و همچنین اگر مکفوله بر خلاف مقرر بین طرفین تقاضای تسلیم نماید کفیل ملزم به قبول نیست.

ماده 745 - هر کس شخصی را از تحت اقتدار ذبحی یا قائم مقام او بدون رضای او خارج کند در حکم کفیل است و باید آن شخص را حاضر کند و الا باید از عهده حقی که بر او ثابت شود بر آید.

ماده 746 - در موارد ذیل کفیل بری می‌شود.

(1) در صورت حاضر کردن مکفول به نحوی که متعهد شده است.

(2) در صورتی که مکفول در موقع مقرر شخصاً حاضر شود.

(3) در صورتی که ذمه مکفول به نحوی از انحاء از حقی که مکفوله بر او دارد بری شود.

(4) در صورتی که مکفوله کفیل را بری نماید.

(5) در صورتی که حق مکفوله به نحوی از انحاء به دیگری منتقل شود.

(6) در صورت فوت مکفول.

ماده 747 - هر گاه کفیل مکفول خود را مطابق شرایط مقرر حاضر کند و مکفوله از قبول آن امتناع نماید کفیل می‌تواند احضار مکفول و امتناع مکفوله را با شهادت معتبر نزد حاکم و یا احضار نزد حاکم اثبات نماید. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 747 سابق: هر گاه کفیل مکفول خود را مطابق شرایط مقرر حاضر کند و مکفوله از قبول او امتناع نماید کفیل با اشهاد یا مراجعه به حاکم، بری می‌شود. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 747 سابق: هر گاه کفیل مکفول را مطابق شرایط مقرر حاضر کند و مکفوله از تسلیم او امتناع نماید کفیل به اشهاد یا مراجعه به حاکم بری می‌شود.

ماده 748 - فوت مکفوله موجب برائت کفیل نمی‌شود.

ماده 749 - هر گاه یک نفر در مقابل چند نفر از شخصی کفالت نماید به تسلیم او به یکی از آنها در مقابل دیگران بری نمی‌شود.

ماده 750 - در صورتی که شخصی کفیل باشد و دیگری کفیل او و هکذا هر کفیل باید مکفول خود را حاضر کند و هر کدام از آنها که مکفول اصلی را حاضر کرد او و سایرین بری می‌شوند و هر کدام که به یکی از جهات مزبوره در ماده 746 بری شده کفیل‌های مابعد او هم بری می‌شوند.

ماده 751 - هر گاه کفالت به اذن مکفول بوده و کفیل با عدم تمکن از احضار حقی را که به عهده او است ادا نماید و یا به اذن او ادای حق کند می‌تواند به مکفول رجوع کرده آن چه را که داده اخذ کند و اگر هیچ یک به اذن مکفول نباشد حق رجوع نخواهد داشت.

فصل هفدهم - در صلح

ماده 752 - صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیر آن واقع شود.

ماده 753 - برای صحت صلح طرفین باید اهلیت معامله و تصرف در مورد صلح داشته باشند.

ماده 754 - هر صلح نافذ است جز صلح بر امری که غیر مشروع باشد.

ماده 755 - صلح با انکار دعوی نیز جائز است بنا بر این درخواست صلح اقرار محسوب نمی‌شود.

ماده 756 - حقوق خصوصی که از جرم تولید می‌شود ممکن است مورد صلح واقع شود.

ماده 757 - صلح بلاعوض نیز جائز است.

ماده 758 - صلح در مقام معاملات هر چند نتیجه معامله را که به جای آن واقع شده است می‌دهد لیکن شرایط و احکام خاصه آن معامله را ندارد بنابراین اگر مورد صلح عین باشد در مقابل عوض نتیجه آن همان نتیجه بیع خواهد بود بدون این که شرایط و احکام خاصه بیع در آن مجری شود.

ماده 759 - حق شفعه در صلح نیست هر چند در مقام بیع باشد.

ماده 760 - صلح عقد لازم است اگر چه در مقام عقود جایزه واقع شده باشد و بر هم نمی‌خورد مگر در موارد فسخ به اختیار یا اقاله.

ماده 761 - صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچ یک نمی‌تواند آن را فسخ کند اگر چه به



- ادعای غبن باشد مگر در صورت تخلف شرط با اشتراط خيار.
- ماده 762 - اگر در طرف مصالحه و یا در مورد صلح اشتباهی واقع شده باشد صلح باطل است.
- ماده 763 - صلح به اکراه نافذ نیست.
- ماده 764 - تدلیس در صلح موجب خيار فسخ است.
- ماده 765 - صلح دعوی مبتنی بر معامله باطل است ولی صلح دعوی ناشی از بطلان معامله صحیح است.
- ماده 766 - اگر طرفین به طور کلی تمام دعاوی واقعی و فرضیه خود را به صلح خاتمه داده باشند کلیه دعاوی داخل در صلح محسوب است اگر چه منشا دعوی در حین صلح معلوم نباشد مگر این که صلح به حسب قرائن شامل آن نگردد.
- ماده 767 - اگر بعد از صلح معلوم گردد که موضوع صلح منتفی بوده است صلح باطل است.
- ماده 768 - در عقد صلح ممکن است احد طرفین در عوض مال الصلحی که می‌گیرد متعهد شود که نفقه معینی همه ساله یا همه ماهه تا مدت معین تأدیه کند این تعهد ممکن است به نفع طرفین مصالحه یا به نفع شخص یا اشخاص ثالث واقع شود.
- ماده 769 - در تعهد مذکوره در ماده قبل به نفع هر کس که واقع شده باشد ممکن است شرط نمود که بعد از فوت منتفع نفقه به وراث او داده شود.
- ماده 770 - صلحی که بر طبق دو ماده فوق واقع می‌شود به ورشکستگی یا افلاس متعهد نفقه فسخ نمی‌شود مگر این که شرط شده باشد.
- فصل هیجدهم - در رهن
- ماده 771 - رهن عقدي است که به موجب آن مدیون مالی را برای وثیقه به داین می‌دهد.
- رهن دهنده را راهن و طرف دیگر را مرتهن می‌گویند.
- ماده 772 - مال مرهون باید به قبض مرتهن یا به تصرف کسی که بین طرفین معین می‌گردد داده شود ولی استمرار قبض شرط صحت معامله نیست.
- ماده 773 - هر مالی که قابل نقل و انتقال قانونی نیست نمی‌تواند مورد رهن واقع شود.
- ماده 774 - مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت باطل است.
- ماده 775 - برای هر مالی که در ذمه باشد ممکن است رهن داده شود ولو عقدي که موجب اشتغال ذمه است قابل فسخ باشد.
- ماده 776 - ممکن است يك نفر مالی را در مقابل دو یا چند دین که بدو یا چند نفر دارد رهن بدهد در این صورت مرتهن باید به تراضی معین کنند که رهن در تصرف چه کسی باشد و همچنین ممکن است دو نفر يك مال را به يك نفر در مقابل طلبی که از آنها دارد رهن بدهند.
- ماده 777 - در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علیحده ممکن است راهن مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر راهن قرض خود را اداء ننموده مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفاء کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود.
- ماده 778 - اگر شرط شده باشد که مرتهن حق فروش عین مرهونه را ندارد باطل است.
- ماده 779 - هر گاه مرتهن برای فروش عین مرهونه وکالت نداشته باشد و راهن هم برای فروش آن و اداء دین حاضر نگردد مرتهن به حاکم رجوع می‌نماید تا اجبار به بیع یا اداء دین به نحو دیگر بکند.
- ماده 780 - برای استیفاء طلب خود از قیمت رهن مرتهن بر هر طلبکار دیگری رجحان خواهد داشت.
- ماده 781 - اگر مال مرهون به قیمتی بیش از طلب مرتهن فروخته شود مازاد مال مالک آن است و اگر بر عکس حاصل فروش کمتر باشد مرتهن باید برای نقیصه به راهن رجوع کند.
- ماده 782 - در مورد قسمت اخیر ماده قبل اگر راهن مفلس شده باشد مرتهن با غرماء شریک می‌شود.
- ماده 783 - اگر راهن مقداری از دین را ادا کند حق ندارد مقداری از رهن را مطالبه نمایند و مرتهن می‌تواند تمام آن را تا تأدیه کامل دین نگاه دارد مگر این که بین راهن و مرتهن ترتیب دیگری مقرر شده باشد.
- ماده 784 - تبدیل رهن به مال دیگر به تراضی طرفین جائز است.
- ماده 785 - هر چیزی که در عقد بیع بدون قید صریح به عنوان متعلقات جزء مبیع محسوب می‌شود در رهن نیز داخل خواهد بود.



- ماده 786 - ثمره رهن و زیادتی که ممکن است در آن حاصل شود در صورتی که متصل باشد جزء رهن خواهد بود و در صورتی که منفصل باشد متعلق به رهن است مگر این که ضمن عقد بین طرفین ترتیب دیگری مقرر شده باشد.
- ماده 787 - عقد رهن نسبت به مرتهن جایز و نسبت به رهن لازم است و بنابراین مرتهن می‌تواند هر وقت بخواهد آن را بر هم زند ولی رهن نمی‌تواند قبل از اینکه دین خود را ادا نماید و یا به نحوی از انحاء قانونی از آن بری شود رهن را مسترد دارد.
- ماده 788 - به موت رهن یا مرتهن رهن منفسخ نمی‌شود ولی در صورت فوت مرتهن رهن می‌تواند تقاضا نماید که رهن به تصرف شخص ثالثی که به تراضی او و ورثه معین می‌شود داده شود.
- در صورت عدم تراضی شخص مزبور از طرف حاکم معین می‌شود.
- ماده 789 - رهن در ید مرتهن امانت محسوب است و بنا بر این مرتهن مسئول تلف یا ناقص شدن آن نخواهد بود مگر در صورت تقصیر.
- ماده 790 - بعد از برائت ذمه مدیون رهن در ید مرتهن امانت است لیکن اگر با وجود مطالبه آن را رد ننماید ضامن آن خواهد بود اگر چه تقصیر نکرده باشد.
- ماده 791 - اگر عین مرهونه به واسطه عمل خود رهن یا شخص دیگری تلف شود باید تلف‌کننده بدل آن را بدهد و بدل مزبور رهن خواهد بود.
- ماده 792 - وکالت مذکور در ماده 777 شامل بدل مزبور در ماده فوق نخواهد بود
- ماده 793 - رهن نمی‌تواند در رهن تصرفی کند که منافعی حق مرتهن باشد مگر به اذن مرتهن.
- ماده 794 - رهن می‌تواند در رهن تغییراتی بدهد یا تصرفات دیگری که برای رهن نافع باشد و منافعی حقوق مرتهن هم نباشد به عمل آورد بدون این که مرتهن بتواند او را منع کند، در صورت منع اجازه با حاکم است.
- فصل نوزدهم - در هبه
- ماده 795 - هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند تملیک‌کننده واهب طرف دیگر را متهب، مالی را که مورد هبه است عین موهوبه می‌گویند.
- ماده 796 - واهب باید برای معامله و تصرف در مال خود اهلیت داشته باشد.
- ماده 797 - واهب باید مالک مالی باشد که هبه می‌کند.
- ماده 798 - هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض متهب اعم از این که مباشر قبض خود متهب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن واهب اثری ندارد.
- ماده 799 - در هبه به صغیر یا مجنون یا سفیه قبض ولی معتبر است.
- ماده 800 - در صورتی که عین موهوبه در ید متهب باشد محتاج به قبض نیست.
- ماده 801 - هبه ممکن است معوض باشد و بنابراین واهب می‌تواند شرط کند که متهب مالی را به او هبه کند یا عمل مشروعی را مجاناً بجا آورد.
- ماده 802 - اگر قبل از قبض واهب یا متهب فوت کند هبه باطل می‌شود.
- ماده 803 - بعد از قبض نیز واهب می‌تواند به ابقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل:
- 1) در صورتی که متهب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد.
 - 2) در صورتی که هبه معوض بوده و عوض هم داده شده باشد.
 - 3) در صورتی که عین موهوبه از ملکیت متهب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود خواه قهراً مثل این که عین موهوبه به رهن داده شود.
 - 4) در صورتی که در عین موهوبه تغییری حاصل شود.
- ماده 804 - در صورت رجوع واهب نمآت عین موهوبه اگر متصل باشد مال واهب و اگر منفصل باشد مال متهب خواهد بود.
- ماده 805 - بعد از فوت واهب یا متهب رجوع ممکن نیست.
- ماده 806 - هر گاه داین طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد.
- ماده 807 - اگر کسی مالی را به عنوان صدقه به دیگری بدهد حق رجوع ندارد.
- قسمت سوم - در اخذ بشفعه



- ماده 808 - هر گاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده به او بدهد و حصه مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع می‌گویند.
- ماده 809 - هر گاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق شفعه نخواهد بود.
- ماده 810 - اگر ملک دو نفر در ممر با مجری مشترک باشد و یکی از آنها ملک خود را با حق ممر یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه دارد اگر چه درخود ملک مشاعاً شریک نباشد ولی اگر ملک را بدون ممر یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه ندارد.
- ماده 811 - اگر حصه یکی از دو شریک وقف باشد متولی یا موقوف‌علیهم حق شفعه ندارد.
- ماده 812 - اگر مبیع متعدد بوده و بعضی آن قابل شفعه و بعضی دیگر قابل شفعه نباشد حق شفعه را می‌توان نسبت به بعضی که قابل شفعه است به قدر حصه آن بعضی از ثمن اجرا نمود.
- ماده 813 - در بیع فاسد حق شفعه نیست.
- ماده 814 - خیاری بودن بیع مانع از اخذ بشفعه نیست.
- ماده 815 - حق شفعه را نمی‌توان فقط نسبت به یک قسمت از مبیع اجرا نمود صاحب حق مزبور یا باید از آن صرف نظر کند یا نسبت به تمام مبیع اجرا نماید.
- ماده 816 - اخذ بشفعه هر معامله را که مشتری قبل از آن و بعد از عقد بیع نسبت به مورد شفعه نموده باشد باطل می‌نماید.
- ماده 817 - در مقابل شریکی که به حق شفعه تملک می‌کند مشتری ضامن درک است نه بایع لیکن اگر در مواقع اخذ بشفعه مورد شفعه هنوز به تصرف مشتری داده نشده باشد شفیع حق رجوع به مشتری نخواهد داشت.
- ماده 818 - مشتری نسبت به عیب و خرابی و تلفی که قبل از اخذ بشفعه در ید او حادث شده باشد ضامن نیست و همچنین است بعد از اخذ بشفعه و مطالبه در صورتی که تعدی یا تفریط نکرده باشد.
- ماده 819 - نمآتی که قبل از اخذ بشفعه در مبیع حاصل می‌شود در صورتی که منفصل باشد مال مشتری و در صورتی که متصل باشد مال شفیع است ولی مشتری می‌تواند بنایی را که کرده یا درختی را که کاشته قلع کند.
- ماده 820 - هر گاه معلوم شود که مبیع حین‌البیع معیوب بوده و مشتری ارزش گرفته است شفیع در موقع اخذ بشفعه مقدار ارزش را از ثمن کسر می‌گذارد.
- حقوق مشتری در مقابل بایع راجع به درک مبیع همان است که در ضمن عقد بیع مذکور شده است.
- ماده 821 - حق شفعه فوری است.
- ماده 822 - حق شفعه قابل اسقاط است اسقاط به هر چیزی که دلالت بر صرف نظر کردن از حق مزبور نماید واقع می‌شود.
- ماده 823 - حق شفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وراث او منتقل می‌شود.
- ماده 824 - هر گاه یک یا چند نفر از وراث حق خود را اسقاط کند باقی وراث نمی‌توانند آن را فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند و باید یا از آن صرف نظر کنند یا نسبت به تمام مبیع اجرا نمایند.
- قسمت چهارم - در وصایا و ارث
- باب اول - در وصایا
- فصل اول - در کلیات
- ماده 825 - وصیت بر دو قسم است: تملیکی و عهده‌ای.
- ماده 826 - وصیت تملیکی عبارت است از این که کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به دیگری مجاناً تملیک کند.
- وصیت عهده‌ای عبارت است از این که شخصی یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور می‌نماید.
- وصیت کننده موصی، کسی که وصیت تملیکی به نفع او شده است موصی له، مورد وصیت موصی به، کسی که به موجب وصیت عهده‌ای ولی بر مورد ثلث یا بر صغیر قرار داده می‌شود وصی نامیده می‌شود.



- ماده 827 - تمليك به موجب وصيت محقق نمي‌شود مگر با قبول موصي‌له پس از فوت موصي.
- ماده 828 - هر گاه موصي‌له غير محصور باشد مثل اين كه وصيت براي فقرا يا امور عام‌المنفعه شود قبول شرط نيست.
- ماده 829 - قبول موصي‌له قبل از فوت موصي مؤثر نيست و موصي مي‌تواند از وصيت خود رجوع كند حتي در صورتي كه موصي‌له موصي به راقبض كرده باشد.
- ماده 830 - نسبت به موصي‌له رد يا قبول وصيت بعد از فوت موصي معتبر است بنابر اين اگر موصي‌له قبل از فوت موصي وصيت را رد كرده باشد بعد از فوت مي‌تواند آن را قبول كند و اگر بعد از فوت آن را قبول و موصي به راقبض كرد ديگر نمي‌تواند آن را رد كند ليكن اگر قبل از فوت قبول كرده باشد بعد از فوت قبول ثانوي لازم نيست.
- ماده 831 - اگر موصي‌له صغير يا مجنون باشد رد يا قبول وصيت با ولي خواهد بود.
- ماده 832 - موصي‌له مي‌تواند وصيت را نسبت به قسمتي از موصي به قبول كند در اين صورت وصيت نسبت به قسمتي كه قبول شده صحيح و نسبت به قسمت ديگر باطل مي‌شود.
- ماده 833 - ورثه موصي نمي‌تواند در موصي به تصرف كند مادام كه موصي‌له رد يا قبول خود را به آنها اعلام نكرده است. اگر تاخير اين اعلام موجب تضرر ورثه باشد حاكم موصي‌له را مجبور مي‌كند كه تصميم خود را معين نمايد.
- ماده 834 - در وصيت عهدي قبول شرط نيست ليكن وصي مي‌تواند مادام كه موصي زنده است وصايت را رد كند و اگر قبل از فوت موصي رد نكرد بعد از آن حق رد ندارد گر چه جاهل بر وصايت بوده باشد.
- فصل دوم - در موصي
- ماده 835 - موصي بايد نسبت به مورد وصيت جائزالتصرف باشد.
- ماده 836 - هر گاه كسي به قصد خودكشي خود را مجروح يا مسموم كند يا اعمال ديگر از اين قبيل كه موجب هلاكت است مرتكب گردد و پس از آن وصيت نمايد آن وصيت در صورت هلاكت باطل است و هر گاه اتفاقاً منتهي به موت نشد وصيت نافذ خواهد بود.
- ماده 837 - اگر كسي به موجب وصيت يك يا چند نفر از ورثه خود را از ارث محروم كند وصيت مزبور نافذ نيست.
- ماده 838 - موصي مي‌تواند از وصيت خود رجوع كند.
- ماده 839 - اگر موصي ثانياً وصيتي بر خلاف وصيت اول نمايد وصيت دوم صحيح است.
- فصل سوم - در موصي به
- ماده 840 - وصيت به صرف مال در امر غير مشروع باطل است.
- ماده 841 - موصي به بايد ملك موصي باشد و وصيت به مال غير ولو با اجازه مالك باطل است.
- ماده 842 - ممكن است مالي را كه هنوز موجود نشده است وصيت نمود.
- ماده 843 - وصيت به زياده بر ثلث تركه نافذ نيست مگر به اجازه وراثت و اگر بعض از ورثه اجازه كند فقط نسبت به سهم او نافذ است.
- ماده 844 - هر گاه موصي به مال معيني باشد آن مال تقويم مي‌شود اگر قيمت آن بيش از ثلث تركه باشد مازاد مال ورثه است مگر اين كه اجازه از ثلث كند.
- ماده 845 - ميزان ثلث به اعتبار دارايي موصي در حين وفات معين مي‌شود نه به اعتبار دارايي او در حين وصيت.
- ماده 846 - هر گاه موصي به منافع ملكي باشد دائماً يا در مدت معين به طريق ذيل از ثلث اخراج مي‌شود:
بدواً عين ملك با منافع آن تقويم مي‌شود سپس ملك مزبور با ملاحظه مسلوب‌المنفعه بودن در مدت وصيت تقويم شده تفاوت بين دو قيمت از ثلث حساب مي‌شود.
- اگر موصي به منافع دائمي ملك بوده و بدین جهت عين ملك قيمتي نداشته باشد قيمت ملك با ملاحظه منافع از ثلث محسوب مي‌شود.
- ماده 847 - اگر موصي به كلي باشد تعيين فرد با ورثه است مگر اين كه در وصيت طور ديگر مقرر شده باشد.
- ماده 848 - اگر موصي به جزء مشاع تركه باشد مثل ربع يا ثلث موصي‌له با ورثه در همان مقدار از تركه مشاعاً شريك خواهد بود.
- ماده 849 - اگر موصي زياده بر ثلث به ترتيب معيني وصيت به اموري كرده باشد ورثه زياده بر ثلث را اجازه نكنند به همان ترتيبي كه وصيت كرده است از تركه خارج مي‌شود تا ميزان ثلث و زايد بر ثلث باطل خواهد شد و اگر وصيت به تمام يك دفعه باشد زياده از همه كسر مي‌شود.



فصل چهارم - در موصی‌له

ماده 850 - موصی‌له باید موجود باشد و بتواند مالک چیزی بشود که برای او وصیت شده است.

ماده 851 - وصیت برای حمل صحیح است لیکن تملک او منوط است بر این که زنده متولد شود.

ماده 852 - اگر حمل در نتیجه جرمی سقط شود موصی‌به به ورثه او می‌رسد مگر این که جرم مانع ارث باشد.

ماده 853 - اگر موصی‌لهم متعدد و محصور باشند موصی به بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود مگر این که موصی طور دیگر مقرر داشته باشد.

فصل پنجم - در وصی

ماده 854 - موصی می‌تواند يك یا چند نفر وصی معین نماید - در صورت تعداد اوصیاء باید مجتمعاً عمل به وصیت کنند مگر در صورت تصریح به استقلال هر يك.

ماده 855 - موصی می‌تواند چند نفر را به نحو ترتیب وصی معین کند به این طریق که اگر اولی فوت کرد دومی وصی باشد و اگر دومی فوت کرد سومی باشد و هكذا.

ماده 856 - صغیر را می‌توان به اتفاق يك نفر کبیر وصی قرار داد.

در این صورت اجراء وصایا با کبیر خواهد بود تا موقع بلوغ و رشد صغیر.

ماده 857 - موصی می‌تواند يك نفر را برای نظارت در عملیات وصی معین نماید.

حدود اختیارات ناظر به طریقی خواهد بود که موصی مقرر داشته است یا از قرائن معلوم شود.

ماده 858 - وصی نسبت به اموالی که بر حسب وصیت در ید او می‌باشد حکم امین را دارد و ضامن نمی‌شود مگر در صورت تعدی یا تفریط.

ماده 859 - وصی باید بر طبق وصایای موصی رفتار کند و الا ضامن و معزل است.

ماده 860 - غیر از پدر و جد پدری کس دیگر حق ندارد بوضعی وصی معین کند.

باب دوم - در ارث

فصل اول

در موجبات ارث و طبقات مختلفه وراث

ماده 861 - موجب ارث دو امر است:

نسب و سبب.

ماده 862 - اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند:

(1) پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد.

(2) اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها.

(3) اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آنها.

ماده 863 - وارثین طبقه بعد وقتی ارث می‌برند که از وارثین طبقه قبل کسی نباشد.

ماده 864 - از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می‌برند هر يك از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد.

ماده 865 - اگر در شخص واحد موجبات متعدده ارث جمع شود به جهت تمام آن موجبات ارث می‌برد مگر این که بعضی از آنها مانع دیگری باشد که در این صورت فقط از جهت عنوان مانع می‌برد.

ماده 866 - در صورت نبودن وارث امر ترکه متوفی راجع به حاکم است.

فصل دوم - در حق ارث

ماده 867 - ارث به موت حقیقی یا به موت فرضی مورث تحقق پیدا می‌کند.

ماده 868 - مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی مستقر نمی‌شود مگر پس از اداء حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق گرفته.

ماده 869 - حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق می‌گیرد و باید قبل از تقسیم آن اداء شود از قرار ذیل است:

(1) قیمت کفن میت و حقوقی که متعلق است به اعیان ترکه مثل عینی که متعلق رهن است.

(2) دیون و واجبات مالی متوفی.



3) وصایای میت تا ثلث ترکه بدون اجازه ورثه و زیاده بر ثلث با اجازه آنها.

ماده 870 - حقوق مزبوره در ماده قبل باید به ترتیبی که در ماده مزبوره مقرر است تأدیه شود و مابقی اگر باشد بین وراثت تقسیم گردد.

ماده 871 - هر گاه ورثه نسبت به اعیان ترکه معاملاتی نمایند مادام که دیون متوفی تأدیه نشده است معاملات مزبوره نافذ نبوده و دیان می‌توانند آنرا بر هم زنند.

ماده 872 - اموال غایب مفقودالثر تقسیم نمی‌شود مگر بعد از ثبوت فوت او یا انقضاء مدتی که عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.

ماده 873 - اگر تاریخ فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند مجهول و تقدم و تأخر هیچ يك معلوم نباشد اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند مگر آن که موت به سبب غرق یا هدم واقع شود که در این صورت از یکدیگر ارث می‌برند.

ماده 874 - اگر اشخاصی که بین آنها توارث باشد بمیرند و تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تأخر مجهول باشد فقط آن که تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث می‌برد.

فصل سوم - در شرایط و جمله از موانع ارث

ماده 875 - شرط وراثت زنده بودن در حین فوت مورث است و اگر حملی باشد در صورتی ارث می‌برد که نطفه او حین الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود اگر چه فوراً پس از تولد بمیرد.

ماده 876 - با شك در حیات حین ولادت حکم وراثت نمی‌شود.

ماده 877 - در صورت اختلاف در زمان انعقاد نطفه امارات قانونی که برای اثبات نسب مقرر است رعایت خواهد شد.

ماده 878 - هر گاه در حین موت مورث حملی باشد که اگر قابل وراثت متولد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت دیگر می‌گردد

تقسیم ارث به عمل نمی‌آید تا حال او معلوم شود و اگر حمل مانع از ارث هیچ يك از سایر وراثت نباشد و آنها بخواهند ترکه را تقسیم کنند باید برای حمل حصه‌ای که مساوی حصه دو پسر از همان طبقه باشد کنار گذارند و حصه هر يك از وراثت مراعا است تا حال حمل معلوم شود.

ماده 879 - اگر بین وارث غایب مفقودالثری باشد سهم او کنار گذارده می‌شود تا حال او معلوم شود در صورتی که محقق گردد قبل از مورث مرده است حصه او به سایر وراثت بر می‌گردد و الا به خود او یا به ورثه او می‌رسد.

ماده 880 - قتل از موانع ارث است بنابراین کسی که مورث خود را عمدتاً بکشد از ارث او ممنوع می‌شود اعم از این که قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری.

ماده 881 - در صورتی که قتل عمدی مورث به حکم قانون یا برای دفاع باشد مفاد ماده فوق مجری نخواهد بود. (اصلاحی مورخ

1361/10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 881 سابق : در صورتی که قتل مورث غیر عمدی یا به حکم قانون یا برای دفاع باشد مفاد ماده فوق مجری نخواهد بود.

ماده 881 مکرر - . کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی‌برند اگر چه از لحاظ

طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند. (اضافه شده به موجب قانون مورخ 1361/10/8 و قانون 1370/8/14)

ماده 882 - بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده از پدر و پدر از او ارث نمی‌برد لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از او ارث می‌برند.

ماده 883 - هر گاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر از او ارث می‌برد لیکن از ارحام پدر و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمی‌برند.

ماده 884 - ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آن است نسبت به یکی از ابویین ثابت و نسبت به دیگری بواسطه اکراه یا شبهه زنا نباشد طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث می‌برد و بالعکس.

ماده 885 - اولاد و اقوام کسانی که به موجب ماده 880 از ارث ممنوع می‌شوند محروم از ارث نمی‌باشند بنابراین اولادی کسی که پدر خود را کشته باشد از جد مقتول خود ارث می‌برد اگر وارث نزدیکتری باعث حرمان آنان نشود.

فصل چهارم - در حجب

ماده 886 - حجب حالت وارثی است که به واسطه بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً محروم می‌شود.



- ماده 887 - حجب بر دو قسمت است:
- قسم اول آن است که وارث از اصل ارث محروم می‌گردد مثل برادرزاده که به واسطه بودن برادر یا خواهر متوفی از ارث محروم می‌شود یا برادرانی که بابت برادر ابوینی از ارث محروم می‌گردند.
- قسم دوم آن است که فرض وارث از حد اعلی به حد ادنی نازل می‌گردد مثل تنزل حصه شوهر از نصف به ربع در صورتی که برای زوجه اولاد باشد همچنین تنزل حصه زن از ربع به ثمن در صورتی که برای زوج او اولاد باشد.
- ماده 888 - ضابطه حجب از اصل ارث رعایت اقربیت به میت است بنابر این هر طبق از وراثت طبقه بعد را از ارث محروم می‌نمایند مگر در مورد ماده 936 و موردی که وارث دورتر بتواند به سمت قائم مقامی ارث ببرد که در این صورت هر دو ارث می‌برند.
- ماده 889 - در بین وراثت طبقه اولی اگر برای میت اولادی نباشد اولاد او هر قدر که پایین بروند قائم مقام پدر یا مادر خود بوده و با هر یک از ابویین متوفی که زنده باشد ارث می‌برند ولی در بین اولاد اقرب به میت ابعداً را از ارث محروم می‌نمایند.
- ماده 890 - در بین وراثت طبقه دوم اگر برای متوفی برادر یا خواهر نباشد اولاد اخوه هر قدر که پایین بروند قائم مقام پدر یا مادر خود بوده با هر یک از اجداد متوفی که زنده باشد ارث می‌برند لیکن در بین اجداد یا اولاد اخوه اقرب به متوفی ابعداً را از ارث محروم می‌کند. مفاد این ماده در مورد وارث طبقه سوم نیز مجری می‌باشد.
- ماده 891 - وراثت ذیل حاجب از ارث ندارد:
- پدر - مادر - پسر - دختر - زوج و زوجه.
- ماده 892 - حجب از بعضی فرض در موارد ذیل است:
- الف - وقتی که برای میت اولاد یا اولاد اولاد باشد در این صورت ابویین میت از بردن بیش از یک ثلث محروم می‌شوند مگر در مورد ماده 908 و 909 که ممکن است هر یک از ابویین به عنوان قرابت یا رد بیش از یک سدس ببرد و همچنین زوج از بردن بیش از یک ربع و زوجه از بردن بیش از یک ثمن محروم می‌شود.
- ب - وقتی که برای میت چند برادر یا خواهر باشد در این صورت مادر میت از بردن بیش از یک سدس محروم می‌شود مشروط بر این که:
- اولاً - لااقل دو برادر یا یک برادر یا دو خواهر یا چهار خواهر باشند.
- ثانیاً - پدر آنها زنده باشد.
- ثالثاً - از ارث ممنوع نباشد مگر به سبب قتل.
- رابعاً - ابوینی یا ابی تنها باشند.
- فصل پنجم - در فرض و صاحبان فرض
- ماده 893 - وراثت بعضی به فرض بعضی به قرابت و بعضی گاه به فرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند.
- ماده 894 - صاحبان فرض اشخاصی هستند که سهم آنان از ترکه معین است و صاحبان قرابت کسانی هستند که سهم آنها معین نیست.
- ماده 895 - سهام معینه که فرض نامیده می‌شود عبارت است از نصف، ربع، ثمن، دو ثلث، ثلث و سدس ترکه.
- ماده 896 - اشخاصی که به فرض ارث می‌برند عبارتند از مادر و زوج و زوجه.
- ماده 897 - اشخاصی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت ارث می‌برند عبارتند از پدر، دختر و دخترها، خواهر و خواهرهای ابی یا ابوینی و کلاله‌امی.
- ماده 898 - وراثت دیگر به غیر از مذکورین در دو ماده فوق فقط به قرابت ارث می‌برند.
- ماده 899 - فرض سه وارث نصف ترکه است:
- 1) شوهر در صورت نبودن اولاد برای متوفات اگر چه از شوهر دیگر باشد.
 - 2) دختر اگر فرزند منحصر باشد.
 - 3) خواهر ابوینی یا ابی تنها در صورتی که منحصر به فرد باشد.
- ماده 900 - فرض دو وارث ربع ترکه است:
- 1) شوهر در صورت فوت زن با داشتن اولاد.



- (2) زوجه یا زوجه‌ها در صورت فوت شوهر بدون اولاد.
- ماده 901 - ثمن فریضه زوجه یا زوجه‌ها است در صورت فوت شوهر با داشتن اولاد.
- ماده 902 - فرض دو وارث دو ثلث ترکه است:
- (1) دو دختر و بیشتر در صورت نبودن اولاد ذکور.
- (2) دو خواهر و بیشتر ابوینی یا ابی تنها با نبودن برادر.
- ماده 903 - فرض دو وارث ثلث ترکه است:
- (1) مادر متوفی در صورتی که میت اولاد و اخوه نداشته باشد.
- (2) کلاله امی در صورتی که بیش از یکی باشد.
- ماده 904 - فرض سه وارث سدس ترکه است پدر و مادر و کلاله امی اگر تنها باشد.
- ماده 905 - از ترکه میت هر صاحب فرض حصه خود را می‌برد و بقیه به صاحبان قرابت می‌رسد و اگر صاحب قرابتی در آن طبقه مساوی با صاحب فرض در درجه نباشد باقی به صاحب فرض رد می‌شود مگر در مورد زوج و زوجه که به آنها رد نمی‌شود لیکن اگر برای متوفی وارث به غیر از زوج نباشد زائد از فریضه به او رد می‌شود.
- فصل ششم - در سهم‌الارث طبقات مختلفه وراث
- مبحث اول - در سهم‌الارث طبقه اولی
- ماده 906 - اگر برای متوفی اولاد یا اولاد اولاد از هر درجه که باشند موجود نباشد هر یک از ابویین در صورت انفراد تمام ارث را می‌برد و اگر پدر و مادر میت هر دو زنده باشند مادر یک ثلث و پدر دو ثلث می‌برد لیکن اگر مادر حاجب داشته باشد سدس از ترکه متعلق به مادر و بقیه مال پدر است.
- ماده 907 - اگر متوفی ابویین نداشته و یک یا چند نفر اولاد داشته باشد ترکه به طریق ذیل تقسیم می‌شود:
- اگر فرزند منحصر به یکی باشد خواه پسر خواه دختر تمام ترکه به او می‌رسد.
- اگر اولاد متعدد باشند ولی تمام پسر یا تمام دختر ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود.
- اگر اولاد متعدد باشند و بعضی از آنها پسر و بعضی دختر پسر دو برابر دختر می‌برد.
- ماده 908 - هر گاه پدر یا مادر متوفی یا هر دو ابویین او موجود باشند با یک دختر فرض هر یک از پدر و مادر سدس ترکه و فرض دختر نصف آن خواهد بود و مابقی باید بین تمام وراث به نسبت فرض آنها تقسیم شود مگر این که مادر حاجب داشته باشد که در این صورت مادر از مابقی چیزی نمی‌برد.
- ماده 909 - هر گاه پدر یا مادر متوفی یا هر دو ابویین او موجود باشند یا چند دختر فرض تمام دخترها دو ثلث ترکه خواهد بود که بالسویه بین آنها تقسیم می‌شود و فرض هر یک از پدر و مادر یک سدس و مابقی اگر باشد بین تمام ورثه به نسبت فرض آنها تقسیم می‌شود مگر این که مادر حاجب داشته باشد در این صورت مادر از باقی چیزی نمی‌برد.
- ماده 910 - هر گاه میت اولاد داشته باشد گرچه یک نفر اولاد اولاد او ارث نمی‌برند.
- ماده 911 - هر گاه میت اولادی بلاواسطه نداشته باشد اولاد اولاد او قائم مقام اولاد بوده و بدین طریق جزو وارث طبقه اول محسوب و با هر یک از ابویین که زنده باشد ارث می‌برد.
- تقسیم ارث بین اولاد اولاد بر حسب نسل به عمل می‌آید یعنی هر نسل حصه کسی را می‌برد که به توسط او به میت می‌رسد بنابر این اولاد پسر دو برابر اولاد دختر می‌برند. در تقسیم بین افراد یک نسل پسر دو برابر دختر می‌برد.
- ماده 912 - اولاد اولاد تا هر چه که پایین بروند به طریق مذکور در ماده فوق ارث می‌برند با رعایت این که اقرب به میت ابعاد را محروم می‌کند.
- ماده 913 - در تمام صور مذکوره در این مبحث هر یک از زوجین که زنده باشد فرض خود را می‌برد و این فرض عبارت است از نصف ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه در صورتی که میت اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و از ربع ترکه برای زوج و ثمن آن برای زوجه در صورتی که میت اولاد یا اولاد اولاد داشته باشد و مابقی ترکه بر طبق مقررات مواد قبل مابین سایر وراث تقسیم می‌شود.
- ماده 914 - اگر به واسطه بودن چندین نفر صاحبان فرض ترکه میت کفایت نصیب تمام آنها را نکند نقص بر بنت و بنتین وارد می‌شود و اگر پس از موضوع کردن نصیب صاحبان فرض زیادتى باشد و وارثی نباشد که زیاده را به عنوان قرابت ببرد این زیاده بین صاحبان فرض بر



- طبق مقررات مواد فوق تقسیم می‌شود لیکن زوج و زوجه مطلقاً و مادر اگر حاجب داشته باشد از زیادی چیزی نمی‌برد.
- ماده 915 - انگشتری که میت معمولاً استعمال می‌کرده و همچنین قرآن و رخت‌های شخصی و شمشیر او به پسر بزرگ او می‌رسد بدون این که از حصه او از این حیث چیزی کسر شود مشروط بر این که ترکه میت منحصر به این اموال نباشد.
- مبحث دوم - در سهم الارث طبقه دوم
- ماده 916 - هر گاه برای میت وارث طبقه اولی نباشد ترکه او به وارث طبقه ثانیه می‌رسد.
- ماده 917 - هر یک از وارث طبقه دوم اگر تنها باشد تمام ارث را می‌برد و اگر متعدد باشند ترکه بین آنها بر طبق مواد ذیل تقسیم می‌شود.
- ماده 918 - اگر میت اخوه ابوینی داشته باشد اخوه ابی ارث نمی‌برند در صورت نبودن اخوه ابوینی اخوه ابی حصه ارث آنها را می‌برند. اخوه ابوینی و اخوه ابی هیچکدام اخوه امی را از ارث محروم نمی‌کنند.
- ماده 919 - اگر وارث میت چند برادر ابوینی یا چند برادر ابی یا چند خواهر ابوینی و چند خواهر ابی باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود.
- ماده 920 - اگر وارث میت چند برادر و خواهر ابوینی یا چند برادر و خواهر ابی باشند حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود.
- ماده 921 - اگر وارث چند برادر امی یا چند خواهر امی یا چند برادر و خواهر امی باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود.
- ماده 922 - هر گاه اخوه ابوینی و اخوه امی با هم باشند تقسیم به طریق ذیل می‌شود:
- اگر برادر یا خواهر امی یکی باشد سدس ترکه را می‌برد و بقیه مال اخوه ابوینی یا ابی است که به طریق مذکور در فوق تقسیم می‌نمایند.
- اگر کلاله امی متعدد باشد ثلث ترکه به آنها تعلق گرفته و بین خود بالسویه تقسیم می‌کنند و بقیه مال اخوه ابوینی یا ابی است که مطابق مقررات مذکور در فوق تقسیم می‌نمایند.
- ماده 923 - هر گاه ورثه اجداد یا جدات باشد ترکه به طریق ذیل تقسیم می‌شود:
- اگر جد یا جده تنها باشد اعم از ابی یا امی تمام ترکه به او تعلق می‌گیرد.
- اگر اجداد و جدات متعدد باشند در صورتی که ابی باشند ذکور دو برابر اناث می‌برد و اگر همه امی باشند بین آنها بالسویه تقسیم می‌گردد.
- اگر جد یا جده ابی و جد یا جده امی با هم باشند ثلث ترکه به جد یا جده امی می‌رسد و در صورت تعداد اجداد امی آن ثلث بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود و دو ثلث دیگر به جد یا جده ابی می‌رسد و در صورت تعدد ذکور از آن دو ثلث دو برابر حصه اناث خواهد بود.
- ماده 924 - هر گاه میت اجداد و کلاله با هم داشته باشد دو ثلث ترکه به وراثی می‌رسد که از طرف پدر قرابت دارند و در تقسیم آن حصه ذکور دوبرابر اناث خواهد بود و یک ثلث به وراثی می‌رسد که از طرف مادر قرابت دارند و بین خود بالسویه تقسیم می‌نمایند لیکن اگر خویش مادری فقط یک برادر یا یک خواهر امی باشد فقط سدس ترکه به او تعلق خواهد گرفت.
- ماده 925 - در تمام صور مذکوره در مواد فوق اگر برای میت نه برادر باشد و نه خواهر اولاد اخوه قائم مقام آنها شده و با اجداد ارث می‌برند در این صورت تقسیم ارث نسبت به اولاد اخوه بر حسب نسل به عمل می‌آید یعنی هر نسل حصه کسی را می‌برد که بواسطه او به میت می‌رسد بنا بر این اولاد اخوه ابوینی یا ابی حصه اخوه ابوینی یا ابی تنها و اولاد کلاله امی حصه کلاله امی را می‌برند.
- در تقسیم بین افراد یک نسل اگر اولاد اخوه ابوینی یا ابی تنها باشند ذکور دو برابر اناث می‌برد و اگر از کلاله امی باشند بالسویه تقسیم می‌کنند.
- ماده 926 - در صورت اجتماع کلاله ابوینی و ابی و امی کلاله ابی ارث نمی‌برد.
- ماده 927 - در تمام مواد مذکوره در این مبحث هر یک از زوجین که باشد فرض خود را از اصل ترکه می‌برد و این فرض عبارت است از نصف اصل ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه.
- متقریبین به مادر هم اعم از اجداد یا کلاله فرض خود را از اصل ترکه می‌برند.
- هر گاه بواسطه ورود زوجه یا زوجه نقصی موجود گردد نقص بر کلاله ابوینی یا ابی یا بر اجداد ابی وارد می‌شود.



مبحث سوم - در سهم الارث وارث طبقه سوم

ماده 928 - هر گاه برای میت وارث طبقه دوم نباشد ترکه او به وارث طبقه سوم می‌رسد.

ماده 929 - هر يك از وارث طبقه سوم اگر تنها باشد تمام ارث را می‌برد و اگر متعدد باشند ترکه بین آنها بر طبق مواد ذیل تقسیم می‌شود.

ماده 930 - اگر میت اعمام یا احوال ابویني داشته باشد اعمام یا احوال ابی ارث نمی‌برند در صورت نبودن اعمام یا احوال ابویني اعمام یا احوال ابی حصه آنها را می‌برند.

ماده 931 - هر گاه وارث متوفی چند نفر عمو یا چند نفر عمه باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود در صورتی که همه آنها ابویني یا همه ابی یا همه امی باشند.

هر گاه عمو و عمه با هم باشند در صورتی که همه امی باشند ترکه را بالسویه تقسیم می‌نمایند و در صورتی که همه ابویني یا ابی حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود.

ماده 932 - در صورتی که اعمام امی و اعمام ابویني یا ابی با هم باشند عم یا عمه امی اگر تنها باشند سدس ترکه به او تعلق می‌گیرد و اگر متعدد باشند ثلث ترکه و این ثلث را مابین خود بالسویه تقسیم می‌کنند و باقی ترکه به اعمام ابویني یا ابی می‌رسد که در تقسیم ذکور دو برابر اناث می‌برد.

ماده 933 - هر گاه وارث متوفی چند نفر دایی یا چند نفر خاله یا چند نفر دایی و چند نفر خاله با هم باشند ترکه بین آنها بالسویه تقسیم می‌شود خواه همه ابویني خواه همه ابی و خواه همه امی باشند.

ماده 934 - اگر وارث میت دایی و خاله ابی یا ابویني یا دایی و خاله امی باشند طرف امی اگر یکی باشد سدس ترکه را می‌برد و اگر متعدد باشند ثلث آن را می‌برند و بین خود بالسویه تقسیم می‌کنند و مابقی مال دایی و خاله‌های ابویني یا ابی است که آنها هم بین خود بالسویه تقسیم می‌نمایند.

ماده 935 - اگر برای میت يك یا چند نفر اعمام یا يك یا چند نفر احوال باشد ثلث ترکه به احوال دو ثلث آن به اعمام تعلق می‌گیرد. تقسیم ثلث بین احوال بالسویه به عمل می‌آید لیکن اگر بین احوال يك نفر امی باشد سدس حصه احوال به او می‌رسد و اگر چند نفر امی باشند ثلث آن حصه به آنها داده می‌شود و در صورت اخیر تقسیم بین آنها بالسویه به عمل می‌آید.

در تقسیم دو ثلث بین اعمام حصه ذکور دو برابر اناث خواهد بود لیکن اگر بین اعمام يك نفر امی باشد سدس حصه اعمام به او می‌رسد و اگر چند نفر امی باشند ثلث آن حصه به آنها می‌رسد و در صورت اخیر آن ثلث را بالسویه تقسیم می‌کنند.

در تقسیم پنج سدس و یا دو ثلث که از حصه اعمام باقی می‌ماند بین اعمام ابویني یا ابی حصه و ذکور دو برابر اناث خواهد بود. ماده 936 - با وجود اعمام یا احوال اولاد آنها ارث نمی‌برند مگر در صورت انحصار وارث به يك پسر عموی ابویني یا يك عموی ابی تنها که فقط در این صورت پسر عمو عمو را از ارث محروم می‌کند لیکن اگر با پسر عموی ابویني خال یا خاله باشد یا اعمام متعدد باشند ولو ابی تنها پسر عمو ارث نمی‌برد يك پسر و يك دختر از طبقه خود را خواهد برد.

ماده 937 - هر گاه برای میت نه اعمام باشد و نه احوال اولاد آنها به جای آنها ارث می‌برند و نصیب هر نسل نصیب کسی خواهد بود که به واسطه او به میت متصل می‌شود.

ماده 938 - در تمام موارد مذکوره در این مبحث هر يك از زوجین که باشد فرض خود را از اصل ترکه می‌برد و این فرض عبارت است از نصف اصل ترکه برای زوج و ربع آن برای زوجه.

متقرب به مادر هم نصیب خود را از اصل ترکه می‌برد باقی ترکه مال متقرب به پدر است و اگر نقصي هم باشد بر متقربین به پدر وارد می‌شود.

ماده 939 - در تمام موارد مذکوره در این مبحث و دو مبحث قبل اگر وارث خنثی بوده و از جمله وراثی باشد که از ذکور آنها دو برابر اناث می‌برند سهم الارث او به طریق ذیل معین می‌شود:

اگر علائم رجولیت غالب باشد سهم الارث يك پسر از طبقه خود و اگر علائم انائیت غلبه داشته باشد سهم الارث يك دختر از طبقه خود را می‌برد و اگر هیچ يك از علائم غالب نباشد نصف مجموع سهم الارث

مبحث چهارم - در میراث زوج و زوجه

ماده 940 - زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده و ممنوع از ارث نباشند از یکدیگر ارث می‌برند.



ماده 941 - سهم الارث زوج و زوجه از ترکه یکدیگر به طوری است که در مواد 913 - 927 و 938 ذکر شده است.
ماده 942 - در صورت تعدد زوجات ربع یا ثمن ترکه که تعلق به زوجه دارد بین همه آنان بالسویه تقسیم می‌شود.
ماده 943 - اگر شوهر زن خود را به طلاق رجعی مطلقه کند هر يك از آنها که قبل از انقضاء عده بمیرد دیگری از او ارث می‌برد لیکن اگر فوت یکی از آنها بعد از انقضاء عده بوده و یا طلاق بائن باشد از یکدیگر ارث نمی‌برند.
ماده 944 - اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف يك سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد زوجه او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد مشروط بر این که زن شوهر نکرده باشد.
ماده 945 - اگر مردی در حال مرض زنی را عقد کند و در همان مرض قبل از دخول بمیرد زن از او ارث نمی‌برد لیکن اگر بعد از دخول یا بعد از صحت یافتن از آن مرض بمیرد زن از او ارث می‌برد.

ماده 946 - **زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد و زوجه در صورت فرزندان بودن زوج يك هشتم از عین اموال منقول و يك هشتم از قیمت اموال غیرمنقول اعم از عرصه و اعیان ارث می‌برد در صورتی که زوج هیچ فرزندی نداشته باشد سهم زوجه يك چهارم از کلیه اموال به ترتیب فوق می‌باشد. (اصلاحی مورخ 1387/11/6)**

متن ماده 946 سابق : زوج از تمام اموال زوجه ارث می‌برد لیکن زوجه از اموال ذیل:

(1) از اموال منقوله از هر قبیل که باشد.

(2) از ابنیه و اشجار.

ماده 947 - **حذف شده است به موجب قانون مورخ 1387/11/6**

متن ماده 947 سابق : زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آنها و طریقه تقویم آن است که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم می‌گردد.

ماده 948 - **هرگاه ورثه از اداء قیمت امتناع کنند زن می‌تواند حق خود را از عین اموال استیفاء کند. (اصلاحی مورخ 1387/11/6)**

متن ماده 948 سابق : هر گاه در مورد ماده قبل ورثه از اداء قیمت ابنیه و اشجار امتناع کند زن می‌تواند حق خود را از عین آنها استیفاء نماید.

ماده 949 - در صورت نبودن هیچ وارث دیگر به غیر از زوج یا زوجه شوهر تمام ترکه زن موقوفات خود را می‌برد لیکن زن فقط نصیب خود را و بقیه ترکه شوهر در حکم مال اشخاص بلاوارث و تابع ماده 866 خواهد بود.
کتاب سوم - در مقررات مختلفه

ماده 950 - مثلی که در این قانون ذکر شده عبارت از مالی است که اشباه و نظائر آن نوعاً زیاد و شایع باشد مانند حیوانات و نحو آن و قیمتی مقابل آن است معذالك تشخیص این معنی با عرف می‌باشد.

ماده 951 - تعدی تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری.

ماده 952 - تفریط عبارت است از ترك عملي که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است.

ماده 953 - تقصیر اعم است از تفریط و تعدی.

ماده 954 - کلیه عقود جائزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سغه در مواردی که رشد معتبر است.

ماده 955 - مقررات این قانون در مورد کلیه اموری که قبل از این قانون واقع شده معتبر است.

-

بخش دوم قانون مدنی

مصوب 1314.1.20

-

جلد دوم - در اشخاص

کتاب اول - در کلیات

ماده 956 - اهلیت برای دارا بودن حقوق بازنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود.



- ماده 957 - حمل از حقوق مدني متمتع مي‌گردد مشروط بر اين كه زنده متولد شود.
- ماده 958 - هر انسان متمتع از حقوق مدني خواهد بود ليكن هيچ كس نمي‌تواند حقوق خود را اجرا كند مگر اين كه براي اين امر اهليت قانوني داشته باشد.
- ماده 959 - هيچ كس نمي‌تواند به طور كلي حق تمتع و يا حق اجراء تمام يا قسمتي از حقوق مدني را از خود سلب كند.
- ماده 960 - هيچ كس نمي‌تواند از خود سلب حریت كند و يا در حدودي كه مخالف قوانين و يا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف‌نظر كند.
- ماده 961 - جز در موارد ذيل اتباع خارجه نيز از حقوق مدني متمتع خواهند بود:
- 1 - در مورد حقوقي كه قانون آن را صراحتاً منحصر به اتباع ايران نموده و يا آن را صراحتاً از اتباع خارجه سلب كرده است.
 - 2 - در مورد حقوق مربوط به احوال شخصي كه قانون دولت متبوع تبعه خارجه آن را قبول نكرده.
 - 3 - در مورد حقوق مخصوصه كه صرفاً از نقطه نظر جامعه ايراني ايجاد شده باشد.
- ماده 962 - تشخيص اهليت هر كس براي معامله كردن بر حسب قانون دولت متبوع او خواهد بود معذلك اگر يك نفر تبعه خارجه در ايران عمل حقوقي انجام دهد در صورتي كه مطابق قانون دولت متبوع خود براي انجام آن عمل واجد اهليت نبوده و يا اهليت ناقصي داشته است آن شخص براي انجام آن عمل واجد اهليت محسوب خواهد شد در صورتي كه قطع نظر از تابعيت خارجي او مطابق قانون ايران نيز بتوان او را براي انجام آن عمل‌داري اهليت تشخيص داد.
- حكم اخير نسبت به اعمال حقوقي كه مربوط به حقوق خانوادگي و يا حقوق ارثي بوده و يا مربوط به نقل و انتقال اموال غير منقول واقع در خارج ايران مي‌باشد شامل نخواهد بود.
- ماده 963 - اگر زوجين تبعه يك دولت نباشند روابط شخصي و مالي بين آنها تابع قوانين دولت متبوع شوهر خواهد بود.
- ماده 964 - روابط بين ابوين و اولاد تابع قانون دولت متبوع پدر است مگر اين كه نسبت طفل فقط به مادر مسلم باشد كه در اين صورت روابط بين طفل و مادر او تابع قانون دولت متبوع مادر خواهد بود.
- ماده 965 - ولايت قانوني و نصب قيم بر طبق قوانين دولت متبوع مولوي عليه خواهد بود.
- ماده 966 - تصرف و مالكيّت و ساير حقوق بر اشياء منقول يا غير منقول تابع قانون مملكتي خواهد بود كه آن اشياء در آن جا واقع مي‌باشند معذلك حمل و نقل شدن شيء منقول از مملكتي به مملكت ديگر نمي‌تواند به حقوقي كه ممكن است اشخاص مطابق قانون محل وقوع اولي شيء نسبت به آن تحصيل كرده باشند خلل وارد آورد.
- ماده 967 - تركه منقول يا غير منقول اتباع خارجه كه در ايران واقع است فقط از حيث قوانين اصليه از قبيل قوانين مربوطه به تعيين وارث و مقدار سهم الارث آنها و تشخيص قسمتي كه متوفي مي‌توانسته است به موجب وصيت تملك نمايد تابع قانون دولت متبوع متوفي خواهد بود.
- ماده 968 - تعهدات ناشي از عقود تابع قانون محل وقوع عقد است مگر اين كه متعاقدين آن را صريحاً يا ضمناً تابع قانون ديگري قرار داده باشند.
- ماده 969 - اسناد از حيث طرز تنظيم تابع قانون محل تنظيم خود مي‌باشند.
- ماده 970 - مأمورين سياسي يا قنسولي دول خارجه در ايران وقتي مي‌توانند به اجرائي عقد نكاح مبادرت نمايند كه طرفين عقد هر دو تبعه دولت متبوع آنها بوده و قوانين دولت مزبور نياين اجازه را به آنها داده باشد - در هر حال نكاح بايد در دفاتر سجل احوال ثبت شود.
- ماده 971 - دعاوي از حيث صلاحيت محاكم و قوانين راجعه به اصول محاكمات تابع قانون محلي خواهد بود كه در آن جا اقامه مي‌شود مطرح بودن همان دعوي در محكمه اجنبي رافع صلاحيت محكمه ايراني نخواهد بود.
- ماده 972 - احكام صادره از محاكم خارجه و همچنين اسناد رسمي لازم‌الاجراء تنظيم شده در خارجه را نمي‌توان در ايران اجراء نمود مگر اين كه مطابق قوانين ايران امر به اجرائي آنها صادر شده باشد.
- ماده 973 - اگر قانون خارجه كه بايد مطابق ماده 7 جلد اول اين قانون يا بر طبق مواد فوق رعايت گردد به قانون ديگري احاله داده باشد محكمه مكلف به رعايت اين احاله نيست مگر اين كه احاله به قانون ايران شده باشد.
- ماده 974 - مقررات ماده 7 و مواد 962 تا 974 اين قانون تا حدي به موقع اجراء گذارده مي‌شود كه مخالف عهود بين‌المللي كه دولت ايران آن را امضاء کرده و يا مخالف با قوانين مخصوصه نباشد.



ماده 975 - محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که بر خلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود به موقع اجراء گذارد اگر چه اجراء قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد.

کتاب دوم - در تابعیت

ماده 976 - اشخاص ذیل تبعه ایران محسوب میشوند:

- 1- کلیه ساکنین ایران به استثنای اشخاصی که تبعیت خارجی آنها مسلم باشد. تبعیت خارجی کسانی مسلم است که مدارک تابعیت آنها مورد اعتراض دولت ایران نباشد.
- 2 - کسانی که پدر آنها ایرانی است اعم از این که در ایران یا در خارجه متولد شده باشند.
- 3 - کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشد.
- 4 - کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها در ایران متولد شده به وجود آمده‌اند.
- 5 - کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه است به وجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن هیجده سال تمام لااقل يك سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند و الا قبول شدن آنها به تابعیت ایران بر طبق مقرراتی خواهد بود که مطابق قانون برای تحصیل تابعیت ایران مقرر است.
- 6 - هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند.
- 7 - هر تبعه خارجی که تابعیت ایران را تحصیل کرده باشد.
- تبصره - اطفال متولد از نمایندگان سیاسی و قنسولی خارجه مشمول فقره 4 و 5 نخواهند بود.
- ماده 977 - اشخاص مذکور در فقره 4 و 5 حق دارند پس از رسیدن به سن هیجده سال تمام تا يك سال تابعیت پدر خود را قبول کنند مشروط بر این که در ظرف مدت فوق اظهاریه کتبی تقدیم وزارت خارجه نمایند و تصدیق دولت متبوع پدرشان دایر به این که آنها را تبعه خود خواهند شناخت ضمیمه اظهاریه باشد.
- ماده 978 - نسبت به اطفالی که در ایران از اتباع دولتی متولد شده‌اند که در مملکت متبوع آنها اطفال متولد از اتباع ایرانی را به موجب مقررات تبعه خود محسوب داشته و رجوع آنها را به تبعیت ایران منوط به اجازه می‌کنند معامله متقابل خواهد شد.
- ماده 979 - اشخاصی که دارای شرایط ذیل باشند می‌توانند تابعیت ایران را تحصیل کنند:
 - 1 - به سن هیجده سال تمام رسیده باشند.
 - 2 - پنج سال اعم از متوالی یا متناوب در ایران ساکن بوده باشند.
 - 3 - فراری از خدمت نظامی نباشند.
 - 4 - در هیچ مملکتی به جنحه مهم یا جنایت غیر سیاسی محکوم نشده باشند.در مورد فقره دوم این ماده مدت اقامت در خارجه برای خدمت دولت ایران در حکم اقامت در خاک ایران است.
- ماده 980 - - کسانی که به امور عام‌المنفعه ایران خدمت و یا مساعدت شایانی کرده باشند و همچنین اشخاصی که دارای عیال ایرانی هستند و از او اولاد دارند و یا دارای مقامات عالی علمی و متخصص در امور عام‌المنفعه هستند و تقاضای ورود به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران را می‌نمایند در صورتی که دولت ورود آنها را به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران صلاح بداند بدون رعایت شرط اقامت ممکن است با تصویب هیأت وزیران به تابعیت ایران قبول شوند. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

کسانی که به امور عام‌المنفعه ایران خدمت یا مساعدت شایانی کرده باشند و همچنین اشخاصی که دارای عیال ایرانی و از او اولاد دارند و یا دارای مقامات عالی علمی و متخصص در امور عام‌المنفعه هستند و تقاضای ورود به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران را می‌نمایند در صورتی که دولت ورود آنها را به تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران صلاح بداند بدون رعایت شرط اقامت ممکن است با تصویب هیأت وزراء به تبعیت ایران قبول شوند. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 980 سابق : کسانی که به امور عام‌المنفعه ایران خدمت یا مساعدت شایانی کرده باشند و همچنین اشخاصی که دارای عیال ایرانی و از او اولاد دارند و یا دارای مقامات عالی علمی و متخصص در امور عام‌المنفعه هستند و تقاضای ورود به تابعیت دولت



شاهنشاهی را می‌نمایند در صورتی که دولت ورود آنها را به تابعیت دولت شاهنشاهی صلاح بداند بدون رعایت شرط اقامت ممکن است با تصویب هیأت وزراء به تبعیت ایران قبول شوند.

ماده 981 - حذف شد. (به موجب قانون مورخ 1361 / 10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 981 سابق : اگر در ظرف مدت پنج سال از تاریخ صدور سند تابعیت معلوم شود شخصی که به تبعیت ایران قبول شده فراری از خدمت نظام بوده و همچنین هر گاه قبل از انقضای مدتی که مطابق قوانین ایران نسبت به جرم یا مجازات مرور زمان حاصل می‌شود معلوم گردد شخصی که به تبعیت قبول شده محکوم به جنحه مهم یا جنایت عمومی است هیأت وزراء حکم خروج او را از تابعیت ایران صادر خواهد کرد.

تبصره - اتباع خارجه که به تابعیت ایران قبول می‌شوند در صورتی که در ممالک خارجه متوقف باشند و مرتکب عملیات ذیل شوند علاوه بر اجرای مجازاتهای مقرر با اجازه هیأت وزراء تابعیت ایران از آنها سلب خواهد شد.

الف - کسانی که مرتکب عملیاتی بر ضد امنیت داخلی و خارجی مملکت ایران شوند و مخالفت و ضدیت با اساس حکومت ملی و آزادی بنمایند.

ب - کسانی که خدمت نظام وظیفه را به طوری که قانون ایران مقرر می‌دارد ایفاء ننمایند.

ماده 982 - اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره‌مند می‌شوند لیکن نمی‌توانند به مقامات زیر نائل گردند:

- 1 - ریاست جمهوری و معاونین او.
- 2 - عضویت در شورای نگهبان و ریاست قوه قضائیه.
- 3 - وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری.
- 4 - عضویت در مجلس شورای اسلامی.
- 5 - عضویت شوراهای استان و شهرستان و شهر.
- 6 - استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هر گونه پست و یا مأموریت سیاسی.
- 7 - قضاوت.
- 8 - عالیترین رده فرماندهی در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی.
- 9 - تصدی پستهای مهم اطلاعاتی و امنیتی. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 982 سابق : اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است به استثنای حق رسیدن به مقام ریاست جمهوری و وزارت و کفالت وزارت و یا هر گونه مأموریت سیاسی خارجه بهره‌مند می‌شوند لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل نائل گردند مگر پس از ده سال از تاریخ صدور سند تابعیت.

- 1 - عضویت در مجلس شورای اسلامی.
- 2 - عضویت شوراهای استان و شهرستان و شهر.
- 3 - استخدام وزارت امور خارجه. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 982 سابق : اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی نموده یا بنمایند از کلیه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است به استثناء حق رسیدن به مقام وزارت و کفالت وزارت و یا هر گونه مأموریت سیاسی خارجه بهره‌مند می‌شوند لیکن نمی‌توانند به مقامات ذیل نایل گردند مگر پس از ده سال از تاریخ صدور سند تابعیت.

- 1 - عضویت مجالس مقننه.
- 2 - عضویت انجمنهای ایالتی و ولایتی و بلدی.
- 3 - استخدام وزارت امور خارجه.



قانون استفساریه ماده 982 قانون مدنی

موضوع استفسار:

با توجه به این که در ماده 982 قانون مدنی اخیرالتصویب مجلس شورای اسلامی اعلام شده است کسانی که تابعیت ایرانی کسب نموده‌اند یا می‌نمایند نمی‌توانند به قضاوت اشتغال داشته باشند. آیا ماده فوق‌الذکر شامل کسانی که قبلاً به استخدام قضا درآمده‌اند و دارای حقوق مکتسبه می‌باشند، می‌شود؟ یا این که از استخدام آنان در آینده جلوگیری به عمل می‌آورد؟ نظر مجلس:

ماده واحده - با توجه به عبارت صدر ماده 982 قانون مدنی افرادی که پس از تصویب قانون تحصیل تابعیت ایرانی می‌نمایند نمی‌توانند به مقام قضاوت نائل گردند ولی این محدودیت شامل افرادی که قبل از تصویب قانون تحصیل تابعیت نموده و به امر قضاوت اشتغال داشته‌اند نمی‌گردد.

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده در جلسه روز سه شنبه بیست و هفتم مهر ماه یک هزار و سیصد و هفتاد و دو مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ 1372.8.5 به تأیید شورای نگهبان رسیده است

ماده 983 - درخواست تابعیت باید مستقیماً یا به توسط حکام یا ولات به وزارت امور خارجه تسلیم شده و دارای منضمات ذیل باشد:

1 - سواد مصدق اسناد هویت تقاضاکننده و عیال و اولاد او.

2 - تصدیق‌نامه نظمیۀ دائر به تعیین مدت اقامت تقاضاکننده در ایران و نداشتن سوء سابقه و داشتن مکنت کافی یا شغل معین برای تأمین معاش وزارت امور خارجه در صورت لزوم اطلاعات راجعه به شخص تقاضاکننده را تکمیل و آن را به هیأت وزراء ارسال خواهد نمود تا هیأت مزبور در قبول یا رد آن تصمیم مقتضی اتخاذ کند در صورت قبول شدن تقاضا سند تابعیت به درخواست‌کننده تسلیم خواهد شد.

ماده 984 - زن و اولاد صغیر کسانی که بر طبق این قانون تحصیل تابعیت ایران می‌نمایند تبعه دولت ایران شناخته می‌شوند ولی زن در ظرف یک سال از تاریخ صدور سند تابعیت شوهر و اولاد صغیر در ظرف یک سال از تاریخ رسیدن به سن هیجده سال تمام می‌توانند اظهاریه کتبی به وزارت امور خارجه داده و تابعیت مملکت سابق شوهر و یا پدر را قبول کند لیکن به اظهاریه اولاد اعم از ذکور و اناث باید تصدیق مذکور در ماده 977 ضمیمه شود.

ماده 985 - تحصیل تابعیت ایرانی پدر به هیچ وجه درباره اولاد او که در تاریخ تقاضانامه به سن هیجده سال تمام رسیده‌اند مؤثر نمی‌باشد.

ماده 986 - زن غیر ایرانی که در نتیجه ازدواج ایرانی می‌شود می‌تواند بعد از طلاق یا فوت شوهر ایرانی به تابعیت اول خود رجوع نماید مشروط براین که وزارت امور خارجه را کتباً مطلع کند ولی هر زن شوهر مرده که از شوهر سابق خود اولاد دارد نمی‌تواند مادام که اولاد او به سن هیجده سال تمام نرسیده از این حق استفاده کند و در هر حال زنی که مطابق این ماده تبعه خارجه می‌شود حق داشتن اموال غیر منقولۀ نخواهد داشت مگر در حدودی که این حق به اتباع خارجه داده شده باشد و هر گاه دارای اموال غیر منقول بیش از آن چه که برای اتباع خارجه داشتن آن جایز است بوده یا بعداً به ارث اموال غیر منقولی بیش از آن حد به او برسد باید در ظرف یک سال از تاریخ خروج از تابعیت ایران یا دارا شدن ملک در مورد ارث مقدار مازاد را به نحوی از انحاء به اتباع ایران منتقل کند و الا اموال مزبور با نظارت مدعی‌العموم محل به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش قیمت به آنها داده خواهد شد.

ماده 987 - زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجت می‌نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر این که مطابق قانون مملکت زوج تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوجه تحمیل شود ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر و یا تفریق به صرف تقدیم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تفریق، تابعیت اصلیه زن با جمیع حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.

تبصره 1 - هر گاه قانون تابعیت مملکت زوج زن را بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر بگذارد در این مورد زن ایرانی که بخواهد



تابعیت مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد، به شرط تقدیم تقاضانامه کتبی به وزارت امور خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت شود.

تبصره 2 - زن‌های ایرانی که بر اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحصیل می‌کنند حق داشتن اموال غیر منقول را در صورتی که موجب سلطه اقتصادی خارجی گردد ندارند، تشخیص این امر با کمیسیون متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های امور خارجه و کشور و اطلاعات است.

مقررات ماده 987 و تبصره‌های آن در قسمت خروج ایرانیانی که تابعیت خود را ترک نموده‌اند شامل زنان مزبور نخواهد بود. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 987 سابق: زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجت می‌نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر این که مطابق قانون مملکت زوج تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوجه تحمیل شود ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر و یا تفریق به صرف تقدیم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تفریق تابعیت اصلیه زن با جمیع حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.

تبصره 1 - هر گاه قانون تابعیت مملکت زوج زن را بین حفظ تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر بگذارد در این مورد زن ایرانی که بخواهد تابعیت مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد به شرط تقدیم تقاضا نامه کتبی به وزارت امور خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت گردد.

تبصره 2 - زن‌های ایرانی که بر اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحصیل می‌کنند حق داشتن اموال غیر منقول را در صورتی که موجب سلطه اقتصادی خارجی گردد ندارند.

مقررات ماده 988 و تبصره آن در قسمت خروج ایرانیانی که تابعیت خود را ترک نموده‌اند شامل زنان مزبور نخواهد بود. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 987 سابق: زن ایرانی که با تبعه خارجه مزاجت می‌نماید به تابعیت ایرانی خود باقی خواهد ماند مگر این که مطابق قانون مملکت زوج تابعیت شوهر به واسطه وقوع عقد ازدواج به زوجه تحمیل شود ولی در هر صورت بعد از وفات شوهر و یا تفریق به صرف تقدیم درخواست به وزارت امور خارجه به انضمام ورقه تصدیق فوت شوهر و یا سند تفریق تابعیت اصلیه زن با جمیع حقوق و امتیازات راجعه به آن مجدداً به او تعلق خواهد گرفت.

تبصره 1 - هر گاه قانون تابعیت مملکت زوج زن را بین تابعیت اصلی و تابعیت زوج مخیر بگذارد در این مورد زن ایرانی که بخواهد تابعیت مملکت زوج را دارا شود و علل موجهی هم برای تقاضای خود در دست داشته باشد به شرط تقدیم تقاضانامه کتبی به وزارت امور خارجه ممکن است با تقاضای او موافقت گردد.

تبصره 2 - زن‌های ایرانی که بر اثر ازدواج تابعیت خارجی را تحصیل می‌کنند حق داشتن اموال غیر منقول جز آن چه که در موقع ازدواج دارا بوده‌اند ندارند این حق هم به وراثت خارجی آنها منتقل نمی‌شود.

مندرجات ماده 988 در قسمت خروج از ایران مشمول زنان ایران نخواهد بود.

ماده 988 - اتباع ایران نمی‌توانند تبعیت خود را ترک کنند مگر به شرایط ذیل:

1 - به سن 25 سال تمام رسیده باشند.

2 - هیأت وزراء خروج از تابعیت آنان را اجازه دهد.

3 - قبلاً تعهد نمایند که در ظرف یک سال از تاریخ ترک تابعیت حقوق خود را بر اموال غیر منقول که در ایران دارا می‌باشند و یا ممکن است بالوراثه دارا شوند ولو قوانین ایران اجازه تملک آن را به اتباع خارجه بدهد به نحوی از انحاء به اتباع ایرانی منتقل کنند زوجه و اطفال کسی که بر طبق این ماده ترک تابعیت می‌نمایند اعم از این که اطفال مزبور صغیر یا کبیر باشند از تبعیت ایرانی خارج نمی‌گردد مگر این که اجازه هیأت وزراء شامل آنها هم باشد.

4 - خدمت تحت‌السلطه خود را انجام داده باشند.

تبصره - - کسانی که برطبق این ماده مبادرت به تقاضای ترک تابعیت ایران و قبول تابعیت خارجی می‌نمایند علاوه بر اجرای مقرراتی



که ضمن فقره سه از این ماده درباره آنان مقرر است باید در مدت يك سال از ایران خارج شوند. چنانچه ظرف مدت مزبور خارج نشوند مقامات صالحه امر به اخراج آنها و فروش اموالشان را صادر خواهند نمود و چنین اشخاصی هر گاه در آتیه بخواهند به ایران بیایند اجازه مخصوص وزارت امور خارجه را باید تحصیل نمایند. (اصلاحی مورخ 1337/9/16)

متن تبصره سابق : کسانی که بر طبق این ماده مبادرت به تقاضای ترک تابعیت ایران و قبول تبعیت خارجی می نمایند علاوه بر اجرای مقرراتی که ضمن فقره 3 از این ماده درباره آنان مقرر است باید در مدت يك سال از ایران خارج شوند چنانچه در ظرف مدت مزبور خارج نشوند مقامات صالحه امر به اخراج آنها و فروش اموالشان صادر خواهند نمود و چنین اشخاصی هر گاه در آتیه بخواهند به ایران بیایند اجازه مخصوص هیأت وزراء آن هم برای يك دفعه و مدت معین لازم است.

ماده 989 - هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات قانونی بعد از تاریخ 1280 شمسی تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد تبعیت خارجی او کان لم یکن بوده و تبعه ایران شناخته می شود ولی در عین حال کلیه اموال غیر منقوله او با نظارت مدعی العموم محل به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش قیمت آن به او داده خواهد شد و به علاوه از اشتغال به وزارت و معاونت وزارت و عضویت مجالس مقننه و انجمنهای ایالتی و ولایتی و بلدی و هر گونه مشاغل دولتی محروم خواهد بود.

تبصره - هیأت وزیران می تواند بنا به مصالحی به پیشنهاد وزارت امور خارجه تابعیت خارجی مشمولین این ماده را به رسمیت بشناسد - به این گونه اشخاص با موافقت وزارت امور خارجه اجازه ورود به ایران یا اقامت می توان داد. (اصلاحی مورخ 1337/9/16)

ماده 990 - از اتباع ایران کسی که خود یا پدرشان موافق مقررات تبدیل تابعیت کرده باشند و بخواهند به تبعیت اصلی خود رجوع نمایند به مجرد درخواست به تابعیت ایران قبول خواهند شد مگر آن که دولت تابعیت آنها را صلاح نداند.

ماده 991 - تکالیف مربوط به اجرای قانون تابعیت و اخذ مخارج دفتری در مورد کسانی که تقاضای تابعیت یا ترک تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران و تقاضای بقاء بر تابعیت اصلی را دارند به موجب آیین نامه ای است که به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید معین خواهد شد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 991 سابق : تکالیف مربوط به اجراء قانون تابعیت و اخذ مخارج دفتری در مورد کسانی که تقاضای تابعیت یا ترک تابعیت دولت جمهوری اسلامی ایران و تقاضای بقاء بر تابعیت اصلی را دارند به موجب آیین نامه که به تصویب هیأت وزراء خواهد رسید معین خواهد شد. (اصلاحی مورخ 1361/8/10)

متن ماده 991 سابق : تکالیف مربوطه به اجراء قانون تابعیت و اخذ مخارج دفتری (حقوق شانس لری) در مورد کسانی که تقاضای ورود و خروج از تابعیت دولت شاهنشاهی و تقاضای بقاء به تابعیت اصلی را دارند به موجب نظامنامه که به تصویب هیأت وزراء خواهد رسید معین خواهد شد.

کتاب سوم - در اسناد سجل احوال

ماده 992 - سجل احوال هر کس به موجب دفاتری که برای این امر مقرر است معین می شود.

ماده 993 - امور ذیل باید در ظرف مدت و به طریقی که به موجب قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است به دائره سجل احوال اطلاع داده شود:

1 - ولادت هر طفل و همچنین سقط هر جنین که بعد از ماه ششم از تاریخ حمل واقع شود.

2 - ازدواج اعم از دائم و منقطع.

3 - طلاق اعم از بائن و رجعی و همچنین بذل مدت.

4 - وفات هر شخص.

ماده 994 - حکم فوت فرضی غایب که بر طبق مقررات کتاب پنجم از جلد دوم این قانون صادر می شود باید در دفتر سجل احوال ثبت شود.

ماده 995 - تغییر مطالبی که در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممکن نیست مگر به موجب حکم محکمه.

ماده 996 - اگر عدم صحت مطالبی که به دایره سجل احوال اظهار شده است در محکمه ثابت گردد یا هویت کسی که در دفتر سجل



- احوال به عنوان مجهول‌الیه قید شده است معین شود و یا حکم فوت فرضی غایب ابطال گردد مراتب باید در دفاتر مربوطه سجل احوال قید شود.
- ماده 997 - هر کس باید دارای نام خانوادگی باشد.
- اتخاذ نامهای مخصوصی که به موجب نظامنامه اداره سجل احوال معین می‌شود ممنوع است.
- ماده 998 - هر کس که اسم خانوادگی او را دیگری بدون حق اتخاذ کرده باشد می‌تواند اقامه دعوی کرده و در حدود قوانین مربوطه تغییر نام خانوادگی غاصب را بخواهد.
- اگر کسی نام خانوادگی خود را که در دفاتر سجل احوال ثبت کرده است مطابق مقررات مربوطه به این امر تغییر دهد هر ذینفع می‌تواند در ظرف مدت و به طریقی که در قوانین یا نظامات مخصوصه مقرر است اعتراض کند.
- ماده 999 - سند ولادت اشخاصی که ولادت آنها در مدت قانونی به دایره سجل احوال اظهار شده است سند رسمی محسوب خواهد بود.
- ماده 1000 - سایر مطالب راجع به سجل احوال به موجب قوانین و نظامنامه‌های مخصوصه مقرر است.
- ماده 1001 - مأمورین قنسولی ایران در خارجه باید نسبت به ایرانیان مقیم حوزه مأموریت خود وظایفی را که به موجب قوانین و نظامات جاریه به عهده دوایر سجل احوال مقرر است انجام دهند.
- کتاب چهارم - در اقامتگاه
- ماده 1002 - اقامتگاه هر شخصی عبارت از محلی است که شخص در آن جا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آن جا باشد اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.
- ماده 1003 - هیچ کس نمی‌تواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد.
- ماده 1004 - تغییر اقامتگاه به وسیله سکونت حقیقی در محل دیگر به عمل می‌آید مشروط بر این که مرکز مهم امور او نیز به همان محل انتقال یافته باشد.
- ماده 1005 - اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است معذک زنی که شوهر او اقامتگاه معلومی ندارد و همچنین زنی که با رضایت شوهر خود و یا با اجازه محکمه مسکن علیحده اختیار کرده می‌تواند اقامتگاه شخصی علیحده نیز داشته باشد.
- ماده 1006 - اقامتگاه صغیر و محجور همان اقامتگاه ولی یا قیم آنها است.
- ماده 1007 - اقامتگاه مأمورین دولتی محلی است که در آن جا مأموریت ثابت دارند.
- ماده 1008 - اقامتگاه افراد نظامی که در ساخلو هستند محل ساخلو آنها است.
- ماده 1009 - اگر اشخاص کبیر که معمولاً نزد دیگری کار یا خدمت می‌کنند در منزل کارفرما یا مخدوم خود سکونت داشته باشند اقامتگاه آنها همان اقامتگاه کارفرما یا مخدوم آنها خواهد بود.
- ماده 1010 - اگر ضمن معامله یا قراردادی طرفین معامله یا یکی از آنها برای اجرای تعهدات حاصله از آن معامله محلی غیر از اقامتگاه حقیقی خود انتخاب کرده باشد نسبت به دعاوی راجعه به آن معامله همان محلی که انتخاب شده است اقامتگاه او محسوب خواهد شد و همچنین است در صورتی که برای ابلاغ اوراق دعوی و احضار و اخطار محلی را غیر از اقامتگاه حقیقی خود معین کند.
- کتاب پنجم - در غایب مفقودالاث
- ماده 1011 - غایب مفقودالاث کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد.
- ماده 1012 - اگر غایب مفقودالاث برای اداره اموال خود تکلیفی معین نکرده باشد و کسی هم نباشد که قانوناً حق تصدی امور او را داشته باشد محکمه برای اداره اموال او یک نفر امین معین می‌کند تقاضای تعیین امین فقط از طرف مدعی‌العموم و اشخاص ذینفع در این امر قبول می‌شود.
- ماده 1013 - محکمه می‌تواند از امینی که معین می‌کند تقاضای ضامن یا تضمینات دیگر نماید.
- ماده 1014 - اگر یکی از وراثت غایب تضمینات کافی بدهد محکمه نمی‌تواند امین دیگری معین نماید و وراثت مزبور به این سمت معین خواهد شد.
- ماده 1015 - وظایف و مسئولیتهای امینی که به موجب مواد قبل معین می‌گردد مانع است که برای قیم مقرر است.



- ماده 1016 - هر گاه هم فوت و هم تاریخ فوت غایب مفقودالاثر مسلم شود اموال او بین وراث موجود حین الموت تقسیم می‌گردد اگرچه يك یاچند نفر آنها از تاریخ فوت غایب به بعد فوت کرده باشند.
- ماده 1017 - اگر فوت غایب بدون تعیین تاریخ فوت ثابت گردد محکمه باید تاریخی را که فوت او در آن تاریخ محقق بوده معین کند در این صورت اموال غایب بین وراثی که در تاریخ مزبور موجود بوده‌اند تقسیم می‌شود.
- ماده 1018 - مفاد ماده فوق در موردی نیز رعایت می‌گردد که حکم موت فرضی غایب صادر شود.
- ماده 1019 - حکم موت فرضی غایب در موردی صادر می‌شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.
- ماده 1020 - موارد ذیل از جمله مواردی محسوب است که عادتاً شخص غایب زنده فرض نمی‌شود:
- 1 - وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از حیات غایب رسیده است گذشته و در انقضاء مدت مزبور سن غایب از هفتاد و پنج سال گذشته باشد.
 - 2 - وقتی که يك نفر به عنوانی از عناوین جزء قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد بدون این که خبری از او برسد هر گاه جنگ منتهی به انعقاد صلح نشده باشد مدت مزبور پنج سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود.
 - 3 - وقتی که يك نفر حین سفر بحری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تلف شده است سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی گذشته باشد بدون این که از آن مسافر خبری برسد.
- ماده 1021 - در مورد فقره اخیر ماده قبل اگر با انقضاء مدتهای ذیل که مبداء آن از روز حرکت کشتی محسوب می‌شود کشتی به مقصد نرسیده باشد در صورت حرکت بدون مقصد به بندری که از آن جا حرکت کرده برنگشته و از وجود آن به هیچ وجه خبری نباشد کشتی تلف شده محسوب می‌شود:
- الف - برای مسافرت در بحر خزر و داخل خلیج فارس يك سال.
 - ب - برای مسافرت در بحر عمان - اقیانوس هند - بحر احمر - بحر سفید (مدیترانه) - بحر سیاه و بحر آزوف دو سال.
 - ج - برای مسافرت در سایر بحار سه سال.
- ماده 1022 - اگر کسی در نتیجه واقعه‌ای به غیر آن چه در فقره 2 و 3 ماده 1020 مذکور است دچار خطر مرگ گشته و مفقود شده و یا در طیاره بوده و طیاره مفقود شده باشد وقتی می‌توان حکم موت فرضی او را صادر نمود که پنج سال از تاریخ دچار شدن به خطر مرگ بگذرد بدون این که خبری از حیات مفقود رسیده باشد.
- ماده 1023 - در مورد مواد 1020 و 1021 و 1022 محکمه وقتی می‌تواند حکم موت فرضی غایب را صادر نماید که در یکی از جرایم محل و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران اعلانی در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله يك ماه منتشر کرده و اشخاصی را که ممکن است از غایب خبری داشته باشند دعوت نماید که اگر خبر دارند به اطلاع محکمه برسانند. هر گاه يك سال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود حکم موت فرضی او داده می‌شود.
- ماده 1024 - اگر اشخاص متعدد در يك حادثه تلف شوند فرض بر این می‌شود که همه آنها در آن واحد مرده‌اند.
- مفاد این ماده مانع از اجراء مقررات مواد 873 و 874 جلد اول این قانون نخواهد بود.
- ماده 1025 - وراث غایب مفقودالاثر می‌توانند قبل از صدور حکم موت فرضی او نیز از محکمه تقاضا نمایند که دارایی او را به تصرف آنها بدهد مشروط بر این که اولاً غایب مزبور کسی را برای اداره کردن اموال خود معین نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از آخرین خبر غایب گذشته باشد بدون این که حیات یا ممات او معلوم باشد در مورد این ماده رعایت ماده 1023 راجع به اعلان مدت يك سال حتمی است.
- ماده 1026 - در مورد ماده قبل وراث باید ضامن و یا تضمینات کافیه دیگر بدهند تا در صورت مراجعت غایب و یا در صورتی که اشخاص ثالث حقی بر اموال او داشته باشند از عهده اموال یا حق اشخاص ثالث برآیند تضمینات مزبور تا موقع صدور حکم موت فرضی غایب باقی خواهد بود.
- ماده 1027 - بعد از صدور حکم فوت فرضی نیز اگر غایب پیدا شود کسانی که اموال او را به عنوان وراثت تصرف کرده‌اند باید آن چه را که از اعیان یا عوض و یا منافع اموال مزبور حین پیدا شدن غایب موجود می‌باشد مسترد دارند.
- ماده 1028 - امینی که برای اداره کردن اموال غایب مفقودالاثر معین می‌شود باید نفقه زوجه دائم یا منقطعه که مدت او نگذشته و



نفقه او را زوج تعهد کرده باشد و اولاد غایب را از دارایی غایب تأدیه نماید در صورت اختلاف در میزان نفقه تعیین آن به عهده محکمه است.

ماده 1029 - هر گاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقودالثر باشد زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند در این صورت با رعایت ماده 1023 حاکم او را طلاق می‌دهد.

ماده 1030 - اگر شخص غایب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضاء مدت عده مراجعت نماید نسبت به طلاق حق رجوع دارد ولی بعد از انقضاء مدت مزبور حق رجوع ندارد.

کتاب ششم

در قرابت

ماده 1031 - قرابت بر دو قسم است قرابت نسبی و قرابت سببی.

ماده 1032 - قرابت نسبی به ترتیب طبقات ذیل است:

طبقه اول - پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد.

طبقه دوم - اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها.

طبقه سوم - اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آنها.

در هر طبقه درجات قرب و بعد قرابت نسبی به عده نسله‌ها در آن طبقه معین می‌گردد مثلاً در طبقه اول قرابت پدر و مادر با اولاد در درجه اول و نسبت به اولاد اولاد در درجه دوم خواهد بود و هکذا در طبقه دوم قرابت برادر و خواهر و جد و جدّه در درجه اول از طبقه دوم و اولاد برادر و خواهر و جدپدر در درجه دوم از طبقه دوم خواهد بود و در طبقه سوم قرابت عمو و دائی و عمه و خاله در درجه اول از طبقه سوم و درجه اولاد آنها در درجه دوم از آن طبقه است.

ماده 1033 - هر کس در هر خط و به هر درجه که با یک نفر قرابت نسبی داشته باشد در همان خط و به همان درجه قرابت سببی با زوج یا زوجه او خواهد داشت بنا بر این پدر و مادر زن یک مرد اقبای درجه اول آن مرد و برادر و خواهر شوهر یک زن از اقبای سببی درجه دوم آن زن خواهند بود.

کتاب هفتم - در نکاح و طلاق

باب اول - در نکاح

فصل اول

در خواستگاری

ماده 1034 - هر زنی را که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود.

ماده 1035 - وعده ازدواج ایجاد علقه زوجیت نمی‌کند اگرچه تمام یا قسمتی از مهریه که بین طرفین برای موقع ازدواج مقرر گردیده پرداخته شده باشد بنا بر این هر یک از زن و مرد مادام که عقد نکاح جاری نشده می‌تواند از وصلت امتناع کنند و طرف دیگر نمی‌تواند به هیچ وجه او را مجبور به ازدواج کرده یا از جهت صرف امتناع از وصلت مطالبه خسارتی نماید.

ماده 1036 - **حذف شد.** (به موجب قانون مورخ 1361 / 8 / 10 و 1370 / 8 / 14)

متن ماده 1036 سابق : اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی به هم بزند در حالی که طرف مقابل یا ابوی او یا اشخاص دیگر به اتمام وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده باشند طرفی که وصلت را به هم زده است باید از عهده خسارات وارده برآید ولی خسارات مزبور فقط مربوط به مخارج متعارفه خواهد بود.

ماده 1037 - هر یک از نامزدها می‌تواند در صورت به هم خوردن وصلت منظور هدایایی را که به طرف دیگر یا ابوی او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند.

اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایایی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر این که آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد.

ماده 1038 - مفاد ماده قبل از حیث رجوع به قیمت در موردی که وصلت منظور در اثر فوت یکی از نامزدها به هم بخورد مجری نخواهد



بود.

ماده 1039 - حذف شد (به موجب قانون مورخ 1361/10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 1039 سابق : مدت مرور زمان دعاوي ناشي از به هم خوردن وصلت منظور دو سال است و از تاريخ به هم خوردن آن محسوب مي‌شود.

ماده 1040 - هر يك از طرفين مي‌توانند براي انجام وصلت منظور از طرف مقابل تقاضا كند كه تصديق طبيب به صحت از امراض مسريه مهم از قبيل سيغليس و سوزاك و سل ارائه دهد.

فصل دوم - قابليت صحي براي ازدواج

ماده 1041 - نكاح قبل از بلوغ ممنوع است.

تبصره - عقد نكاح قبل از بلوغ با اجازه ولي و به شرط رعايت مصلحت مولي عليه صحيح مي‌باشد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1041 سابق : عقد نكاح دختر قبل از رسيدن به سن 13 سال تمام شمسي و پس‌رقي از رسيدن به سن 15 سال تمام شمسي منوط است به اذن ولي به شرط رعايت مصلحت با تشخيص دادگاه صالح. (اصلاحی 1381/4/1)

ماده 1041 - نكاح قبل از بلوغ ممنوع است.

تبصره - عقد نكاح قبل از بلوغ با اجازه ولي صحيح است به شرط رعايت مصلحت مولي عليه. (اصلاحی 1361/10/8)

متن ماده 1041 سابق مصوب 1314 : نكاح اناث قبل از رسيدن به سن 15 سال تمام و نكاح ذكور قبل از رسيدن به سن 18 سال تمام ممنوع است. معذلك در مواردی كه مصالحی اقتضاء كند با پيشنهاد مدعي العموم و تصويب محكمه ممكن است استثناء معافيت از شرط سن اعطاء شود ولي در هر حال اين معافيت نمي‌تواند به اناثي داده شود كه کمتر از 13 سال تمام و به ذكوري شامل گردد كه کمتر از 15 سال تمام دارند.

ماده 1042 - حذف شد. (به موجب قانون مورخ 1361/10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 1042 سابق : بعد از رسيدن به سن 15 سال تمام نيز اناث نمي‌توانند مادام كه به 18 سال تمام نرسيده‌اند بدون اجازه ولي خود شوهر كنند.

ماده 1043 - نكاح دختر باكره اگرچه به سن بلوغ رسيده باشد موقوف به اجازه پدر يا جد پدري بدون علت موجه ازدادن اجازه مضايقه كند اجازه او ساقط و در اين صورت دختر مي‌تواند با معرفي كامل مردی كه مي‌خواهد با او ازدواج نمايد و شرايط نكاح و مهري كه بين آنها قرار داده شده است پس از اخذ اجازه از دادگاه مدني خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نمايد.

(اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1043 سابق : نكاح دختری كه هنوز شوهر نكرده اگر چه به سن بلوغ رسيده باشد موقوف به اجازه پدر يا جد پدري او است و هر گاه پدر يا جد پدري بدون علت موجه از دادن اجازه مضايقه كند دختر مي‌تواند با معرفي كامل مردی كه مي‌خواهد به او شوهر كند و شرايط نكاح و مهري كه بين آنها قرارداد شده به دادگاه مدني خاص مراجعه و به توسط دادگاه مزبور مراتب به پدر يا جد پدري اطلاع داده شود و بعد از 15 روز از تاريخ اطلاع و عدم پاسخ موجه از طرف ولي دادگاه مزبور مي‌تواند اجازه نكاح را صادر نمايد. (اصلاحی مورخ 1361/8/10)

متن ماده 1043 سابق : نكاح دختری كه هنوز شوهر نكرده اگرچه بيش از 18 سال تمام داشته باشد متوقف به اجازه پدر يا جد پدري او است هر گاه پدر يا جد پدري بدون علت موجه از دادن اجازه مضايقه كند دختر مي‌تواند با معرفي كامل مردی كه مي‌خواهد با او شوهر كند و شرايط نكاح و مهري كه بين آنها قرار داد شده به دفتر ازدواج مراجعه و به توسط دفتر مزبور مراتب را به پدر يا جد پدري



اطلاع می‌دهد و بعد از پانزده روز از تاریخ اطلاع دفتر مزبور می‌تواند نکاح را واقع سازد ممکن است اطلاع مزبور به وسایل دیگری غیر از دفتر ازدواج به پدر و یا جد داده شود ولی باید اطلاع مزبور مسلم شود.

ماده 1044 - در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها نیز عادتاً غیر ممکن بوده و دختر نیز احتیاج به ازدواج داشته باشد، وی می‌تواند اقدام به ازدواج نماید.

تبصره - ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می‌باشد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1044 سابق: در مورد ماده قبل اجازه را باید شخص پدر یا جد پدری بدهد و اگر پدر یا جد پدری دختر به علتی تحت قیمومت باشد اجازه قیم اولاًزم نخواهد بود.

فصل سوم - در موانع نکاح

ماده 1045 - نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است اگرچه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد:

1 - نکاح با پدر و اجداد و با مادر و جدات هر قدر که بالا برود.

2 - نکاح با اولاد هر قدر که پایین برود.

3 - نکاح با برادر و خواهر و اولاد آنها تا هر قدر که پایین برود.

4 - نکاح با عمات و خالات خود و عمات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدات.

ماده 1046 - قرابت رضاعی از حیث حرمت نكاح در حکم قرابت نسبی است مشروط بر این که:

اولاً - شیر زن از حمل مشروع حاصل شده باشد.

ثانیاً - شیر مستقیماً از پستان مکیده شده باشد.

ثالثاً - طفل لااقل يك شبانه روز و یا پانزده دفعه متوالی شیر کامل خورده باشد بدون این که در بین غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد.

رابعاً - شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد.

خامساً - مقدار شیری که طفل خورده است از يك زن و از يك شوهر باشد بنا بر این اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر يك زن و مقداری از شیر زن دیگر بخورد موجب حرمت نمی‌شود اگرچه شوهر آن دو زن یکی باشد. و همچنین اگر يك زن يك دختر و يك پسر رضاعی داشته باشد که هر يك را از شیر متعلق به شوهر دیگر شیر داده باشد آن پسر و یا آن دختر برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آنها از این حیث ممنوع نمی‌باشد.

ماده 1047 - نکاح بین اشخاص ذیل به واسطه مصاهره ممنوع دائمی است:

1 - بین مرد و مادر و جدات زن از هر درجه که باشد اعم از نسبی و رضاعی.

2 - بین مرد و زنی که سابقاً زن پدر و یا زن یکی از اجداد یا زن پسر یا زن یکی از احفاد او بوده است هر چند قرابت رضاعی باشد.

3 - بین مرد با انثا از اولاد زن از هر درجه که باشد ولو رضاعی مشروط بر این که بین زن و شوهر زناشویی واقع شده باشد.

ماده 1048 - جمع بین دو خواهر ممنوع است اگرچه به عقد منقطع باشد.

ماده 1049 - هیچ کس نمی‌تواند دختر برادرزن و یا دختر خواهرزن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود.

ماده 1050 - هر کس زن شوهردار را با علم به وجود علقه زوجیت و حرمت نکاح و یا زنی را که در عده طلاق و یا در عده وفات است با علم به عده و حرمت نکاح برای خود عقد کند باطل و آن زن مطلقاً بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.

ماده 1051 - حکم مذکور در ماده فوق در موردی نیز جاری است که عقد از روی جهل به تمام یا یکی از امور مذکوره فوق بوده و نزدیکی هم واقع شده باشد در صورت جهل و عدم وقوع نزدیکی عقد باطل ولی حرمت ابدی حاصل نمی‌شود.

ماده 1052 - تفریقی که با لعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است.

ماده 1053 - عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت موجب حرمت ابدی است.

ماده 1054 - زنا با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعیه است موجب حرمت ابدی است.

ماده 1055 - نزدیکی به شبهه و زنا اگر سابق بر نکاح باشد از حیث مانعیت نکاح در حکم نزدیکی با نکاح صحیح است ولی مبطل نکاح سابق نیست.



- ماده 1056 - اگر کسی با پسری عمل شنیع کند نمی‌تواند مادر یا خواهر یا دختر او را تزویج کند.
- ماده 1057 - زنی که سه مرتبه متوالی زوجه یک نفر بوده و مطلقه شده بر آن مرد حرام می‌شود مگر این که به عقد دائم به زوجیت مردی دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او به واسطه طلاق یا فسخ یا فوت فراق حاصل شده باشد.
- ماده 1058 - زن هر شخصی که به نه طلاق که شش تای آن عددی است مطلقه شده باشد بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.
- ماده 1059 - نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست.
- ماده 1060 - ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.
- ماده 1061 - دولت می‌تواند ازدواج بعضی از مستخدمین و مأمورین رسمی و محصلین دولتی را با زنی که تبعه خارجه باشد موکول به اجازه مخصوص نماید.
- فصل چهارم - شرایط صحت نکاح
- ماده 1062 - نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید.
- ماده 1063 - ایجاب و قبول ممکن است از طرف خود مرد و زن صادر شود و یا از طرف اشخاصی که قانوناً حق عقد دارند.
- ماده 1064 - عاقد باید عاقل و بالغ و قاصد باشد.
- ماده 1065 - توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد است.
- ماده 1066 - هر گاه یکی از متعاقبین یا هر دو لال باشند عقد به اشاره از طرف لال نیز واقع می‌شود مشروط بر این که به طور وضوح حاکی از انشاء عقد باشد.
- ماده 1067 - تعیین زن و شوهر به نحوی که برای هیچ یک از طرفین در شخص طرف دیگر شبیه نباشد شرط صحت نکاح است.
- ماده 1068 - تعلیق در عقد موجب بطلان است.
- ماده 1069 - شرط خیار فسخ نسبت به عقد نکاح باطل است ولی در نکاح دائم شرط خیار نسبت به صداق جایز است مشروط بر این که مدت آن معین باشد و بعد از فسخ مثل آن است که اصلاً مهر ذکر نشده باشد.
- ماده 1070 - رضای زوجین شرط نفوذ عقد است و هر گله مکره بعد از زوال کره عقد را اجازه کند نافذ است مگر این که اکراه به درجه بوده که عاقد فاقد قصد باشد.
- فصل پنجم - وکالت در نکاح
- ماده 1071 - هر یک از مرد و زن می‌تواند برای عقد نکاح وکالت به غیر دهد.
- ماده 1072 - در صورتی که وکالت به طور اطلاق داده شود وکیل نمی‌تواند موکله را برای خود تزویج کند مگر این که این اذن صریحاً به او داده شده باشد.
- ماده 1073 - اگر وکیل از آن چه که موکل راجع به شخص یا مهر یا خصوصیات دیگر معین کرده تخلف کند صحت عقد متوقف بر تنفیذ موکل خواهد بود.
- ماده 1074 - حکم ماده فوق در موردی نیز جاری است که وکالت بدون قید بوده و وکیل مراعات مصلحت موکل را نکرده باشد.
- فصل ششم - در نکاح منقطع
- ماده 1075 - نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.
- ماده 1076 - مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود.
- ماده 1077 - در نکاح منقطع احکام راجع به وراثت زن و به مهر او همان است که در باب ارث و در فصل آتی مقرر شده است.
- فصل هفتم - در مهر
- ماده 1078 - هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد می‌توان مهر قرار داد.
- ماده 1079 - مهر باید بین طرفین تا حدی که رفع جهالت آنها بشود معلوم باشد.
- ماده 1080 - تعیین مقدار مهر منوط به تراضی طرفین است.
- ماده 1081 - اگر در عقد نکاح شرط شود که در صورت عدم تأدیه مهر در مدت معین نکاح باطل خواهد بود نکاح و مهر صحیح ولی شرط باطل است.
- ماده 1082 - به مجرد عقد زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید.



قانون الحاق يك تبصره به ماده (1082) قانون مدني در خصوص مهریه مصوب 1376/4/29

ماده واحده - يك تبصره به شرح ذیل به ماده (1082) قانون مدني الحاق مي‌گردد:

تبصره - چنانچه مهریه وجه رایج باشد متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد محاسبه و پرداخت خواهد شد مگر اینکه زوجین در حین اجرای عقد به نحو دیگری تراضی کرده باشند.

آیین‌نامه اجرایی این قانون حداکثر ظرف مدت سه ماه از تاریخ تصویب توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران با همکاری وزارت دادگستری و وزارت امور اقتصادی و دارایی تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

قانون استفساریه تبصره ذیل ماده (1082) قانون مدني مصوب 1376 مصوب 1384/2/27

موضوع استفساریه :

ماده واحده - آیا ملاک محاسبه مهریه به نرخ روز موضوع تبصره ذیل ماده (1082) قانون مدني مصوب 29/4/1376، زمان صدور حکم است یا زمان تأدیه آن؟

نظر مجلس :

- منظور از زمان تأدیه، زمان اجرای حکم قطعی و لازم‌الاجراء است

ماده 1083 - برای تأدیه تمام و یا قسمتی از مهر می‌توان مدت یا اقساطی قرار داد.

ماده 1084 - هر گاه مهر عین معین باشد و معلوم گردد قبل از عقد معیوب بوده و یا بعد از عقد و قبل از تسلیم معیوب و یا تلف شود شوهر ضامن عیب و تلف است.

ماده 1085 - زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر این که مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود.

ماده 1086 - اگر زن قبل از اخذ مهر به اختیار خود به ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد قیام نمود دیگر نمی‌تواند از حکم ماده قبل استفاده کند معذک حق که برای مطالبه مهر دارد ساقط نخواهد شد.

ماده 1087 - اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود.

ماده 1088 - در مورد ماده قبل اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد زن مستحق هیچ گونه مهری نیست.

ماده 1089 - ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا شخص ثالثی داده شود در این صورت شوهر یا شخص ثالث می‌تواند مهر را هر قدر بخواهد معین کند.

ماده 1090 - اگر اختیار تعیین مهر به زن داده شود زن نمی‌تواند بیشتر از مهرالمثل معین نماید.

ماده 1091 - برای تعیین مهرالمثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقربان و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود.

ماده 1092 - هر گاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد از نصف را عیناً یا مثلاً یا قیمتاً استرداد کند.

ماده 1093 - هر گاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد زن مستحق مهرالمتععه است و اگر بعد از آن طلاق دهد مستحق مهرالمثل خواهد بود.

ماده 1094 - برای تعیین مهرالمتععه حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود.

ماده 1095 - در نکاح منقطع عدم مهر در عقد موجب بطلان است.

ماده 1096 - در نکاح منقطع موت زن در اثناء مدت موجب سقوط مهر نمی‌شود و همچنین است اگر شوهر تا آخر مدت با او نزدیکی نکند.

ماده 1097 - در نکاح منقطع هر گاه شوهر قبل از نزدیکی تمام مدت نکاح را ببخشد باید نصف مهریه را بدهد.



ماده 1098 - در صورتی که عقد نکاح اعم از دائم یا منقطع باطل بوده و نزدیکی واقع نشده زن حق مهر ندارد و اگر مهر را گرفته شوهر می‌تواند آن را استرداد نماید.

ماده 1099 - در صورت جهل زن به فساد نکاح و وقوع نزدیکی زن مستحق مهرالمثل است.

ماده 1100 - در صورتی که مهرالمسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا ملک غیر باشد در صورت اول و دوم زن مستحق مهرالمثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر این که صاحب مال اجازه نماید.

ماده 1101 - هر گاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شود زن حق مهر ندارد مگر در صورتی که موجب فسخ عنن باشد که در این صورت باوجود فسخ نکاح زن مستحق نصف مهر است.

فصل هشتم - در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر

ماده 1102 - همین که نکاح به طور صحت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.

ماده 1103 - زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند.

ماده 1104 - زوجین باید در تشییع مبنای خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند.

ماده 1105 - در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است.

ماده 1106 - در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است.

ماده 1107 - **نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض. (اصلاحی مورخ 1381/8/19)**

نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث‌البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء.

ماده 1108 - هر گاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.

ماده 1109 - نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است مگر این که طلاق در حال نشوز واقع شده باشد لیکن اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق باین باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت.

ماده 1110 - **در ایام عده وفات، مخارج زندگی زوجه عندالمطالبه از اموال اقربایی که پرداخت نفقه به عهده آنان است (در صورت عدم پرداخت) تأمین می‌گردد. (اصلاحی مورخ 1381/8/19)**

متن ماده 1110 سابق : در عده وفات زن حق نفقه ندارد.

ماده 1111 - زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد.

ماده 1112 - اگر اجراء حکم مذکور در ماده قبل ممکن نباشد مطابق ماده 1129 رفتار خواهد شد.

ماده 1113 - در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر این که شرط شده یا آن که عقد مبنی بر آن جاری شده باشد.

ماده 1114 - زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی نماید مگر آن که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.

ماده 1115 - اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی و یا مالی یا شرافتی برای زن باشد زن می‌تواند مسکن علیحده اختیار کند در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است نفقه برعهده شوهر خواهد بود.

ماده 1116 - در مورد ماده فوق مادام که محاکمه بین زوجین خاتمه نیافته محل سکناي زن به تراضی طرفین معین می‌شود و در صورت عدم تراضی محکمه با جلب نظر اقبای نزدیک طرفین منزل زن را معین خواهد نمود و در صورتی که اقبای نباشد خود محکمه محل مورد اطمینان رامعین خواهد کرد.

ماده 1117 - شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.



ماده 1118 - زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هر تصرفی را که می‌خواهد بکند.

ماده 1119 - طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل این‌که شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه‌سازد.

باب دوم - در انحلال عقد نکاح

ماده 1120 - عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا به بذل مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود.

فصل اول

در مورد امکان فسخ نکاح

ماده 1121 - جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است.

ماده 1122 - عیوب زیر در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

1 - خصاء

2 - عنن به شرط این که ولو یک بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد.

3 - مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1122 سابق: عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشویی باشد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

1 - عنن به شرط این که بعد از گذشتن مدت یک سال از تاریخ رجوع زن به حاکم رفع نشود.

2 - خصاء.

3 - مقطوع بودن آلت تناسلی. (اصلاحی مورخ 1361/8/10)

متن ماده 1122 سابق: عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشویی باشد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.

1 - عنن به شرط این که بعد از گشتن مدت یک سال از تاریخ رجوع زن به حاکم رفع نشود.

2 - خصی.

3 - مقطوع بودن آلت تناسلی.

ماده 1123 - عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود:

1 - قرن.

2 - جذام.

3 - برص.

4 - افضاء.

5 - زمین‌گیری.

6 - نابینایی از هر دو چشم.

ماده 1124 - عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته است.

ماده 1125 - جنون و عنن در مرد هر گاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.

ماده 1126 - هر یک از زوجین که قبل از عقد عالم به امراض مذکوره در طرف دیگر بوده، بعد از عقد فسخ نخواهد داشت.

ماده 1127 - هر گاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و امتناع به علت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود.

ماده 1128 - هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد.

ماده 1129 - در صورت استتکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه زن می‌تواند برای طلاق به



حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار به طلاق می‌نماید.
همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه.

ماده 1130 - - در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1130 سابق: در مورد زیر زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید. در صورتی که برای محکمه ثابت شود که دوام زوجیت موجب عسر و حرج است می‌تواند برای جلوگیری از ضرر و حرج زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود. (اصلاحی مورخ 1361/8/10)

حکم ماده قبل در موارد ذیل نیز جاری است:

- 1 - در موردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را وفا نکند و اجبار او هم بر ایفاء ممکن نباشد.
- 2 - سوء معاشرت شوهر به حدی که ادامه زندگانی زن را با او غیر قابل تحمل سازد.
- 3 - در صورتی که به واسطه امراض مسریه صعب‌العلاج دوام زناشویی برای زن موجب مخاطره باشد.

تبصره - عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد:

- 1 - ترك زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت يك سال بدون عذر موجه .
- 2 - اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به‌اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترك آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترك اعتیاد لازم بوده است.

در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترك، مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورد، بنا به درخواست زوجه، طلاق انجام خواهد شد.

- 3 - محکومیت قطعی زوج به حبس پنج سال یا بیشتر.
 - 4 - ضرب و شتم یا هرگونه سوءرفتار مستمر زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد.
 - 5 - ابتلاء زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی یا ساری یا هر عارضه صعب‌العلاج دیگری که زندگی مشترک را مختل نماید.
- موارد مندرج در این ماده مانع از آن نیست که دادگاه در سایر مواردی که عسر و حرج زن در دادگاه احراز شود، حکم طلاق صادر نماید. (اصلاحی مورخ 1379/7/3)

ماده 1131 - - خيار فسخ فوري است و اگر طرفي که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ نکاح را فسخ نکند خيار او ساقط می‌شود به شرط این که علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خيار لازم بوده به نظر عرف و عادت است.

ماده 1132 - در فسخ نکاح رعایت ترتیباتی که برای طلاق مقرر است شرط نیست.

فصل دوم - در طلاق

مبحث اول - در کلیات

ماده 1133 - مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید.
تبصره - زن نیز می‌تواند با وجود شرایط مقرر در مواد (1119)، (1129) و (1130) این قانون، از دادگاه تقاضای طلاق نماید. (اصلاحی مورخ 1381/8/19)



- متن ماده 1133 سابق : مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد.
- ماده 1134 - طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد.
- ماده 1135 - طلاق باید منجز باشد و طلاق معلق به شرط باطل است.
- ماده 1136 - طلاق‌دهنده باید بالغ و عادل و قاصد و مختار باشد.
- ماده 1137 - ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت مولی‌علیه زن او را طلاق دهد.
- ماده 1138 - ممکن است صیغه طلاق را به توسط وکیل اجراء نمود.
- ماده 1139 - طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطع به انقضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می‌شود.
- ماده 1140 - طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر این که زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غائب باشد به طوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند.
- ماده 1141 - طلاق در طهر موقوفه صحیح نیست مگر این که زن یائسه یا حامل باشد.
- ماده 1142 - طلاق زنی که با وجود اقتضای سن عادت زنانگی نمی‌شود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن سه ماه گذشته باشد.
- مبحث دوم - در اقسام طلاق
- ماده 1143 - طلاق بر دو قسم است: بائن و رجعی
- ماده 1144 - در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.
- ماده 1145 - در موارد ذیل طلاق بائن است:
- 1 - طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود.
 - 2 - طلاق یائسه.
 - 3 - طلاق خلع و مبارات مادام که زن رجوع به عوض نکرده باشد.
 - 4 - سومین طلاق که بعد از سه وصلت متوالی به عمل آید اعم از این که وصلت در نتیجه رجوع باشد یا در نتیجه نکاح جدید.
- ماده 1146 - طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.
- ماده 1147 - طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عوض باید زائد بر میزان مهر نباشد.
- ماده 1148 - در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است.
- ماده 1149 - رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر این که مقرون به قصد رجوع باشد.
- مبحث سوم - در عده
- ماده 1150 - عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگر اختیار کند.
- ماده 1151 - عده طلاق و عده فسخ نکاح سه طهر است مگر این که زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت عده او سه ماه است.
- ماده 1152 - عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد نکاح منقطع در غیر حامل دو طهر است مگر این که زن با اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت چهل و پنج روز است.
- ماده 1153 - عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضاء آن در مورد زن حامله تا وضع حمل است.
- ماده 1154 - عده وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر این که زن حامل باشد که در این صورت عده وفات تاموقع وضع حمل است مشروط بر این که فاصله بین فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد و الا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود.
- ماده 1155 - زنی که بین او و شوهر خود نزدیکی واقع نشده و همچنین زن یائسه نه عده طلاق دارد و نه عده فسخ نکاح ولی عده وفات در هر دو مورد باید رعایت شود.
- ماده 1156 - زنی که شوهر او غایب مفقودالاثربوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق عده وفات نگاهدارد.
- ماده 1157 - زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگاه دارد.



کتاب هشتم - در اولاد

باب اول - در نسب

ماده 1158 - طفل متولد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است مشروط بر این که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه گذشته باشد.

ماده 1159 - هر طفلی که بعد از انحلال نکاح متولد شود ملحق به شوهر است مشروط بر این که مادر هنوز شوهر نکرده و از تاریخ انحلال نکاح تا روز ولادت طفل بیش از دو ماه نگذشته باشد مگر آن که ثابت شود که از تاریخ نزدیکی تا زمان ولادت کمتر از شش ماه و یا بیش از ده ماه گذشته باشد.

ماده 1160 - در صورتی که عقد نکاح پس از نزدیکی منحل شود و زن مجدداً شوهر کند و طفلی که از او متولد گردد طفل به شوهری ملحق می‌شود که مطابق مواد قبل الحاق او به آن شوهر ممکن است در صورتی که مطابق مواد قبل الحاق طفل به هر دو شوهر ممکن باشد طفل ملحق به شوهر دوم است مگر آن که امارات قطعیه بر خلاف آن دلالت کند.

ماده 1161 - در مورد مواد قبل هر گاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار به ابوت خود نموده باشد دعوی نفی ولد از او مسموع نخواهد بود.

ماده 1162 - در مورد مواد قبل دعوی نفی ولد باید در مدتی که عادتاً پس از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل برای امکان اقامه دعوی کافی می‌باشد اقامه گردد و در هر حال دعوی مزبور پس از انقضاء دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسموع نخواهد بود.

ماده 1163 - در موردی که شوهر مطلع از تاریخ حقیقی تولد طفل نبوده و تاریخ تولد را بر او مشتبه نموده باشند به نوعی که موجب الحاق طفل به او باشد و بعدها شوهر از تاریخ حقیقی تولد مطلع شود مدت مرور زمان دعوی نفی دو ماه از تاریخ کشف خدعه خواهد بود.

ماده 1164 - احکام مواد قبل در مورد طفل متولد از نزدیکی به شبیه نیز جاری است اگرچه مادر طفل مشتبه نباشد.

ماده 1165 - طفل متولد از نزدیکی به شبیه فقط ملحق به طرفی می‌شود که در اشتباه بوده و در صورتی که هر دو در اشتباه بوده‌اند ملحق به هر دو خواهد بود.

ماده 1166 - هر گاه به واسطه وجود مانعی نکاح بین ابویین طفل باطل باشد نسبت طفل به هر یک از ابویین که جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت به دیگری نامشروع خواهد بود.

در صورت جهل هر دو نسب طفل به هر دو مشروع است.

ماده 1167 - طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود.

باب دوم

در نگاهداری و تربیت اطفال

ماده 1168 - نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابویین است.

ماده 1169 - برای حضانت و نگهداری طفلی که ابویین او جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند، مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن با پدر است.

تبصره - بعد از هفت سالگی در صورت حدوث اختلاف، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک به تشخیص دادگاه می‌باشد. (اصلاحی 1382/9/8)

متن ماده 1169 سابق - برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت پس از انقضاء این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.

ماده 1170 - اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با او است مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود.

ماده 1171 - در صورت فوت یکی از ابویین حضانت طفل با آن که زنده است خواهد بود هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.

ماده 1172 - هیچ یک از ابویین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آنها است از نگاهداری او امتناع کند در صورت امتناع یکی از ابویین حاکم باید به تقاضای دیگری یا به تقاضای قیم یا یکی از اقرباء و یا به تقاضای مدعی‌العموم نگاهداری طفل را به هر یک از ابویین



که حضانت به عهده اوست الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هر گاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند.

ماده 1173 - هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضایی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.

موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است:

- 1 - اعتیاد زیان‌آور به الکل، مواد مخدر و قمار.
- 2 - اشتها به فساد اخلاق و فحشاء.
- 3 - ابتلا به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی.
- 4 - سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشاء، تکدی‌گری و قاچاق.
- 5 - تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف. (اصلاحی 1376/8/11)

متن ماده 1173 سابق - هر گاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت او است صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای مدعی‌العموم هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند اتخاذ کند.

ماده 1174 - در صورتی که به علت طلاق یا به هر علت دیگر ابوی طفل در یک منزل سکونت نداشته باشند هر یک از ابوی که طفل تحت حضانت او نمی‌باشد حق ملاقات طفل خود را دارد تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوطه به آن در صورت اختلاف بین ابوی با محکمه است.

ماده 1175 - طفل را نمی‌توان از ابوی و یا از پدر و یا از مادری که حضانت با او است گرفت مگر در صورت وجود علت قانونی.

ماده 1176 - مادر مجبور نیست که به طفل خود شیر بدهد مگر در صورتی که تغذیه طفل به غیر شیر مادر ممکن نباشد.

ماده 1177 - طفل باید مطیع ابوی خود بوده و در هر سنی که باشد باید به آنها احترام کند.

ماده 1178 - ابوی مکلف هستند که در حدود توانایی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آنها را مهمل بگذارند.

ماده 1179 - ابوی حق تنبیه طفل خود را دارند ولی به استناد این حق نمی‌توانند طفل خود را خارج از حدود تأدیبه تنبیه نمایند.

باب سوم

در ولایت قهری پدر و جد پدری

ماده 1180 - طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد و همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد.

ماده 1181 - هر یک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند.

ماده 1182 - هر گاه طفل هم پدر و هم جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا به علتی ممنوع از تصرف در اموال مولی‌علیه گردد ولایت قانونی او ساقط می‌شود.

ماده 1183 - در کلیه امور مربوطه به اموال و حقوقی مالی مولی‌علیه ولی نماینده قانونی او می‌باشد.

ماده 1184 - هرگاه ولی قهری طفل رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی‌علیه گردد به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات ، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور مالی طفل فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین می‌نماید.

همچنین اگر ولی قهری به واسطه کبر سن و یا بیماری و امثال آن قادر به اداره اموال مولی‌علیه نباشد و شخصی را هم برای این امر تعیین ننماید طبق مقررات این ماده فردی به عنوان امین به ولی قهری منضم می‌گردد. (اصلاحی مورخ 1379.3.1)



- متن ماده 1184 سابق : هر گاه ولي قهري طفل لياقت اداره کردن اموال مولی‌عليه را نداشته باشد و یا در مورد اموال او مرتکب حیف و میل گردد به تقاضای اقبای طفل یا به تقاضای مدعی‌العموم بعد از ثبوت عدم لیاقت یا خیانت او در اموال مولی‌عليه به طرفیت مدعی‌العموم در محکمه حاکم يك نفر امین به ولي منضم می‌کند همین حکم در موردی نیز جاری است که ولي طفل به واسطه کبر سن یا مرض یا امثال آن قادر به اداره کردن اموال مولی‌عليه نباشد.
- ماده 1185 - هر گاه ولي قهري طفل محجور شود مدعی‌العموم مکلف است مطابق مقررات راجعه به تعیین قيم قیمی برای طفل معین کند.
- ماده 1186 - در مواردی که برای عدم امانت ولي قهري نسبت به دارایی طفل امارات قویه موجود باشد مدعی‌العموم مکلف است از محکمه ابتدایی رسیدگی به عملیات او را بخواهد محکمه در این مورد رسیدگی کرده در صورتی که عدم امانت او معلوم شد مطابق ماده 1184 رفتار می‌نماید.
- ماده 1187 - هر گاه ولي قهري منحصر به واسطه غیبت یا حبس به هر علتی نتواند به امور مولی‌عليه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد حاکم يك نفر امین به پیشنهاد مدعی‌العموم برای تصدی و اداره اموال مولی‌عليه و سایر امور راجعه به او موقتاً معین خواهد کرد.
- ماده 1188 - هر يك از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری می‌تواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می‌باشند وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگاهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید.
- ماده 1189 - هیچ يك از پدر و جد پدری نمی‌تواند با حیات دیگری برای مولی‌عليه خود وصی معین کند.
- ماده 1190 - ممکن است پدر یا جد پدری به کسی که به سمت وصایت معین کرده اختیار تعیین وصی بعد فوت خود را برای مولی‌عليه بدهد.
- ماده 1191 - اگر وصی منصوب از طرف ولي قهري به نگاهداری یا تربیت مولی‌عليه یا اداره امور او اقدام نکند یا امتناع از انجام وظایف خود نماید منعزل می‌شود.
- ماده 1192 - ولي مسلم نمی‌تواند برای امور مولی‌عليه خود وصی غیر مسلم معین کند.
- ماده 1193 - همین که طفل کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می‌شود و اگر بعداً سفیه یا مجنون شود قیمی برای او معین می‌شود.
- ماده 1194 - پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولي خاص طفل نامیده می‌شود.
- کتاب نهم - در خانواده
- فصل اول - در الزام به انفاق
- ماده 1195 - احکام نفقه زوجه همان است که به موجب فصل هشتم از باب اول از کتاب هفتم مقرر شده و بر طبق همین فصل مقرر می‌شود.
- ماده 1196 - در روابط بین اقارب فقط اقارب نسبی و در خط عمودی اعم از صعودی و نزلولی ملزم به انفاق یکدیگرند.
- ماده 1197 - کسی مستحق نفقه است که ندار بوده و نتواند به وسیله اشتغال به شغلی وسایل معیشت خود را فراهم سازد.
- ماده 1198 - کسی ملزم به انفاق است که متمکن از دادن نفقه باشد یعنی بتواند نفقه بدهد بدون این که از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد. برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود.
- ماده 1199 - نفقه اولاد بر عهده پدر است پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالاقرب در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آنها نفقه بر عهده مادر است.
- هر گاه مادر هم زنده و یا قادر به انفاق نباشد با رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اجداد و جدات مادری و جدات پدری واجب‌النفقه است و اگر چند نفر از اجداد و جدات مزبور از حیث درجه اقریب مساوی باشند نفقه را باید به حصه متساوی تأدیه کنند.
- ماده 1200 - نفقه ایوبین با رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اولاد و اولاد اولاد است.
- ماده 1201 - هر گاه يك نفر هم در خط عمودی صعودی و هم در خط عمودی نزولی اقارب داشته باشد که از حیث الزام به انفاق در درجه مساوی هستند نفقه او را باید اقارب مزبور به حصه متساوی تأدیه کنند بنا بر این اگر مستحق نفقه پدر و مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید پدر و اولاد او متساویاً تأدیه کنند بدون این که مادر سهمی بدهد و همچنین اگر مستحق نفقه مادر و اولاد



بلافضل داشته باشد نفقه او را باید مادر و اولادمتساویاً بدهند.

ماده 1202 - اگر اقارب واجب‌النفقه متعدد باشند و منفق نتواند نفقه همه آنها را بدهد اقارب در خط عمودی نزولی مقدم بر اقارب در خط عمودی صعودی خواهند بود.

ماده 1203 - در صورت بودن زوجه و يك يا چند نفر واجب‌النفقه ديگر زوجه مقدم بر سايرين خواهد بود.

ماده 1204 - نفقه اقارب عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث‌البیت به قدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق.

ماده 1205 - در موارد غیبت یا استتکاف از پرداخت نفقه، چنانچه الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده اوست ممکن نباشد دادگاه می‌تواند با مطالبه افراد واجب‌النفقه به مقدار نفقه از اموال غایب یا مستتکف در اختیار آنها یا متکفل مخارج آنان قرار دهد و در صورتی که اموال غایب یا مستتکف در اختیار نباشد همسر وی یا دیگری با اجازه دادگاه می‌تواند نفقه را به عنوان قرض بپردازد و از شخص غایب یا مستتکف مطالبه نمایند. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1205 سابق : واجب‌النفقه اعم از زوجه و اقارب می‌تواند برای مطالبه نفقه خود به محکمه رجوع کند.

ماده 1206 - زوجه در هر حال می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتازه بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر زن مقدم بر غرما خواهد بود ولی اقارب فقط نسبت به آتی می‌توانند مطالبه نفقه نمایند. این قانون که مشتمل بر دویست و پنجاه و يك ماده است در جلسات بیست و هشتم بهمن ماه و بیست و یکم اسفند ماه يك هزار و سیصد و سیزده شمسی و هفدهم و نوزدهم و بیستم فروردین ماه يك هزار و سیصد و چهارده شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی - دادگر

بخش سوم قانون مدنی

مصوب 1314.8.8

کتاب دهم در حجر و قیمومت

فصل اول - در کلیات

ماده 1207 - اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

1 - صغار.

2 - اشخاص غیر رشید.

3 - مجانین.

ماده 1208 - غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد.

ماده 1209 - حذف شد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8 و 1370/8/14)

متن ماده 1209 سابق : هر کس که دارای هیچده سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است. معذالك در صورتی که بعد از پانزده سال تمام رشد کسی که در محکمه ثابت شود از تحت قیمومت خارج می‌شود.

ماده 1210 - هیچکس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جهون او ثابت شده باشد.

تبصره 1 - سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام و در دختر نه سال تمام قمری است.

تبصره 2 - اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد.

(اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1210 سابق : هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.



تبصره 1 - سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.

تبصره 2 - اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

هیچ کسی را نمی‌توان بعد از رسیدن به هیجده سال تمام به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد.

ماده 1211 - جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است.

ماده 1212 - اعمال و افعال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد باطل و بلا اثر است معذالك صغیر ممیز می‌تواند تملك بلاعوض کند. مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات.

ماده 1213 - مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون نمی‌تواند هیچ تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنماید ولو با اجازه ولی یا قیم خود لیکن اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می‌نماید نافذ است مشروط بر آنکه افاقه او مسلم باشد.

ماده 1214 - معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل.

معذالك تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است.

ماده 1215 - هر گاه کسی مالی را به تصرف صغیر غیر ممیز و یا مجنون بدهد صغیر یا مجنون مسئول ناقص یا تلف شدن آن مال نخواهد بود.

ماده 1216 - هر گاه صغیر یا مجنون بغير رشید باعث ضرر غیر شود ضامن است.

ماده 1217 - اداره اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید به عهده ولی یا قیم آنان است به طوری که در باب سوم از کتاب هشتم و مواد بعد مقرر است.

فصل دوم - در موارد نصب قیم و ترتیب آن

ماده 1218 - برای اشخاص ذیل نصب قیم می‌شود:

1 - برای صغاری که ولی خاص ندارند.

2 - برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند.

3 - برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد.

ماده 1219 - - هر يك از ابوبن مكلف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آنها قیم معین شود مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع داده از او تقاضا نماید که اقدام لازم را برای نصب قیم به عمل آورد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

هر يك از ابوبن مكلف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آنها قیم معین شود مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود یا به نماینده او اطلاع داده از او تقاضا نماید که اقدام لازم برای نصب قیم به عمل آورد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1219 سابق: هر يك از ابوبن مكلف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آنها قیم معین شود مراتب را به مدعی العموم بدایت حوزه اقامت خود یا به نماینده او اطلاع داده از او تقاضا نمایند که اقدام لازم برای نصب قیم به عمل آورد.

ماده 1220 - در صورت نبودن هیچ يك از ابوبن یا عدم اطلاع آنها انجام تکلیف مقرر در ماده قبل به عهده افریایی است که با شخص محتاج به قیم در يك جا زندگی می‌نمایند.

ماده 1221 - اگر کسی که به موجب ماده 1218 باید برای او نصب قیم شود زن یا شوهر داشته باشد زوج یا زوجه نیز مکلف به انجام تکلیف مقرر در ماده 1219 خواهند بود.

ماده 1222 - در هر موردی که دادستان به نحوی از انحاء به وجود شخصی که مطابق ماده 1218 باید برای او نصب قیم شود مسبوق گردد، باید به دادگاه مدنی خاص رجوع و اشخاصی را که برای قیمومیت مناسب می‌داند به آن دادگاه معرفی کند.

دادگاه مدنی خاص از میان اشخاص مزبور يك یا چند نفر را به سمت قیم معین و حکم نصب او را صادر می‌کند و نیز دادگاه مذکور می‌تواند علاوه بر قیميك یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید. در این صورت دادگاه باید حدود اختیارات ناظر را تعیین کند.

اگر دادگاه مدنی خاص اشخاصی را که معرفی شده‌اند معتمد ندید، اشخاص دیگری را از داسرا خواهد خواست.



در هر موردی که دادستان به نحوی از انحاء به وجود شخصی که مطابق ماده 1218 باید برای او نصب قیم شود مسبوق گردید باید به دادگاه مدنی خاص رجوع و اشخاصی را که برای قیمومت مناسب می‌دانند به دادگاه مدنی خاص مزبور معرفی کرد. دادگاه مدنی خاص از میان اشخاص مزبور یک یا چند نفر را به سمت قیم معین و حکم نصب او را صادر می‌کند و نیز دادگاه مزبور می‌تواند علاوه بر قیمیک یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید در این صورت دادگاه باید حدود و اختیارات ناظر را نیز تعیین کند. اگر دادگاه مدنی خاص اشخاصی را که معرفی شده‌اند معتمد ندید اشخاص دیگری را از داسرا خواهد خواست. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1220 سابق : در هر موردی که مدعی‌العموم به نحوی از انحاء به وجود شخصی که مطابق ماده 1218 باید برای او نصب قیم شود مسبوق گردید باید به محکمه شرع رجوع و اشخاصی را که برای قیمومت مناسب می‌دانند به محکمه مزبور معرفی کند. محکمه شرع از میان اشخاص مزبور یک یا چند نفر را به سمت قیم معین و حکم نصب او را صادر می‌کند و نیز محکمه مزبور می‌تواند علاوه بر قیم یک یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید. در این صورت محکمه باید حدود اختیارات ناظر را معین کند. اگر محکمه شرع اشخاصی را که معرفی شده‌اند معتمد ندید معرفی اشخاص دیگری را از پارکه خواهد خواست. ماده 1223 - در مورد مجانی دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده نظریات خبره را به دادگاه مدنی خاص ارسال دارد، در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع می‌کند تا نصب قیم شود در مورد اشخاص غیر رشید نیز دادستان مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی در باب سفاهت او به دست آورده و در صورتی که سفاهت را مسلم دید، در دادگاه مدنی خاص اقامه دعوی نماید و پس از صدور حکم عدم رشد برای نصب قیم به دادگاه رجوع نماید. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1223 سابق : در مورد مجانی دادستان باید قبلاً رجوع به خبره کرده نظریات خبره را به دادگاه مدنی خاص ارسال دارد. در صورت اثبات جنون دادستان به دادگاه رجوع می‌کند تا نصب قیم شود در مورد اشخاص غیر رشید نیز دادستان مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی در باب سفاهت او به دست آورده و در صورتی که سفاهت را مسلم دید در دادگاه مدنی خاص اقامه دعوی نماید و پس از صدور حکم عدم رشد برای نصب قیم به دادگاه رجوع نماید. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1223 سابق : در مورد مجانی مدعی‌العموم باید قبلاً رجوع به خبره کرده نظریات خبره را به محکمه ابتدایی ارسال دارد. در صورت اثبات جنون مدعی‌العموم به محکمه شرع رجوع می‌کند تا نصب قیم شود در مورد اشخاص غیر رشید نیز مدعی‌العموم مکلف است که قبلاً به وسیله مطلعین اطلاعات کافی در باب سفاهت او به دست آورده و در صورتی که سفاهت را مسلم دید در محکمه بدایت اقامه دعوی نماید و پس از صدور حکم عدم رشد برای نصب قیم به محکمه شرع رجوع نماید. ماده 1224 - حفظ و نظارت در اموال صغار و مجانی و اشخاص غیر رشید مادام که برای آنها قیم معین نشده به عهده مدعی‌العموم خواهد بود طرزحفظ و نظارت مدعی‌العموم به موجب نظامنامه وزارت عدلیه معین خواهد شد. ماده 1225 - همین که حکم جنون یا عدم رشد یک نفر صادر و به توسط محکمه شرع برای او قیم معین گردید مدعی‌العموم می‌تواند حجر آن را اعلان نماید انتشار حجر هر کسی که نظر به وضعیت دارایی او ممکن است طرف معاملات بالنسبه عمده واقع گردد الزامی است.

ماده 1226 - اسامی اشخاصی که بعد از کبر و رشد به علت جنون یا سفه مجبور می‌گردند باید در دفتر مخصوص ثبت شود. مراجعه به دفتر مزبور برای عموم آزاد است. ماده 1227 - فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قیمومیت خواهند شناخت که نصب او مطابق قانون توسط دادگاه به عمل آمده باشد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قیمومیت خواهند شناخت که نصب او مطابق قانون توسط دادگاه به عمل آمده باشد. (اصلاحی مورخ 1361/8/10)

متن ماده 1227 سابق : فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قیمومت خواهند شناخت که نصب او مطابق قانون توسط محکمه شرع یا از طرف محضری به عمل آمده باشد که قانوناً قائم مقام محکمه شرع محسوب می‌شود.



ماده 1228 - - در خارج ایران کنسول و یا جانشین وی می‌تواند نسبت به ایرانیانی که باید مطابق ماده 1218 برای آنها قیام نصب شود و در حوزه مأموریت او ساکن یا مقیمند موقتاً نصب قیام کند و باید تا 10 روز پس از نصب قیام مدارک عمل خود را به وسیله وزارت امور خارجه به وزارت دادگستری بفرستند. نصب قیام مزبور وقتی قطعی می‌گردد که دادگاه مدنی خاص تهران تصمیم کنسول یا جانشین او را تنفیذ کند. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

در خارج ایران مأمورین قنسولی ایران حق دارند نسبت به ایرانیان که باید مطابق ماده 1218 برای آنها قیام نصب شود و در حوزه مأموریت آنها ساکن یا مقیم هستند موقتاً نصب قیام کنند و باید تا ده روز پس از نصب قیام مدارک عمل خود را به وسیله وزارت امور خارجه به وزارت دادگستری بفرستند. نصب قیام مزبور وقتی قطعی می‌گردد که دادگاه مدنی خاص تهران تصمیم مأمور قنسولی را تنفیذ کند. (اصلاحی 1361/10/8)

متن ماده 1228 سابق : در خارج ایران مأمورین قنسولی ایران حق دارند نسبت به ایرانیان که باید مطابق ماده 1218 برای آنها قیام نصب شود و در حوزه مأموریت آنها ساکن یا مقیم هستند موقتاً نصب قیام کنند و باید تا ده روز پس از نصب قیام مدارک عمل خود را به وسیله وزارت امور خارجه به وزارت عدلیه بفرستند نصب قیام مزبور وقتی قطعی می‌گردد که محکمه شرع تهران تصمیم مأمور قنسولی را تنفیذ کند.

ماده 1229 - وظایف و اختیاراتی که به موجب قوانین و نظامات مربوطه در مورد دخالت مدعیان عمومی در امور صغار و مجانین و اشخاص غیررشید مقرر است در خارج ایران به عهده مأمورین قنسولی خواهد بود.

ماده 1230 - اگر در عهود و قراردادهای منعقد شده بین دولت ایران و دولتی که مأمور قنسولی مأموریت خود را در مملکت آن دولت اجرا می‌کنند ترتیبی برخلاف مقررات دو ماده فوق اتخاذ شده باشد مأمورین مذکور مفاد آن دو ماده را تا حدی که با مقررات عهدنامه یا قرارداد مخالف نباشد اجرا خواهند کرد.

ماده 1231 - اشخاص ذیل نباید به سمت قیمومت معین شوند:

- 1 - کسانی که خود تحت ولایت یا قیمومت هستند.
- 2 - کسانی که به علت ارتکاب جنایت یا یکی از جرحه‌های ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند.
- 3 - سرقت - خیانت در امانت - کلاهبرداری - اختلاس - هتک ناموس یا منافیات عفت - جنحه نسبت به اطفال - ورشکستگی به تقصیر.
- 4 - کسانی که حکم ورشکستگی آنها صادر و هنوز عمل ورشکستگی آنها تصفیه نشده است.
- 5 - کسانی که معروف به فساد اخلاق باشند.

5 - کسی که خود یا اقرباء طبقه اول او دعوایی بر محجور داشته باشد.

ماده 1232 - با داشتن صلاحیت برای قیمومت اقرباء محجور مقدم بر سایرین خواهند بود.

ماده 1233 - زن نمی‌تواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومت را قبول کند.

ماده 1234 - در صورتی که محکمه بیش از یک نفر را برای قیمومت معین کند می‌تواند وظایف آنها را تفکیک نماید.

فصل سوم - در اختیارات و وظایف و مسئولیت قیام و حدود آن

نظارت مدعی‌العموم در امور صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید.

ماده 1235 - مواظبت شخص مولی‌علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه امور مربوطه به اموال و حقوق مالی او با قیام است.

ماده 1236 - - قیام مکلف است قبل از مداخله در امور مالی مولی‌علیه صورت جامعی از کلیه دارایی او تهیه کرده و یک نسخه از آنرا به امضای خود برای دادستانی که مولی‌علیه در حوزه آن سکونت دارد، بفرستد و دادستان یا نماینده او باید نسبت به میزان دارایی مولی‌علیه تحقیقات لازم را به عمل آورد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

قیام مکلف است قبل از مداخله در امور مالی مولی‌علیه صورت جامعی از کلیه دارایی او تهیه کرده یک نسخه از آن را به امضای خود برای دادستانی که مولی‌علیه در حوزه آن سکونت دارد بفرستد و دادستان یا نماینده او باید نسبت به میزان دارایی مولی‌علیه تحقیقات لازمه به عمل آورد. (اصلاحی 1361/10/8)



متن ماده 1236 سابق : قيم مكلف است قبل از مداخله در امور مالي مولی‌علیه صورت جامعی از کلیه دارایی او تهیه کرده يك نسخه از آن را به امضاء خود برای مدعی‌العموم بدایت که مولی‌علیه در حوزه آن سکونت دارد بفرستد و مدعی‌العموم یا نماینده او باید نسبت به میزان دارایی مولی‌علیه تحقیقات لازم به عمل آورد.

ماده 1237 - مدعی‌العموم یا نماینده او باید بعد از ملاحظه صورت دارایی مولی‌علیه مبلغی را که ممکن است مخارج سالانه مولی‌علیه بالغ بر آن گردد و مبلغی را که برای اداره کردن دارایی مزبور ممکن است لازم شود معین نماید قيم نمی‌تواند بیش از مبلغ مزبور خرج کند مگر با تصویب مدعی‌العموم.

ماده 1238 - قیمی که تقصیر در حفظ مال مولی‌علیه بنماید مسئول ضرر و خسارتي است که از نقصان یا تلف آن مال حاصل شده اگر چه نقصان یا تلف مستند به تفریط یا تعدی قيم نباشد.

ماده 1239 - هر گاه معلوم شود که قيم عامداً مالي را که متعلق به مولی‌علیه بوده جزو صورت دارایی او قید نکرده و یا باعث شده است که آن مال در صورت مزبور قید نشود مسئول هر ضرر و خسارتي خواهد بود که از این حیث ممکن است به مولی‌علیه وارد شود به علاوه در صورتی که عمل مزبور از روی سوء نیت بوده قيم معزول خواهد شد.

ماده 1240 - قيم نمی‌تواند به سمت قیمومت از طرف مولی‌علیه با خود معامله کند اعم از اینکه مال مولی‌علیه را به خود منتقل کند یا مال خود را به او انتقال دهد.

ماده 1241 - قيم نمی‌تواند اموال غیر منقول مولی‌علیه را بفروشد و یا رهن گذارد یا معامله کند که در نتیجه آن خود مدیون مولی‌علیه شود مگر بالحفاظ غبطه مولی‌علیه و تصویب مدعی‌العموم. در صورت اخیر شرط حتمي تصویب مدعی‌العموم ملائت قيم می‌باشد و نیز نمی‌تواند برای مولی‌علیه بدون ضرورت و احتیاج قرض کند مگر با تصویب مدعی‌العموم.

ماده 1242 - قيم نمی‌تواند دعوی مربوطه به مولی‌علیه را به صلح خاتمه دهد مگر با تصویب مدعی‌العموم.

ماده 1243 - در صورت وجود موجبات موجه دادستان می‌تواند از دادگاه مدني خاص تقاضا کند که از قيم تضمیناتي راجع به اداره اموال مولی‌علیه بخواهد. تعیین نوع تضمین به نظر دادگاه است. هر گاه قيم برای دادن تضمین حاضر نشد از قیمومت عزل می‌شود. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

در صورت وجود موجبات موجه دادستان می‌تواند از دادگاه مدني خاص تقاضا کند که از قيم تضمیناتي راجع به اداره اموال مولی‌علیه بخواهد تعیین نوع تضمین به نظر دادگاه است. هر گاه قيم برای دادن تضمین حاضر نشد از قیمومت عزل می‌شود. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1243 سابق : در صورت وجود موجبات موجه مدعی‌العموم می‌تواند از محکمه ابتدایی تقاضا کند که از قيم تضمیناتي راجع به اداره اموال مولی‌علیه بخواهد.

تعیین نوع تضمین به نظر محکمه است هر گاه قيم برای دادن تضمین حاضر نشد از قیمومت عزل می‌شود.

ماده 1244 - قيم باید لااقل سالی يك مرتبه حساب تصدي خود را به مدعی‌العموم یا نماینده او بدهد و هر گاه در ظرف يك ماه از تاریخ مطالبه مدعی‌العموم حساب ندهد به تقاضای مدعی‌العموم معزول می‌شود.

ماده 1245 - قيم باید حساب زمان تصدي خود را پس از کبر و رشد یا رفع حجر به مولی‌علیه سابق خود بدهد هر گاه قیمومت او قبل از رفع حجر خاتمه یابد حساب زمان تصدي باید به قيم بعدی داده شود.

ماده 1246 - قيم می‌تواند برای انجام امر قیمومت مطالبه اجرت کند میزان اجرت مزبور با رعایت کار قيم و مقدار اشتغالی که از امر قیمومت برای او حاصل می‌شود و محلی که قيم در آنجا اقامت دارد و میزان عایدی مولی‌علیه تعیین می‌گردد.

ماده 1247 - مدعی‌العموم می‌تواند اعمال نظارت در امور مولی‌علیه را کلاً یا بعضاً به اشخاص موثق یا هیأت یا مؤسسه واگذار نماید. شخص یا هیأت یا مؤسسه که برای اعمال نظارت تعیین شده در صورت تقصیر یا خیانت مسئول ضرر و خسارت وارده به مولی‌علیه خواهند بود.

فصل چهارم - در موارد عزل قيم

ماده 1248 - در موارد ذیل قيم معزول می‌شود:

1 - اگر معلوم شود که قيم فاقد صفت امانت بوده و یا این صفت از او سلب شود.



2 - اگر قیّم مرتکب جنایت و یا مرتکب یکی از جنحه‌های ذیل شده و به موجب حکم قطعی محکوم گردد:
سرقت - خیانت در امانت - کلاهبرداری - اختلاس - هتک ناموس - منافیات عفت - جنحه نسبت به اطفال - ورشکستگی به تقصیر، یا تقلب

3 - اگر قیّم به علتی غیر از علل فوق محکوم به حبس شود و بدین جهت نتواند امور مالی مولی‌علیه را اداره کند.
4 - اگر ورشکسته اعلان شود.

5 - اگر عدم لیاقت یا توانایی قیّم در اداره اموال مولی‌علیه معلوم شود.

6 - در موارد مواد 1239 و 1243 و 1244 با تقاضای مدعی‌العموم،

ماده 1249 - اگر قیّم مجنون یا فاقد رشد گردد منعزل می‌شود.

ماده 1250 - هر گاه قیّم در امور مربوطه به اموال مولی‌علیه یا جنحه یا جنایت نسبت به شخص او مورد تعقیب مدعی‌العموم واقع شود محکمه به تقاضای مدعی‌العموم موقتاً قیّم دیگری برای اداره اموال مولی‌علیه معین خواهد کرد.

ماده 1251 - هر گاه زن بی‌شوهری ولو مادر مولی‌علیه که به سمت قیمومت معین شده است اختیار شوهر کند باید مراتب را در طرف یک ماه از تاریخ انعقاد نکاح به دادستان حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع دهد.

در این صورت دادستان یا نماینده او می‌تواند با رعایت وضعیت جدید آن زن تقاضای تعیین قیّم جدید و یا ضم ناظر کند. (اصلاحی 1361/10/8)

متن ماده 1251 سابق: هر گاه زن بی‌شوهری ولو مادر مولی‌علیه که به سمت قیمومت معین شده است اختیار شوهر کند باید مراتب را در طرف یک ماه از تاریخ انعقاد نکاح به مدعی‌العموم بدایت حوزه اقامت خود یا نماینده او اطلاع دهد در این صورت مدعی‌العموم یا نماینده او می‌تواند با رعایت وضعیت جدید آن زن تقاضای تعیین قیّم جدید و یا ضم ناظر کند.

ماده 1252 - در مورد ماده قبل اگر قیّم ازدواج خود را در مدت مقرر به مدعی‌العموم یا نماینده او اطلاع ندهد مدعی‌العموم می‌تواند تقاضای عزل او را بکند.

فصل پنجم - در خروج از تحت قیمومت

ماده 1253 - پس از زوال سببی که موجب تعیین قیّم شده قیمومت مرتفع می‌شود.

ماده 1254 - خروج از قیمومت را ممکن است خود مولی‌علیه یا هر شخص ذینفع دیگری تقاضا نماید. تقاضانامه ممکن است مستقیماً یا توسط دادستان حوزه‌ای که مولی‌علیه در آنجا سکونت دارد، یا نماینده او به دادگاه مدنی خاص همان حوزه داده شود. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1254 سابق - خروج از تحت قیمومت را ممکن است خود مولی‌علیه یا هر شخص ذینفع دیگری تقاضا نماید تقاضانامه ممکن است مستقیماً یا توسط دادستان حوزه‌ای که مولی‌علیه در آنجا سکونت دارد یا نماینده او به دادگاه مدنی خاص همان حوزه داده شود. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1254 سابق: خروج از تحت قیمومت را ممکن است خود مولی‌علیه یا هر شخص ذینفع دیگری تقاضا نماید تقاضانامه ممکن است مستقیماً یا توسط مدعی‌العموم حوزه‌ای که مولی‌علیه در آنجا سکونت دارد یا نماینده او به محکمه ابتدایی همان حوزه داده شود.

ماده 1255 - در مورد ماده قبل مدعی‌العموم یا نماینده او مکلف است قبلاً نسبت به رفع علت تحقیقات لازم به عمل آورده مطابق نتیجه حاصله از تحقیقات در محکمه اظهار عقیده نماید.

در مورد کسانی که حجر آنها مطابق ماده 1225 اعلان می‌شود رفع حجر نیز باید اعلان گردد.

ماده 1256 - رفع حجر هر محجور باید در دفتر مذکور در ماده 1226 و در مقابل اسم آن محجور قید شود.

جلد سوم

در ادله اثبات دعوی

ماده 1257 - هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی‌علیه هر گاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل



باشد اثبات امر برعهده او است.

ماده 1258 - دلائل اثبات دعوي از قرار ذيل است:

1 - اقرار.

2 - اسناد کتبي.

3 - شهادت.

4 - امارات.

5 - قسم.

کتاب اول - در اقرار

باب اول - در شرايط اقرار

ماده 1259 - اقرار عبارت از اخبار به حقي است براي غير بر ضرر خود.

ماده 1260 - اقرار واقع مي‌شود به هر لفظي که دلالت بر آن نمايد.

ماده 1261 - اشاره شخص لال که صريحاً حاكي از اقرار باشد صحيح است.

ماده 1262 - اقرارکننده بايد بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد بنا بر اين اقرار صغير و مجنون در حال ديوانگي و غير قاصد و ملوث مؤثر نيست.

ماده 1263 - اقرار سفیه در امور مالي مؤثر نيست.

ماده 1264 - اقرار مفلس و ورشکسته نسبت به اموال خود بر ضرر ديان نافذ نيست.

ماده 1265 - اقرار مدعي افلاس و ورشکستگي در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق ديگران منشاء اثر نمي‌شود تا افلاس يا عدم افلاس او معين گردد.

ماده 1266 - در مقرله اهليت شرط نيست ليکن بر حسب قانون بايد بتواند داراي آنچه که به نفع او اقرار شده است بشود.

ماده 1267 - اقرار به نفع متوفي درباره ورثه او مؤثر خواهد بود.

ماده 1268 - اقرار معلق مؤثر نيست.

ماده 1269 - اقرار به امري که عقلاً يا عادتاً ممکن نباشد و يا بر حسب قانون صحيح نيست اثري ندارد.

ماده 1270 - اقرار براي حمل در صورتي مؤثر است که زنده متولد شود.

ماده 1271 - مقرله اگر به کلي مجهول باشد اقرار اثري ندارد و اگر في الجمله معلوم باشد مثل اقرار براي يکي از دو نفر معين صحيح است.

ماده 1272 - در صحت اقرار تصديق مقرله شرط نيست ليکن اگر مفاد اقرار را تکذيب کند اقرار مزبور در حق او اثري نخواهد داشت.

ماده 1273 - اقرار به نسبت در صورتي صحيح است که اولاً تحقق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد ثانياً کسي که به نسب او اقرار شده تصديق کند مگر در مورد صغيري که اقرار بر فرزندی او شده به شرط آنکه منازعي در بين نباشد.

ماده 1274 - اختلاف مقر و مقرله در سبب اقرار مانع صحت اقرار نيست.

باب دوم - در آثار اقرار

ماده 1275 - هر کس اقرار به حقي براي غير کند ملزم به اقرار خود خواهد بود.

ماده 1276 - اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثري نخواهد داشت.

ماده 1277 - انکار بعد از اقرار مسموع نيست ليکن اگر مقر ادعا کند که اقرار او فاسد يا مبني بر اشتباه يا غلط بوده شنیده مي‌شود و همچنين است در صورتي که براي اقرار خود عذري ذکر کند که قابل قبول باشد مثل اينکه بگويد اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند يا حواله بوده که وصول نشده ليکن دعاوي مذکوره مادامي که اثبات نشده مضر به اقرار نيست.

ماده 1278 - اقرار هر کس فقط نسبت به خود آن شخص و قائم مقام او نافذ است و در حق ديگري نافذ نيست مگر در موردی که قانون آن را ملزم قرار داده باشد.

ماده 1279 - اقرار شفاهي واقع در خارج از محکمه را در صورتي مي‌توان به شهادت شهود اثبات کرد که اصل دعوي به شهادت شهود قابل اثبات باشد و يا ادله و قرائني بر وقوع اقرار موجود باشد.



- ماده 1280 - اقرار کتبی در حکم اقرار شفاهی است.
- ماده 1281 - قید دین در دفتر تجار به منزله اقرار کتبی است.
- ماده 1282 - اگر موضوع اقرار در محکمه مقید به قید یا وصفی باشد مفرله نمی‌تواند آن را تجزیه کرده از قسمتی از آن که به نفع او است بر ضرر مفراسفاده نماید و از جزء دیگر آن صرف نظر کند.
- ماده 1283 - اگر اقرار دارای دو جزء مختلف‌الاثار باشد که ارتباط تامی با یکدیگر داشته باشند مثل اینکه مدعی‌علیه اقرار به اخذ وجه از مدعی‌نموده و مدعی رد شود مطابق ماده 1134 اقدام خواهد شد.
- کتاب دوم از جلد سوم - در اسناد
- ماده 1284 - سند عبارت است از هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد.
- ماده 1285 - شهادت‌نامه سند محسوب نمی‌شود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت.
- ماده 1286 - سند بر دو نوع است رسمی و عادی.
- ماده 1287 - اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آنها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشند رسمی است.
- ماده 1288 - مفاد سند در صورتی معتبر است که مخالف قوانین نباشد.
- ماده 1289 - غیر از اسناد مذکوره در ماده 1287 سایر اسناد عادی است.
- ماده 1290 - اسناد رسمی درباره طرفین و وراث و قائم‌مقام آنان معتبر است و اعتبار آنها نسبت به اشخاص ثالث در صورتی است که قانون تصریح کرده باشد.
- ماده 1291 - اسناد عادی در دو مورد اعتبار اسناد رسمی را داشته درباره طرفین و وراث و قائم‌مقام آنان معتبر است.
- 1 - اگر طرفی که سند بر علیه او اقامه شده است صدور آن را از منتسب‌الیه تصدیق نماید.
 - 2 - هر گاه در محکمه ثابت شود که سند مزبور را طرفی که آن را تکذیب یا تردید کرده فی‌الواقع امضاء یا مهر کرده است.
- ماده 1292 - در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف می‌تواند ادعای جعلیت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است.
- ماده 1293 - هر گاه سند به وسیله یکی از مأمورین رسمی تنظیم اسناد تهیه شده لیکن مأمور صلاحیت تنظیم آن سند را نداشته و رعایت ترتیبات مقرر قانونی را در تنظیم سند نکرده باشد سند مزبور در صورتی که دارای امضاء یا مهر طرف باشد عادی است.
- ماده 1294 - عدم رعایت مقررات راجعه به حق تمبر که به اسناد تعلق می‌گیرد سند را از رسمیت خارج نمی‌کند.
- ماده 1295 - محاکم ایران به اسناد تنظیم شده در کشورهای خارجه همان اعتباری را خواهند داد که آن اسناد مطابق قوانین کشوری که در آنجا تنظیم شده دارا می‌باشد مشروط بر اینکه:
- اولاً - اسناد مزبوره به علتی از علل قانونی از اعتبار نیفتاده باشد.
- ثانیاً - مفاد آنها مخالف با قوانین مربوطه به نظم عمومی یا اخلاق حسنه ایران نباشد.
- ثالثاً - کشوری که اسناد در آنجا تنظیم شده به موجب قوانین خود یا عهد اسناد تنظیم شده در ایران را نیز معتبر بشناسد.
- رابعاً - نماینده سیاسی یا قنصلی ایران در کشوری که سند در آنجا تنظیم شده یا نماینده سیاسی و یا قنصلی کشور مزبور در ایران تصدیق کرده باشد که سند موافق قوانین محل تنظیم یافته است.
- ماده 1296 - هر گاه موافقت اسناد مزبور در ماده قبل با قوانین محل تنظیم خود به توسط نماینده سیاسی یا قنصلی خارجه در ایران تصدیق شده باشد قبول شدن سند در محاکم ایران متوقف بر این است که وزارت امور خارجه و یا در خارج تهران حکام ایالات و ولایات امضاء نماینده خارجه را تصدیق کرده باشند.
- ماده 1297 - دفاتر تجارتي در موارد دعوی تجارتي بر تاجر دیگر در صورتی که دعوی از محاسبات و مطالبات تجارتي حاصل شده باشد دلیل محسوب می‌شود مشروط بر اینکه دفاتر مزبوره مطابق قانون تجارت تنظیم شده باشند.
- ماده 1298 - دفتر تاجر در مقابل غیر تاجر سندیت ندارد فقط ممکن است جزء قرائن و امارات قبول شود لیکن اگر کسی به دفتر تاجر استناد کرد نمی‌تواند تفکیک کرده آنچه را که بر نفع او است قبول و آنچه که بر ضرر او است رد کند مگر آنکه بی‌اعتباری آنچه را که بر ضرر اوست ثابت کند.



ماده 1299 - دفتر تجارتي در موارد مفصله ذیل دلیل محسوب نمي‌شود:

1 - در صورتي که مدلل شود اوراق جديدي به دفتر داخل کرده‌اند يا دفتر تراشیدگي دارد.

2 - وقتي که در دفتر بي‌ترتیبی و اغتشاشی کشف شود که بر نفع صاحب دفتر باشد.

3 - وقتي که بي‌اعتباري دفتر سابقاً به جهتي از جهات در محکمه مدلل شده باشد.

ماده 1300 - در مواردی که دفتر تجارتي بر نفع صاحب آن دلیل نیست بر ضرر او سندیت دارد.

ماده 1301 - امضایي که در روی نوشته یا سندی باشد بر ضرر امضاکننده دلیل است.

ماده 1302 - هر گاه در ذیل یا حاشیه یا ظهر سندی لث در دست ابرازکننده بوده مندرجاتي باشد که حکایت از بی‌اعتباري یا از اعتبار

افتادن تمام یا قسمتی از مفاد سند نماید مندرجات مزبوره معتبر محسوب است اگر چه تاریخ و امضاء نداشته و یا به وسیله خط

کشیدن و یا نحو دیگر باطل شده‌باشد.

ماده 1303 - در صورتي که بطلان مندرجات مذکوره در ماده قبل ممضی به امضاء طرف بوده و یا طرف بطلان آن را قبول کند و یا آنکه

بطلان آن در محکمه ثابت شود مندرجات مزبوره بلاثر خواهد بود.

ماده 1304 - هر گاه امضای تعهدی در خود تعهدنامه نشده و در نوشته علیحده شده باشد آن تعهدنامه بر علیه امضاکننده دلیل است

در صورتي که در نوشته مصرح باشد که به کدام تعهد یا معامله مربوط است.

ماده 1305 - در اسناد رسمی تاریخ تنظیم معتبر است حتي بر علیه اشخاص ثالث ولی در اسناد عادی تاریخ فقط درباره اشخاصی که

شرکت در تنظیم آنها داشته و ورثه آنان و کسی که به نفع او وصیت شده معتبر است.

کتاب سوم - در شهادت

باب اول - در موارد شهادت

ماده 1306 - **حذف شد.** (به موجب قانون مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1306 سابق : جز در مواردی که قانون استثناء کرده است هیچ يك از عقود و ایقاعات و تعهدات را که موضوع آن عیناً یا قیمتاً

بیش از پانصد ریال باشد نمی‌توان فقط به وسیله شهادت شفاهی یا کتبی اثبات کرد ولی این حکم مانع از این نیست که محاکم برای

مزید اطلاع و کشف حقیقت به اظهارات شهود رسیدگی کنند.

ماده 1307 - **حذف شد.** (به موجب قانون مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1307 سابق : در مورد عقود و ایقاعات و تعهدات مذکوره در ماده فوق کسی هم که مدعی است به تعهد خود عمل کرده

یا به نحوی از انحاء قانونی بری شده است نمی‌تواند ادعای خود را فقط به وسیله شهادت ثابت کند.

ماده 1308 - **حذف شد.** (به موجب قانون مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1308 سابق : دعوی سقوط حق از قبیل پرداخت دین - اقاله - فسخ - ابراء و امثال آنها در مقابل سند رسمی یا سندی که

اعتبار آن در محکمه محرز شده ولو آنکه موضوع سند کمتر از پانصد ریال باشد به شهادت قابل اثبات نیست.

ماده 1309 - در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده دعوی لث مخالف با مفاد یا مندرجات آن باشد به

شهادت اثبات نمی‌گردد.

ماده 1310 - **حذف شد.** (به موجب قانون مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1310 سابق : اگر موضوع دعوی عقد یا ایقاع و یا تعهدی بیش از پانصد ریال باشد نمی‌توان آن را فقط به وسیله شهود اثبات

کرد اگر چه مدعی دعوی خود را به پانصد ریال تقلیل داده یا از مازاد آن صرف نظر کند.

ماده 1311 - **حذف شد.** (به موجب قانون مورخ 1361 / 10 / 8)

متن ماده 1311 سابق : قیمت پانصد ریال در زمان عقد یا ایقاع و یا تعهد منوط است نه موقع مطالبه ولی نسبت به آنچه که قبل از

اجرای این قانون واقع شده منوط قیمت روز مطالبه است.

ماده 1312 - احکام مذکور در فوق در موارد ذیل جاری نخواهد بود:



- 1 - در مواردی که اقامه شاهد برای تقویت یا تکمیل دلیل باشد مثل اینکه دلیلی بر اصل دعوی موجود بوده ولی مقدار یا مبلغ مجهول باشد و شهادت بر تعیین مقدار یا مبلغ اقامه گردد.
 - 2 - در مواردی که به واسطه حادثه گرفتن سند ممکن نیست از قبیل حریق و سیل و زلزله و غرق کشتی که کسی مال خود را به دیگری سپرده و تحصیل سند برای صاحب مال در آن موقع ممکن نیست.
 - 3 - نسبت به کلیه تعهداتی که عادتاً تحصیل سند معمول نمیشود مثل اموالی که اشخاص در مهمانخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها و نمایشگاه‌ها می‌سپارند و مثل حق‌الزحمه اطباء و قابله همچنین انجام تعهداتی که برای آن عادتاً تحصیل سند معمول نیست مثل کارهایی که به مقاطعه ونحو آن تعهد شده اگر چه اصل تعهد به موجب سند باشد.
 - 4 - در صورتی که سند به واسطه حوادث غیر منتظره مفقود یا تلف شده باشد.
 - 5 - در موارد ضمان قهری و امور دیگری که داخل در عقود و ایقاعات نباشد.
- ماده 1313 - در شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است.
- تبصره 1 - عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود.
- تبصره 2 - شهادت کسی که نفع شخصی به صورت عین یا منفعت یا حق رد دعوی داشته باشد و نیز شهادت کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند پذیرفته نمیشود. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1313 سابق - شهادت اشخاص ذیل پذیرفته نمیشود.

- 1 - اشخاص ولگرد و کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند.
- 2 - اشخاص معروف به فساد اخلاق.
- 3 - کسی که نفع شخصی در دعوی داشته باشد.
- 4 - شهادت دیوانه در حال دیوانگی.
- 5 - کسانی که عدالت شرعی آنها محرز نباشد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1313 سابق : شهادت اشخاص ذیل پذیرفته نمیشود:

- 1 - محکومین به مجازات جنایی.
- 2 - محکومین به امر جنحه که محکمه در حکم خود آنها را از حق شهادت دادن در محاکمه محروم کرده باشد.
- 3 - اشخاص ولگرد و کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند.
- 4 - اشخاص معروف به فساد اخلاق.
- 5 - کسی که نفع شخصی در دعوی داشته باشد.
- 6 - شهادت دیوانه در حال دیوانگی.

ماده 1313 مکرر - حذف شد (به موجب قانون مورخ 1370/8/14)

متن ماده 1313 مکرر سابق - در شاهد بلوغ - عقل - عدالت - ایمان و طهارت مولد شرط است.

تبصره - عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود. (اضافه شده به موجب قانون مورخ 1361/10/8)

ماده 1314 - شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده‌اند فقط ممکن است برای مزید اطلاع استعمال نمود مگر در مواردی که قانون شهادت این قبیل اطفال را معتبر شناخته باشد.

باب دوم - در شرائط شهادت

ماده 1315 - شهادت باید از روی قطع و یقین باشد نه به طور شك و تردید.

ماده 1316 - شهادت باید مطابق با دعوی باشد ولی اگر در لفظ مخالف و در معنی موافق یا کمتر از ادعا باشد ضرری ندارد.

ماده 1317 - شهادت شهود باید مفاداً متحد باشد بنابراین اگر شهود به اختلاف شهادت دهند قابل اثر نخواهد بود مگر در صورتی که از مفاد اظهارات آنها قدر متیقنی به دست آید.

ماده 1318 - اختلاف شهود در خصوصیات امر اگر موجب اختلاف در موضوع شهادت نباشد اشکالی ندارد.



ماده 1319 - در صورتی که شاهد از شهادت خود رجوع کند یا معلوم شود برخلاف واقع شهادت داده است به شهادت او ترتیب اثر داده نمی‌شود.

ماده 1320 - شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل وفات یافته یا به واسطه مانع دیگری مثل بیماری و سفر و حبس و غیره نتواند حاضر شود.

کتاب چهارم - در امارات

ماده 1321 - اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود.

ماده 1322 - امارات قانونی اماراتی است که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده مثل امارات مذکوره در این قانون از قبیل مواد 35 و 109 و 1100 و 1158 و 1159 و غیر آنها و سایر امارات مصرحه در قوانین دیگر.

ماده 1323 - امارات قانونی در کلیه دعاوی اگر چه از دعاوی باشد که به شهادت شهود قابل اثبات نیست معتبر است مگر آنکه دلیل برخلاف آن موجود باشد.

ماده 1324 - اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد و در صورتی قابل استناد است که دعوی به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا ادله دیگری را تکمیل کند.

کتاب پنجم - در قسم

ماده 1325 - در دعاوی که به شهادت شهود قابل اثبات است مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قسم او نماید.

ماده 1326 - در موارد ماده فوق مدعی علیه نیز می‌تواند در صورتی که مدعی سقوط دین یا تعهد یا نحو آن باشد حکم به دعوی را منوط به قسم مدعی کند.

ماده 1327 - مدعی یا مدعی علیه در مورد دو ماده قبل در صورتی می‌تواند تقاضای قسم از طرف دیگر نماید که عمل یا موضوع دعوی منتسب به شخص آن طرف باشد. بنابراین در دعاوی بر صغیر و مجنون نمی‌توان قسم را بر ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد مگر نسبت به اعمال صادره از شخص آنها آنهم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی هستند و همچنین است در کلیه مواردی که امر منتسب به یک طرف باشد.

ماده 1328 - کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که بطلان دعوی طرف را اثبات نکند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آنرا به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی، به حکم حاکم مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن داده شده است، محکوم می‌گردد. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)

کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که نتواند بطلان دعوی طرف را اثبات کند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آنرا به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی به حکم حاکم مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است محکوم می‌گردد. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)

متن ماده 1328 سابق: کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که نتواند بطلان دعوی طرف را اثبات کند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آنرا به طرف دیگر رد نماید نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است محکوم می‌گردد.

ماده 1328 مکرر - دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوی و شخصیت طرفین و احوال مؤثر مقرر دارد که قسم با تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آنرا به نحو دیگری تغلیظ نماید.

تبصره - چنانچه کسی که قسم متوجه به او شده تشریفات تغلیظ را قبول نکند و قسم بخورد ناکل محسوب نمی‌شود. (اضافه شده به موجب قانون مورخ 1370/8/14)

ماده 1328 مکرر - دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوی و شخصیت طرفین و احوال مؤثر مقرر دارد که قسم با انجام تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آنرا به نحو دیگری تغلیظ نماید.



تبصره - چنانچه کسی که قسم به او متوجه شده تشریفات خاص یا تغلیظ را قبول نکند و قسم بخورد ناکل محسوب نمی‌شود. (اضافه شده به موجب قانون مورخ 1361/10/8)

ماده 1329 - قسم به کسی متوجه می‌گردد که اگر اقرار کند اقرارش نافذ باشد.

ماده 1330 - تقاضای قسم قابل توکیل است و وکیل در دعوی می‌تواند طرف را قسم دهد لیکن قسم یاد کردن قابل توکیل نیست و وکیل نمی‌تواند به جای موکل قسم یاد کند.

ماده 1331 - قسم قاطع دعوی است و هیچ گونه اظهاری که منافعی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.

ماده 1332 - قسم فقط نسبت به اشخاصی که طرف دعوی بوده‌اند و قائم مقام آنها مؤثر است.

ماده 1333 - در دعوی بر متوفی در صورتی که اصل حق ثابت شده و بقاء آن در نظر حاکم ثابت نباشد حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقاء حق خود قسم یاد کند.

در این مورد کسی که از او مطالبه قسم شده است نمی‌تواند قسم را به مدعی علیه رد کند.

حکم این ماده در موردی که مدرک دعوی سند رسمی است جاری نخواهد بود.

ماده 1334 - در مورد ماده 1283 - کسی که اقرار کرده است می‌تواند نسبت به آنچه که مورد ادعای او است از طرف مقابل تقاضای قسم کند مگر اینکه مدرک دعوی مدعی سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن در محکمه محرز شده است.

ماده 1335 - **توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوای مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات ثابت نشده باشد، در این صورت مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید. (اصلاحی مورخ 1370/8/14)**

ماده 1335 **توسل به قسم وقتی ممکن است که دلایل مذکور در کتابهای اول تا چهارم جلد سوم این قانون برای اثبات مدعی موجود نباشد. در این صورت مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قسم او نماید. (اصلاحی مورخ 1361/10/8)**

متن ماده 1335 سابق : در دعوای ذیل قسم مورد ندارد:

1 - دعوای که يك طرف آن اشخاص حقوقی مثل ادارات دولت و شرکتها هستند.

2 - دعوای راجع به ضرر و زیان ناشی از جرم و خسارت ناشی از محاکمه.

3 - دعوای تصرف عدوانی.

4 - دعوای مزاحمت در صورتی که منتهی به اختلاف در حقی که موجب مزاحمت شده است نباشد.

5 - دعوای راجع به اصل امتیازاتی که از طرف دولت داده بشود.

6 - دعوای راجعه به علائم صنعتی و اسم و علائم تجارتي و حق التصنیف و حق اختراع و امثال آنها.